

تفسیر

سورۀ الرحمن

فهرست مطالب

[مقدمه: 1](#_Toc276395598)

[تعریف دین: 1](#_Toc276395599)

[تعلیم و تربیت عوامل دست یابی به ثروت های سه گانه.( آیات اول تا چهارم ) 2](#_Toc276395600)

[نظام خلقت. آیات پنجم و ششم 4](#_Toc276395601)

[آسمان و میزان از نظر تفسیر و تأویل. آیات هفتم و هشتم 5](#_Toc276395602)

[تعریف چهار کلمۀ حکمت 9](#_Toc276395603)

[رفعت آسمان چگونه است 13](#_Toc276395604)

[موانع حرکت انسان در کائنات 14](#_Toc276395605)

[نعمت های سه گانۀ خداوند: مادی، انسانی، الهی. تفسیر آیات دهم تا سیزدهم 20](#_Toc276395606)

[بحث جن و انس. آیات چهاردهم و پانزدهم 21](#_Toc276395607)

[منافع و مضار غیبی و شهودی 23](#_Toc276395608)

[انسان در دو مرحله ساخته می شود: خلقت و تربیت 30](#_Toc276395609)

[مشارق و مغارب. آیۀ هفدهم 31](#_Toc276395610)

[زوجیت عالم از اصول تا فروع. آیات نوزدهم تا بیست و دوم 33](#_Toc276395611)

[ازدواج دو دریا و برزخ بین آنها و محصولات آنها 36](#_Toc276395612)

[کشتی و حرکت آن به معنای تأویلی. آیۀ 24 38](#_Toc276395613)

[مفهوم فنا و بقا. آیات بیست و شش و بیست و هفت 39](#_Toc276395614)

[مرجعیت عمومی خداوند متعال در عوالم مسکونی. آیۀ 29 41](#_Toc276395615)

[فراغت از کار جن و انس. آیه 31 42](#_Toc276395616)

[نظام زندگی در آخرت 44](#_Toc276395617)

[سلطان، قدرت مطلقۀ انسان در تسخیر کائنات. آیۀ 33 45](#_Toc276395618)

[دلائل عذاب برای کفار. آیات 35 و 36 51](#_Toc276395619)

[شواظ و نحاس چه موانعی برای موفقیت کفار است 53](#_Toc276395620)

[ساخت تدریجی موجودات طبیعت برای آموزش به انسان است 54](#_Toc276395621)

[انشقاق آسمان و تشبیهات عجیب قرآن. آیۀ 37 59](#_Toc276395622)

[تفسیر معنای اول طبیعت، تأویل معنای دوم در جامعه انسانی: 61](#_Toc276395623)

[محاکمه و عفو در آخرت. آیات 39 و 40 63](#_Toc276395624)

[جهنم در برابر چشم کفار به دست خودشان ساخته می شود. آیات 43 و 44 66](#_Toc276395625)

[زندگی بهشتیان و دو معنائی بودن آن. آیۀ 46 70](#_Toc276395626)

[تکیه گاه اهل بهشت 74](#_Toc276395627)

[حور و غلمان بهشت چه کسانی هستند. آیۀ 56 76](#_Toc276395628)

[درجات متفاوت اهل بهشت و زندگی متفاوت. آیه 64 80](#_Toc276395629)

[اسم خدا و صفات جلال و اکرام. آیۀ 78 84](#_Toc276395630)

# مقدمه:

# تعریف دین:

تفسیری است روشن و زیبا که زندگی بهشت را چنان که هست به شما نمایش می‌دهد. سورۀ الرحمن سوره‌ای است که در مدینه نازل شده و 78 آیه دارد. این آیات غالباً کوتاه و تکراری است. خداوند متعال در هر آیه‌ای از این آیات نعمتی از نعمت‌های بزرگ مادی و معنوی خود را یادآوری می‌کند و از مردم اقرار می‌گیرد تا اعتراف به این نعمت‌ها کنند و نعمت‌های خدا را تکذیب ننمایند زیرا بهترین و بزرگ‌ترین عملی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند یادآوری و شکر نعمت‌های خداوند متعال است. انسان‌هایی که نعمت‌ها و سرمایه‌های وجودی و یا سرمایه‌های خارجی وجود خود را از خدا می‌دانند و درک می‌کنند که چه نعمت‌های بزرگی خدا به آنها داده است و آنها را منظور دارند خود را به خدا و دین خدا متوجه می‌سازند و در خط بندگان خداوند قرار گرفته و وابسته به خدا می‌شوند. نعمت‌های الهی برای آنها ادامه پیدا می‌کند و هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود تا در انتها انسان‌های عارف و شاکر از نعمت‌های خدا بی نهایت ثروت و قدرت پیدا می‌کنند. یک چنان موفقیت‌های بزرگ و عظیمی که گویی هرکدام از آنها در علم و قدرت مانند خدای خود هستند، خدا گونه می‌دانند و خدا گونه کار می‌کنند. در اعمال و افکار هماهنگی کامل با خدای خود پیدا می‌کنند در نتیجه خلیفه خدا می‌شوند. خداوند کارهای مدیریت و خلقت را به خود آنها واگذار می‌کند و برای همیشه درآسایش و آرامش کامل قرار می‌گیرند. خدا حریص است که مردم نعمت‌های خدا را بدانند و بخواهند.

اگر بخواهیم دین خدا را با جمله‌ای تعریف کنیم که یک تعریف کامل و جامع و مانع باشد بایستی این طور تعریف کنیم که دین خدا آیات قرآن و تمامی تعلیمات و دستورات پیغمبران است که هر یک آدرسی از نعمت‌های خداوند متعال است یعنی خداوند به وسیله هر آیه‌ای و یا پیغمبر و یا ائمه‌ای با تعلیم هر حکمی کلیدی از گنج‌های ثروت و نعمت خدا را در اختیار انسان‌ها می‌گذراند پس دین خدا آدرس نعمت‌های خداوند متعال است. خداوند در وجود خود بی نهایت علم و ثروت و قدرت است. دوست دارد این ثروت و قدرت نامتناهی را در اختیار انسان‌ها قرار دهد. انسان‌ها زن و مرد به جای فرزندان خدا هستند و خدا به جای پدر مهربان. همان طور که پدر و مادر مهربان، بچه‌های خود را تربیت می‌کنند تا بعد از تربیت ثروت خود و زندگی خود را در اختیار آنها قرار دهند، خداوند هم به همین صورت ما انسان‌ها را تربیت می‌کند تا ما را به علم و حکمت برساند تا در اثر این تربیت و تعلیمات بتواند ثروت و قدرت نامتناهی خود را در اختیار انسان‌ها بگذارد. در همین سوره شریفه بعد از بسم الله صفت رحمانیت خود را یادآوری می‌کند و بعد از رحمانیت نعمت علم و بیان را تذکر می‌دهد، رحمانیت خدا یعنی بخشش بی قید و شرط و بی شائبه خدا به دوست و دشمن، البته خدا می‌داند که هیچ کس دشمن او نیست. تمامی انسان‌ها مؤمن باشند یا کافر دوست خدایند و خدا را دوست دارند مگر که به جهل و نادانی خود گول خورده از خط دین خدا که آدرس نعمت‌های خداست منحرف می‌شوند در نتیجه به فقر و ناداری و یا به هلاکت و عذاب مبتلا می‌شوند.

# تعلیم و تربیت عوامل دست یابی به ثروت های سه گانه.( آیات اول تا چهارم )

پس خدا برای دفع یک چنین خطرات بزرگی که محرومیت از نعمت‌های خدا باشد در اولین مرتبه تعلیمات خود را مطرح می‌کند می‌گوید: خداوند رحمان است که به لطف و کرم خود قرآن به شما می‌آموزد و بعد از آموزش قرآن به شما قدرت بیان و گویندگی یاد می‌دهد تا بتوانید در حضور خدا احتیاجات خود را بدانید و مطرح کنید و خداوند متعال ثروت‌ها و نعمت‌های خود را در اختیار شما قرار می‌دهد.

خداوند در این سوره شریفه بعد از بیان رحمت رحمانیت تعلیمات قرآن را مطرح می‌کند. رحمت رحمانیت خداوند سرمایه‌های ابتدایی زندگی انسان است که انسان با استفاده از آنها به عقل و دانش می‌رسد و آمادگی پیدا می‌کند تا خدا و زندگی خود و انسان‌های معاصر خود را بشناسند. آن چه خدا در دنیا به ما می‌دهد خرج سفرها و یا مخارج دانش آموزی و دانشجویی ما است. همان طور که پدر و مادر برای تربیت فرزندان خود خرج می‌کنند و یا آن چه را به فرزندان خود می‌دهند بی قید و شرط به آنها می‌دهند، خداوند متعال هم تا روزی که زندگی ما را و فهم و شعور ما را به ثمر برساند مخارج زندگی ما را بی قید و شرط در اختیار ما می‌گذارد. لذا این کره زمین با تمامی ثروت‌ها و نعمت‌هایی که دارد سفره گسترده خداوند متعال است که در اختیار انسان‌ها قرار داده خواه مؤمن باشند یاکافر، مطیع باشند یا عاصی.

از جمله نعمت‌هایی که از رحمت رحمانیت خداوند متعال به حساب می‌آید آگاهی و آشنایی به خیر و شر و نفع و ضرر و خوبی‌ها و بدی‌ها می‌باشد. خدا در این زندگی دنیا و طبیعت بد و خوب آفریده حیوانات خبیث و طیب آفریده، همچنین خوراکی‌های مضر و خبیث و خوراکی‌های نافع. هرچیزی را خداوند در دنیا جفت آفریده تا در مقابل روشنایی تاریکی و در مقابل سلامتی مرض و در برابر حیات، موت. پس یک لذت و نعمت خالص بدون رنج و زحمت در دنیا نیافریده است. این ضد و نقیض‌ها برای پیدایش معرفت است.

زیرا این دنیا از تولد تا مرگ مدرسه انسان است. انسان با این مجموعه از علم و معرفت به زندگی آخرت انتقال پیدا می‌کند و برابر دانایی و آگاهی زندگی خود را دایر می‌کند. از بهترین علم‌ها که خداوند به انسان می‌آموزد علم قرآن است هیچ علمی در عالم با علم قرآن برابری نمی‌کند. قرآن هر کلمه‌ای که به انسان می‌آموزد همراه آن کلمه سه نوع ثروت در اختیار انسان قرار می‌دهد که این سه نوع ثروت سرمایه حیاط ابدی و سعادت انسان است.

ثروت اول: مادیات است. ارقام این نعمت‌های مادی که از راه دیدن و شنیدن و چشیدن و بوییدن و لامسه نصیب انسان می‌شود ارقامی است که قابل شمارش نیست و بی نهایت است.

ثروت دوم: محبت و مودت انسان‌ها نسبت به یکدیگر و انس و آشنایی آنها با همدیگر است. این هم رقمی است بی نهایت بزرگ که فقط از مسیر قرآن نصیب انسان می‌شود.

و اما سرمایه سوم: لطف و محبت خدا و اولیای خدا.

این هر سه نوع ثروت فقط از مکتب قرآن و اسلام نصیب انسان می‌شود. نظر به این که بعد از رحمانیت خدا بهترین نعمت‌ها علم قرآن است، خدا بعد از کلمه رحمانیت، تعلیمات قرآن را یاد آوری می‌کند.

بعد از نعمت تعلیمات قرآن، درباره خلقت بیان سخن می‌گوید می‌فرماید: انسان را آفرید و به او بیان آموخت. نعمت بیان و سخن از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند متعال است که ریشه آن و ماده اصلی آن علم و دانش می‌باشد. بیان به دنباله علم در انسان پیدا می‌شود. کسانی که از علم محرومند از بیان هم محرومند. حیوانات به دلیل این که علم و تعلیمات ندارند زبان و بیان هم ندارند. انسان‌های ناشنوا به دلیل ناشنوایی نادانی پیدا می‌کنند. زیرا علم و دانش از مسیر شنیدن به انسان می‌رسد. انسان‌ها هرکدام صندوقی از جواهر علم و حکمت هستند که با زبان و بیان خود جواهر علم را به دیگران تحویل می‌دهند و این جواهر علم از مسیر شنوایی و شنیدن تحویل انسان‌ها می‌شود. نظر به این که ناشنوا هستند در جهل و نادانی می‌مانند. علمی ندارند تا بیان کنند نه این که زبانشان از بیان عاجز است زیرا سرمایه بیان علم است اگر علم نباشد زبان فعالیت نمی‌کند.

انسان‌هایی که جاهلند درس نخوانده‌اند و علمی یاد نگرفته‌اند با این که شنوا هستند گویا نیستند زیرا علم ندارند که بگویند و نمی‌دانند که بیان کنند و به همین مناسبت خداوند تعلیم قرآن و به طور کلی تعلیم را بر بیان مقدم داشته است. می‌فرماید: بیان شما از مسیر تعلیمات شما پیدا می‌شود اگر تعلیمات نداشته باشید قدرت بیان و سخن گفتن هم ندارید و مخصوصاً علم قرآن به انسان شرح صدر می‌دهد و حقایق عظیمی در اختیار انسان می‌گذارد که می‌تواند کتاب‌ها بنویسد و سخنرانی‌های طولانی و مفصل داشته باشد.

در این آیات خداوند اشاره می‌کند، خلقت ابتدایی شما در رحم مادر خیلی مهم و کارساز نیست بلکه خلقت تعلیم و تربیت شما بسیار مهم است که بعد از تولد بایستی به مکتب بروید درس و دانش بیاموزید و حقایق علم قرآن را فرا گیرید تا انسان شایسته و وارسته‌ای بشوید. انسان‌ها هنگام تولد مانند فلزاتی هستند که از معادن استخراج می‌شوند، مس و آهن هستند لیکن صنایع قابل استفاده‌ای نیستند. چقدر زیاد بایستی روی سنگ مس و آهن کار کنند. دانشمندان زحمت بکشند تا این مس و آهن تبدیل به ماشین و هواپیما یا رادیو و تلویزیون شود. همین طور انسان‌ها هنگام تولد فلز انسانند بایستی به مکتب سپرده شوند در اختیار مهندس و دانشمندان آدم ساز باشند تا در آینده به صورت انسانی نافع به حال خود و جامعه باشند.

# نظام خلقت. آیات پنجم و ششم

در آیات پنجم و ششم خداوند تبارک و تعالی انسان‌ها را متوجه نظم خلقت می‌کند و می‌فرماید: همان طور که خورشید و ماه از اجرام آسمانی هستند و روی حساب و نظام طلوع و غروب می‌کنند تا برای شما شب و روز بسازند و این شب و روز منشأ حیات شما و زندگی شما باشد زندگی شما هم باید با نظم و حساب باشد زیرا اگر بی نظم و بی حساب طلوع و یا غروب نمایند؛ مثلا خورشید در آسمان متوقف شود و چند ساعتی دیرتر غروب کند حرارت خارج از اندازه موجودات زمین را مشرف به نابودی می‌کند. خدا در طلوع و غروب خورشید و ماه نظم و نظامی به وجود آورده است که خورشید به میزان معین حرارت و روشنایی خود را به کره زمین تقدیم می‌کند و موجودات عالم را با نور و حرارت خود می‌پروراند، همین طور کره ماه یک ساعت آسمانی به حساب می‌آید تا انسان‌ها از تغییر چهره ماه، اول ماه و یا وسط ماه و یا آخر ماه را بشناسند. بعضی‌ها آن چنان در شناخت چهره ماه دقیق هستند که به محض دیدن ماه در آسمان می‌فهمند که اول یا هفتم و هشتم یا چندم ماه است. پس خورشید برای تربیت موجودات ساخته شده است و ماه هم برای تنظیم حساب و کتاب.

خورشید، سال‌های شمسی را برای ما تنظیم می‌کند که سال طبیعت شناخته می‌شود. فصول چهار گانه را برای ما می‌سازد تا در هر فصلی وظیفه مخصوص را انجام دهد. در زمستان باران و برف ببارد و در فصل دیگر زراعت‌ها و باغ‌ها و جنگل‌ها را بپروراند. در فصل تابستان میوه‌ها را برساند و بپزاند. ماه و خورشید با هم دیگر دو عامل بزرگی هستند برای پرورش طبیعت در کره زمین و در عین حال دو ساعت آسمانی که با نظم و نظام خود سال و ماه به وجود آورده‌اند.

در آیه ششم درباره نظام ستارگان و درختان سخن می‌گوید. این ستارگان که در فضای آفرینش مثل ماهی‌ها در دریا‌ها فعالیت می‌کنند هرکدام در مدار مخصوص خود حرکت می‌کنند و با حرکت خود در موجودات زمین آثار خاصی ایجاد می‌کنند. ستاره شناسان از مسیر طلوع و غروب ستارگان و یا گردش آنها آینده‌ها را پیش بینی می‌کنند و یا مسافرین در سفرهای دریایی و صحرایی مسیر حرکت خود را می‌یابند و می‌فهمند که به طرف مشرق و مغرب و یا شمال و جنوب حرکت می‌کنند. چقدر زیاد دانشمندان از نظام عالم به علم و دانش رسیده و این همه کشفیات و اختراعات به وجود آورده‌اند. پس در این دو آیه شریفه خداوند انسان‌ها را متوجه نظام طبیعت می‌کند می‌فرماید: همان طوری که طبیعت با نظم و حساب کار می‌کند و با نظم و حساب خود عالم را پرورش می‌دهد و آنها را به ثمر می‌رساند، شما انسان‌ها نیز بایستی مانند طبیعت با نظم و حساب حرکت کنید. هر کدامتان عامل پرورش دیگران باشید نه این که عامل خراب کننده و نابود کننده.

# آسمان و میزان از نظر تفسیر و تأویل. آیات هفتم و هشتم

در آیه 7 و8 خداوند کیفیت خلقت آسمان و عواملی را تعریف می‌کند که با آن عوامل همه چیز در حد اعتدال قرار می‌گیرد و از افراط و تفریط محفوظ می‌ماند می‌فرماید: آسمان را برای شما انسان‌ها خیلی زیاد رفیع و وسیع قرار داده مانند سقف اتاق کوچک نیست که شما را در ده متر فضا حبس کند بلکه فضای وسیعی نزدیک به بی نهایت است که شما انسان‌ها در این فضای وسیع تا ابد می‌توانید حرکت کنید و به زندگی مشغول شوید مبادا در زندگی با مانعی روبه رو شوید که از حرکت باز مانید و احساس کنید که مانند زندانی‌ها در یک چهار دیواری حبس شده‌اید لذا خداوند میدان زندگی انسان‌ها را خیلی وسیع قرار داده و این آسمانی که زیاد وسعت دارد بر دو قسم است:

یکی فضای بالای سر ما و مقابل چشم ما که وقتی به آسمان نگاه می‌کنیم تا بی نهایت فضا باز است و این همه خداوند زیبایی در آسمان به وجود آورده است منظره‌های جالبی از ستارگان و ماه و خورشید تا انسان‌ها را به طمع بیندازد به فضای آسمان حرکت کنند، همان طوری که در سطح کره زمین حرکت می‌کنند

و اما آسمان به معنای دوم، فضای علم و حکمت است. انسان‌ها مانند حیوانات نیستند که فقط لانه و دانه خود را بشناسند و تمام عمر در پی لانه و دانه خود حرکت کنند و غیر از آن چیزی نفهمند. خداوند مکتب بی نهایت وسیعی را به وسیله پیغمبران و ائمه اطهار (ع) در اختیار انسان‌ها قرار داده که می‌توانند در این مکتب تا ابد بخوانند و بدانند و با خواندن و دانستن هر آیه و سطری، دری از علم و حکمت به روی آنها باز شود و زندگی تازه‌ای پیدا کنند و به نعمت و ثروت تازه‌تری برسند زیرا یکی از چیزهایی که انسان‌ها را خسته می‌کند یک نواختی زندگی و درجا زدن است مانند مسافری که صبح تا شب در یک دایره‌ای حرکت کند و جای تازه‌ای پیدا نکند و یا مانند کودکی که در دوران کودکی باقی بماند به جوانی نرسد و یا جوانی که در دوران جوانی باقی بماند و به زندگی نرسد. خداوند متعال انسان‌ها را طوری آفریده است که لازم دارند هر روز وضع بهتری پیدا کنند و به زندگی عالی‌تری برسند. اگر در یک حال و یک جا متوقف شوند و بدانند که زندگی همین است که دارند بهتر و بیشتر قابل تصور نیست، احساس خستگی و ملالت پیدا می‌کنند و گاهی دست به خود کشی می‌زنند. در اطراف انسان‌هایی که خودکشی کرده‌اند دانشمندان تحقیق نموده‌اند که علت خود کشی آنها چه بوده؟ آنها نوشته‌اند که از این زندگی یک نواختی و خوردن و خوابیدن خسته شده‌ام دست به خودکشی زدم زیرا ازاین زندگی خسته شده بودم. پس برای این که انسان‌ها هر روز با زندگی بهتری و نعمت تازه‌تری رو به رو شوند خداوند مکتب عظیمی برای آنها دایر کرده است. کتاب آن مکتب قرآن است و استادان و آموزگاران آن مکتب چهارده نفر معصوم هستند که علمشان بی نهایت است، انسان‌ها را تربیت می‌کنند به مقامی از علم و دانش می‌رسانند که خداگونه بدانند و بتوانند خلیفه خدا باشند.

پس همان طور که آسمان برابر چشم ما بی نهایت است هرچه بیشتر نگاه کنیم و در فضا پرواز کنیم به بن بست نمی‌رسیم بلکه به آسمانی بهتر و فضایی وسیع‌تر. آسمان مکتب قرآن هم همین طور است فضایی وسیع‌تر دارد هرچه بیشتر و زیادتر بفهمیم باز علم و دانش بهتر و بیشتری در اختیار ما قرار می‌گیرد تا مبادا در یک زندگی یک جور و یک نواخت قرار گیریم و راه ترقی و تکامل به روی ما بسته شود. پس آسمان رفیع به این دو معنا تفسیر شده است یکی فضای مقابل چشم و دیگری فضای مقابل علم و دانش.

و اما میزان:

میزان که در لغت به معنای ترازو و تراز می‌باشد یک معنای کلی دارد که با هر نوع مقیاس و میزانی قابل انطباق است. تمامی حرکت‌ها و خواهش‌های تکاملی انسان‌ها سه وضعیت پیدا می‌کند که دو وضعیت آن محکوم است و انسان را به هلاکت و بدبختی می‌اندازد و یک وضعیت آن درست است. درست مانند حرکت مسافر در جاده صاف و مستقیم به طرف مقصد. حرکت راننده هم سه وضعیت پیدا می‌کند که دو وضعیت آن محکوم است و او را به هلاکت می‌اندازد و یک وضعیت حاکم است. انحراف به راست و چپ محکوم است او را به هلاکت می‌کشاند و حرکت در متن جاده و راه مستقیم حاکم است و او را به سعادت و خوشبختی می‌رساند.

پس همین جاده آسفالته برای رانندگان و مسافرین حکم ترازو را دارد، مقیاس و میزان حرکت برای مسافرین است. حرکت‌های تکاملی به سوی علم و دانش هم مانند همین حرکت‌های انتقالی راه و جاده دارد، میزان و مقیاس دارد. خداوند همه جا این صراط مستقیم یعنی راه راست را به گوش ما می‌خواند و ما را مأمور حرکت در جاده مستقیم می‌کند. حرکات تکاملی را معراج می‌نامند یعنی انسان در درون خودش و در وجدان خودش حرکت فکری و عقلی به سوی علم و دانش بیشتر و زندگی بهتر دارد. خط تکامل هم سه حالت و سه وضعیت پیدا می‌کند که دو حالت آن محکوم است. اولا در حرکات تکاملی هدف انسان‌ها بایستی خدا و رضایت خدا باشد زیرا خدا آخرین مقصد است زمانی که به ملاقات خدا رسیدیم و فهمیدیم که ما خدا را دوست داریم از اطاعت خدا لذت می‌بریم و خدا هم ما را دوست دارد، همین فهم ما و جهت گیری ما به سوی خداوند متعال راه راست است و همین جهت گیری به منزله ترازو و مقیاس و میزان است. هر عمل خیری و کلام خیری که از ما صادر می‌شود خواه کلمات و سخنان مربوط به زندگی دنیا باشد و یا کلمات و سخنان مربوط به زندگی آخرت و انسانیت و فضیلت، تمامی این اعمال و گفتار ما در مسیر اطاعت و جلب رضای خدا، حرکت در راه راست است و ما انسان‌ها را در حد اعتدال کامل قرار می‌دهد که نه افراطی باشیم، زیادتر از آن چه خدا می‌خواهد و می‌گوید بخواهیم و بگوییم و نه هم در حد تفریط و کوتاهی که کمتر از آن چه خدا می‌خواهد و می‌گوید بخواهیم و بگوییم. همه جا در مسیر زندگی وقتی که هدف ما خدا باشد متمایل به خود و دیگران نباشیم، در جاده مستقیم حرکت می‌کنیم. عقل و شعور ما و صفات نفسانی ما، خورد و خوراک ما و رفتار و گفتار ما با دیگران در حد اعتدال قرار می‌گیرد. چنان انسانی خواهیم بود که گفتن‌ها و شنیدن‌ها و اعمال ما همه جا نافع به حال ما و دیگران است. هرگز ضرری از ما برای خودمان و یا دیگران قابل تصور نیست مانند کسی که در جاده مستقیم حرکت می‌کند و به طرف راست و چپ انحراف پیدا نمی‌کند.

میزان در حرکات ما انسان‌ها همین است که اولا هدف ما خدا باشد و ثانیا خدمات ما همه جا نافع به حال خود و دیگران باشد طبق حکم خدا در خط اطاعت خدا مطابق دستورات خدا بگوییم و بشنویم. با یک چنین هدفی و حرکتی در انتها انسانی خواهیم بود مجهز به بی نهایت علم و ثروت و قدرت و حکمت و اگر کمی متمایل به خود شویم یعنی به هوی نفس خود کار کنیم یا متمایل به دیگران مطابق هوای نفس دیگران، با این تمایل به خود و دیگران مانند ماشینی هستیم که به طرف راست و چپ منحرف شده‌ایم یا به هلاکت می‌رسیم و یا محرومیت پیدا می‌کنیم.

یکی از مصادیق و معانی آسمان ائمه اطهار (ع) هستند. آنها در علم و عمل و در اخلاق و رفتار و در دنیا طلبی و آخرت طلبی در تمام صفات و حرکات در اعتدال کامل هستند. خداوند آنها را با کلمه میزان و صراط مستقیم معرفی کرده است.

جملۀ: اهدنا الصراط المستقیم، همه جا تفسیر به علی بن ابیطالب (ع) و امام‌های دیگر شده است یعنی شما آن انسان‌ها را در زندگی و علم و عقیده و رفتار و گفتار الگوی خود قرار دهید مانند آنها بگویید و بشنوید و مانند آنها کار کنید و عبادت نمایید به هر میزان که شباهت به آنها داشته باشید کفه ترازوی شما سنگین می‌شود و ارزش پیدا می‌کنید و به هر میزانی که شباهت به آنها نداشته باشید بلکه شباهت به دشمنان آنها، کفه ترازوی شما سبک می‌شود.

خداوند در سوره قارعه می‌فرماید: کسانی که سبک مغز و سبک عقل هستند در مشقت و بدبختی قرار می‌گیرند و کسانی که سنگین عقلند دانشمند و خردمندند در آسایش و راحتی قرار می‌گیرند. همین طور ائمه اطهار (ع) با کلمه (میزان) معرفی شده‌اند یعنی آنها ترازوی اعمال و اقوال شما هستند مانند آنها بگویید و از آنها بشنوید و برنامه‌های زندگی خود را از تعلیمات آنها فرا گیرید. همان طوری که برای اندازه‌گیری هر چیزی میزان و مقیاس ساخته‌اند، برای درجه حرارت و یا برودت میزان الحراره ساخته‌اند برای تشخیص مقدار آب و هوا و یا گازهای دیگر میزان و مقیاس به وجود آورده‌اند، همین طور برای حرکت‌های تند و کند متراژ و کیلومتر به وجود آورده‌اند. چیزی در عالم نیست و یا اگر هست شناخته نمی‌شود مگر با میزان و مقیاس مربوط به خودش. حساب‌های طبیعت آن قدر دقیق است که اگر این ستاره‌ها و ماه و خورشید‌ها ذره‌ای در خط حرکت خود تند و یا کند شوند یا انحراف پیدا کنند نظام عالم به هم می‌خورد و زندگی تباه می‌گردد.

بهترین و بزرگ‌ترین میزان آن ترازویی را می‌گویند که فساد و صلاح اعمال را می‌سنجد و روشن می‌کند و همراه صلاح و فساد اعمال، انسان‌های صالح و فاسد را معرفی می‌کند. یک چنین علمی که فساد و صلاح را و یا فاسد و صالح را معرفی می‌کند (حکمت) می‌نامند. خداوند در قرآن می‌فرماید: هر انسانی که طالب خیر و سعادت است و من او را دوست دارم، علم و حکمت به او می‌دهم. یک دانش طبیعی پیدا می‌کند که خوب و بد اعمال و افعال را می‌شناسد و هم چنین انسان‌های بد و خوب را کاملا می‌شناسد.

# تعریف چهار کلمۀ حکمت

حکمت چهار کلمه است که لازم است انسان‌ها در اعمال و افکار خود و در اعمال و افکار دیگران بشناسند. کلمه اول شناخت عامل و فاعل است که انسان آفرینندگان اعمال و اقوال را و یا صنایع طبیعت را بشناسد. بداند این سخن را چه کسی گفته و این کتاب را چه کسی نوشته و یا این فرهنگ و تبلیغات از چه مکتبی به وجود آمده است. شناخت عامل و فاعل هرکاری از بهترین علم‌ها می‌باشد که به دلیل همین عامل‌ها و فاعل‌ها اعمال بد و خوب هم شناخته می‌شود. گاهی اعمال خوب به وسیله انسان‌های بد مضر به حال مردم است مانند دامی است که سر راه مردم نصب کرده‌اند و گاهی به عکس اعمال ظاهراً بدی مانند دروغ گفتن یا مکر و حقه‌بازی از انسان‌های خوب به خوبی شناخته می‌شود. مثلاً خدا می‌گوید: من مکر می‌کنم، با دشمنان خود کید و مکر به کار می‌برم با این که کید و مکر بد است.

چگونه خدا یا اولیای خدا گاهی کید و مکر به کار می‌برند و یا گاهی خلاف حقیقت حرف می‌زنند. دروغ آنها مانند دروغ کسی است که گرفتار دزد و خائن شده به خدا قسم می‌خورد که پول ندارد و طلا و جواهرات ندارد، با این که دارد دروغ می‌گوید. قسم به دروغ خیلی بد است ولیکن در مقابل خائن خیلی هم خوب است. مکر خدا و اولیای خدا از این قبیل است. حقیقت را به ظالم‌ها و بی دین‌ها نمی‌گویند و کتمان می‌کنند زیرا اگر بگویند مانند اسلحه‌ای است که به دشمنان می‌دهند. پس کلمۀ اول حکمت فاعل‌شناسی است یعنی انسان گوینده هر سخنی را و نویسندۀ هر کتابی را و سازندۀ هر صنعتی را بایستی بشناسد.

کلمه دوم حکمت مواد اولیه صنعت و یا مواد اولیه دین و فرهنگی است که به وجود آمده است. دین و فرهنگ مانند صنایع طبیعی و یا صنایع انسانی چیزی هست که انسان‌ها به رأی خود و یا به کمک خدای خود ساخته‌اند. دین‌ها و فرهنگ‌ها هم صنعت خدا و یا صنعت انسانند. خداوند تبارک و تعالی برای انسان‌ها دین و فرهنگ به وجود آورده، انسان‌های خود رأی و خود مختار برای خودشان و دیگران دین و فرهنگ به وجود آورده‌اند. دین و فرهنگ‌ها از نظر طبیعت و سازندگی و زیبایی و طبیعی و غیرطبیعی بودن مانند صنایع طبیعت و یا صنایع انسان‌ها می‌باشد.

گل‌های طبیعی صنعت خدا و گل‌های پلاستیکی و یا کاغذی مصنوعی صنعت مردم است. انسان‌های طبیعی که زندگی می‌کنند و زنده‌اند صنعت خدا هستند. انسان‌های پلاستیکی و یا مجسمه‌ها صنعت مردم. چقدر زیاد بین صنایع انسان‌ها و صنایع خدا اختلاف است.

آن چه خدا می‌سازد زنده و حیات بخش است، سرمایه زندگی انسان است. میوه‌های طبیعی زنده‌اند، انسان‌ها را زنده می‌کنند و زنده نگه می‌دارند ولیکن میوه‌های پلاستیکی زنده نیستند و انسان‌ها را به مرگ و نابودی می‌کشانند. با این که در زمان ما این همه علم و دانش و صنایع انسانی زیاد شده و ترقی کرده است باز هم نمی‌توانیم حبة گندمی و یا دانه برنجی یا شربت آبی بسازیم که قابل استفاده باشد. غذاها و میوه‌هایی که خدا ساخته اگر نباشد انسان‌ها به مرگ کشیده می‌شوند. دین و فرهنگی که صنعت خداوند متعال است مانند گل و میوه‌های طبیعی حیات بخش است ولیکن دین و فرهنگی که صنعت مردم است و مردم آنها را به رأی خود ساخته‌اند مانند گل‌ها و میوه‌های پلاستیکی نجات بخش و حیات بخش نیست. چه خوب سعدی شیرازی در گلستان می‌گوید:

من و دوستانم در بیابان‌ها حرکت می‌کردیم به مسافرت رفته بودیم تشنگی و گرسنگی بر ما غلبه کرد مشرف به مرگ و هلاکت شده بودیم. از دور چشممان به کیسه‌ای افتاد که میان راه افتاده ذوق و شوق در ما پیدا شد که شاید انشاءالله خوراک و غذایی باشد از گرسنگی نجات پیدا کنیم وقتی سر کیسه را باز کردیم دیدیم پر از طلا و جواهر است، آن قدر غم و غصه ما را گرفت که ای کاش به جای این طلا‌ها و جواهرات شلغم خامی یا چغندر پخته‌ای بود که ما را از گرسنگی نجات می‌داد. طلا و جواهر در بیابان قابل استفاده نیست ولیکن شلغم پخته و خام انسان را از هلاکت نجات می‌دهد.

دین خدا که مواد اولیه آن قرآن و احکام و دعاها و اخلاق است یک دین طبیعی الهی و نجات بخش است. در دنیا و آخرت مردم را به سعادت و خوشبختی می‌رساند. غذای روح است، به روح و بدن انسان سلامتی می‌بخشد. در دنیا نظام و امنیت به وجود می‌آورد و در آخرت هم انسان را به زندگی بهشتی می‌رساند لیکن فرهنگ‌های غلط و دین‌هایی که به رأی فکر و مردم به وجود آمده، دین‌های مصنوعی است مثل گل و میوه‌های مصنوعی. سرمایه عمر و مال را می‌گیرد و به حال آنها سودی ندارد. دین‌های قلابی و فرهنگ‌های غلط مثل بت و بت پرستی است و دین الهی مانند خدا و خدا پرستی است. بت‌ها نفع و ضرری به جامعه ندارند جز این که عمر و مال آنها را نابود کنند ولیکن دین خداوند متعال بشریت را در دنیا و آخرت زنده نگه می‌دارد و به سعادت و خوشبختی می‌رساند. پس دین‌ها یا صنعت خداست یا صنعت مردم. مواد اولیه اش احکام و مراسم و عقاید و اخلاقی است که برای مردم به وجود آورده‌اند. دین خدا حیات بخش است و دین و فرهنگ غلط انسان‌ها را به هلاکت مبتلا می‌کند.

اما کلمه سوم حکمت صورت و قیافه دین خدا و دشمنان خدا می‌باشد.

مواد اولیه‌ای که دین خدا بر پایه آن ساخته شده آیات قرآن و فرمایشات امام‌های معصوم است. این آیات و روایات هر کدام آدرسی از نعمت‌های خداوند متعال و راه حرکت به سوی زندگی‌های حیات بخش است. هر آیه‌ای و یا روایتی انسان را به ثروتی از ثروت‌های دنیا و آخرت می‌رساند. این آیات و روایات برای کسانی که عقیده به آنها دارند و عمل به آنها می‌کنند، ابتدا نیروی روحی و ایمانی آنها را تقویت می‌کند شارژ روحی پیدا می‌کنند، قوی و دانا و توانا می‌شوند و در برابر حوادث قدرت مقاومت و استقامت پیدا می‌کنند، می‌توانند در حوادث زندگی صبر کنند و خود را نبازند، اسیر گناه و معصیت و یا گناه کاران نشوند. مثلا دو نفر فقیر که یکی ایمان به خدا دارد، مؤمن است و به آیات قرآن ایمان و عقیده دارد و عمل می‌کند، در برابر فقر و ناداری خود را نمی‌بازد. دست به دزدی و خیانت دراز نمی‌کند و به مقدار کمی مال حلال که از راه کارگری و زحمت کشی به دست آورده است صبر می‌کند. با این که فقیر است خود را در جامعه به قیافه اغنیا و ثروت مندان نمایش می‌دهد. عزت و آبرویش در جامعه محفوظ می‌ماند و شخصیت پیدا می‌کند، مردم به او احترام می‌گذارند اما آن فقیری که کافر است نمی‌تواند به مالی که از راه کارگری پیدا می‌کند قانع شود دست به دزدی و جنایت می‌زند. اگر بتواند دزدی می‌کند تا ثروت پیدا کند و یا آدم می‌کشد برای آبرو و عزت خود ارزشی قائل نمی‌شود می‌گوید: اصل این است که شکمم سیر شود و پول داشته باشم خواه عزت و آبرو داشته باشم یا نداشته باشم. این دو نفر فقیر که یکی مؤمن و دیگری کافر است از نظر روانی با هم تفاوت دارند. کافر مانند باطری خالی از قوه است بار سنگینی به دوش ماشین است نمی‌تواند ماشین زندگی خود را حرکت دهد و اما مؤمن مثل باطری است که شارژ شده نیرو دارد قوه دارد چراغ زندگی را روشن می‌کند، ماشین زندگی را به راه می‌اندازد. مؤمنین و مؤمنات که به آیات قرآن و روایات امام‌های معصوم اعتنا می‌کنند، این آیات و روایات را برنامه اخلاقی خود قرار می‌دهند و به آن عمل می‌کنند، از جانب خدا به روح ایمان و تقوی تقویت می‌شوند. خداوند قلب آنها را قوی و نورانی می‌کند در برابر مصایب و حوادث صبر و استقامت دارند خود را نمی‌بازند شخصیت و آبروی خود را حفظ می‌کنند. خداوند متعال هم وعده داده است که فقر و ناداری آنها را برطرف کند. پس دین خدا به انسان‌های متدین عزت و عظمت و آبرو و قدرت می‌دهد تا با این سرمایه‌ها داخل زندگی بهشتی شوند. هرکسی آنها را می‌بیند با نشاط و خوش حالی می‌بیند. دائم در کارهای خود مصمم و توانا هستند، هرگز تن به ذلت و خواری نمی‌دهند. ظلم به بندگان خدا نمی‌کنند و در برابر ظالم و ستم کار مقاومند ایستادگی می‌کنند تا عاقبت فرج آنها برسد. پس دین خدا و انسان‌های متدین به دین خدا در تاریخ خوش سابقه هستند. همه جا آبرومند و عزتمند، دانا و توانا و مورد اعتماد و اعتقاد مردمند و دائم اعمال و افکار خود را با الگوهایی که خداوند به آنها معرفی کرده است مثل پیغمبران و ائمه اطهار (ع) می‌سنجند و خود را با آنها مقابله و مقایسه می‌کنند. سعی و کوشش دارند که مانند آنها صاف و پاک و آبرومند باشند مانند کسانی هستند که دائم اجناس و جواهر خود را به خبره‌ها نشان می‌دهند و یا ثروت و مقامی که دارند با مقیاس‌ها و ترازو‌هایی که دارند می‌سنجند و مواظب حلال و حرام زندگی خود هستند.

به همین مناسبت چهره دین خدا به رهبری پیغمبران و امام‌های معصوم و انسان‌های مؤمن و فداکار بهترین چهره‌های زیبای عالم است. هیچ کس نمی‌تواند درباره پیغمبران و امام‌ها و پیروان آنها تبلیغات بدی داشته باشد، آنها را بد معرفی کند، ظالم معرفی کند. انبیا و اولیا در نظر نیکان و بدان عالم محبوب هستند و مورد اعتماد اهل عالم می‌باشند. میلیون‌ها میلیون مسیحی به پیغمبرشان و مریم مقدسشان افتخار می‌کنند. این مادر و فرزندی که در تاریخ به کیفیتی غیر متعارف ظاهر شده‌اند چرا این همه محبوبیت دارند. این همه مورد تقدیس خدا و انسان‌های بد و خوب می‌باشند به خاطر این که پیغمبر و یا مانند پیغمبران در خط اطاعت خدا هستند. پس صنعت دین خدا و چهره زیبای آن بهترین صنعت‌ها و زیباترین چهره‌های محبوب عالم است. تمامی ملت‌ها و یا دین ملت‌ها آلوده به ظلم و گناه و خرافات است ولیکن دین خدا ذره‌ای تیرگی و آلودگی و حکم و قانون خلاف منطق ندارد. هر وقت اهل عالم گرفتاری پیدا می‌کنند و مستأصل می‌شوند، به خدا و انبیا متوسل می‌شوند. این چهره دین خدا است که محبوب‌ترین چهرۀ عالم است.

و اما کلمه چهارم حکمت که آن هم در دین خدا زنده می‌شود و به ثمر می‌رسد، هدف نهایی و نتایجی است که از دین خدا به وجود می‌آید. دین‌ها راه زندگی به سوی بهشت است اگر این راه زندگی در پناه رهبری مانند خدا و اولیای خدا باشد، انسان‌ها را به زندگی بهشتی می‌رساند. هر حکمی از احکامش و هر قانونی از قوانینش آدرس نعمتی از نعمت‌های خداوند متعال است و اما دین‌های باطل مانند حرکت در بیابان است. انسان‌ها را به جنگل و بیابان می‌کشاند و آنها را اسیر غارت گران و درندگان بشری می‌کند. تنها دینی که راه به سوی بهشت و سعادت است دین اسلام به رهبری پیشوایان معصوم است. دین خداست. همان خدایی که جهان و انسان را آفریده برای سعادت او و نجات او از بلاها و بدبختی‌ها دین اسلام را به وجود آورده است. مسلمانان مانند کاروانی هستند که به سوی بهشت حرکت می‌کنند و دین اسلام به منزله راه مستقیمی است که کاروان را به مقصد می‌رساند. هر مسافری در قدم اول بایستی راه حرکت را و مقصد حرکت را بشناسد و صد در صد یقین پیدا کند که راهی که انتخاب نموده او را به شهر مطلوب و مقصود می‌رساند به همین مناسبت خداوند در نمازهای ما دائم به زبان ما می‌اندازد که بگوییم اهدنا الصراط المستقیم یعنی حرکت در راه راست را از خدا بخواهیم نه حرکت در بی راهه. بعضی‌ها بر مسلمانان و شیعیان ایراد می‌گیرند که چرا این‌ها عقیده دارند که فقط آنها اهل بهشتند و ملت‌های دیگر گرفتار جهنم. مگر شیعیان چه کاره‌اند که بهشت مال آنها و مخصوص آنهاست. عقیده دارند که همه ملت‌ها عاقبت به بهشت می‌روند نه این که بهشت مخصوص مسلمانان و شیعیان باشد. جواب آنها این است که آیا دین خدا راهی است که انسانها را به بهشت می‌کشاند و یا از نوع مزد و اجری است که خدا به پیاده‌ها و سواره‌ها می‌دهد؟ اصل کار حرکت در راه است که مردم در راه حرکت کنند یا اصل کار حرکت و فعالیت است اگر چه در بیابان‌ها و صحراها باشد؟ اگر اصل برای حرکتِ مسافر راه مسافرت است، راه به سوی بهشت و سعادت فقط یک راه است و آن راهی است که خدا ساخته و ترسیم نموده است. ما بایستی در آن راهی حرکت کنیم که جاده اش را خدا ساخته باشد و رهبر کاروانش را خدا معین کرده باشد. اگر راه خدا و دین خدا یکی بیشتر نیست همان ملتی به سعادت می‌رسند که در راه خدا حرکت می‌کنند. اما انسان‌هایی که در بی راهه و یا در بیابان به فعالیت و حرکت مشغولند هرگز به مقصد نخواهند رسید. پس اول راه را بشناسیم و بعد از شناختن راه به سوی مقصد حرکت کنیم. صراط مستقیم یکی بیشتر نیست بقیه راه‌ها و دین‌ها انحرافی و گمراهی می‌باشد.

# رفعت آسمان چگونه است

یکی از لطایف معانی که در آیه هفتم است این جمله است که خداوند می‌فرماید: آسمان را برای شما وسیع آفریده است تا شما به هر میزانی که بخواهید بتوانید فعالیت کنید و در مضیقه واقع نشوید راه‌های زندگی و فعالیت انسان مانند همین کوچه‌ها و خیابان‌هایی است که از جایی به جای حرکت می‌کند. جمعیتی که در کوچه و بیابان حرکت می‌کنند اگر خط حرکت آنها بن بست باشد و کوچه حرکت هم تنگ باشد مردم در مضیقه قرار می‌گیرند و بین آنها تزاحم پیدا می‌شود، به یک دیگر تنه می‌زنند و در آخر کوچه بن بست مأیوس و نا امید می‌شوند که نه راه برگشت دارند و نه هم راه حرکت و فعالیت و اما اگر خیابان حرکت وسیع و نامتناهی بدون بن بست باشد و در انتها آنها را به شهر بزرگ و پر برکتی برساند که در آن شهر زندگی مطلوب و ایده آل خود را ببینند و بیابند دائم به حرکت و فعالیت ادامه می‌دهند و هرگز خستگی و فرسودگی و یأس و ناامیدی برای آنها پیدا نمی‌شود.

خداوند دین مقدس اسلام را به صورت یک خیابان و جاده وسیعی معرفی می‌کند که بن بست ندارد. هر روز مردم را در وضعی بهتر و عالی‌تر قرار می‌دهد و عاقبت هم آنها را به شهر بهشت می‌کشاند. شهری است بی نهایت وسیع و نامتناهی، میدانی است بسیار وسیع که هرچه بهتر و بیشتر فعالیت کنند نتایج بهتر و بیشتری به دست می‌آورند و هرگز زندگی مردم به بن بست نمی‌رسد که یأس و ناامیدی بر آنها حاکم شود. این آیه شریفه ظاهر و باطن دارد. معنای ظاهر آن همین کره زمین و آسمانی است که روی زمین قرار گرفته. خداوند این آسمان و زمین را معرفی می‌کند که هرچه بهتر و بیشتر فعالیت کنید امکانات بیشتری در اختیار شما قرار می‌گیرد و اگر بتوانید به سوی آسمان‌ها پرواز کنید، آسمان‌ها هم مانند زمین وسیع است و در اختیار شما قرار می‌گیرد و امکان فعالیت به شما می‌دهد. همان طوری که در زمان ما مشاهده می‌کنیم که دولت‌ها و ملت‌ها به فکر سفر به آسمان‌ها و تسخیر کرات آسمانی و ستارگان افتاده‌اند، می‌خواهند خود را و جمعیت وابسته به خود را به کرات آسمانی بکشانند و زندگی خود را وسعت دهند. در عین حال خداوند آنها را از این تصمیم که تسخیر فضا و آسمان باشد باز نمی‌دارد و آنها را نا امید نمی‌کند. به آنها می‌گوید که اگر می‌خواهید آن چنان که بر کره زمین مسلط هستید بر آسمان‌ها هم مسلط شوید مکتب و صنعت خودتان را باید عوض کنید. مکتب مادی و علوم مادی شما و صنایعی که از مسیر حاکمیت طبیعت برای شما ظاهر می‌شود یک چنین عرضه‌ای ندارد که شما را به فضا و کاینات بکشاند تا بتوانید ستارگان را مانند زمین به اختیار خود درآورید و از منافع آن استفاده کنید اگر به فکر تسلط بر آسمان‌ها هستید، راه و صنعت و مکتب خودتان را عوض کنید.

# موانع حرکت انسان در کائنات

در این رابطه خداوند دو نوع مکتب و صنعت و دو راه به اهل عالم معرفی می‌کند می‌فرماید: از این راه با شکست رو به رو می‌شوید و کارتان به بن بست می‌رسد و از راه دیگری که به شما می‌گویم موفق می‌شوید و بر کاینات مسلط خواهید شد و آن دو راه و دو مکتب را در همین سوره به بندگان معرفی می‌کند. نمونه‌های علمی و عملی و تاریخی آن را هم در اختیار مردم می‌گذارد و آن دو راه یکی مکتب مادیت و استفاده از این اسباب و مسببات طبیعی است و راه دیگر استفاده از مکتب روحانیت و الوهیت و استفاده از اسباب و مسببات الهی می‌باشد.

آیاتی که مکتب مادیات و حرکات میکانیکی را در تسخیر آسمان‌ها و یا تسلط بر کره زمین مأیوس می‌کند و آنها را در برابر طبیعت محکوم به شکست می‌داند. آیات 10 و 11 سوره صاد است. خداوند در این دو آیه می‌فرماید: مگر ممکن است در مکتب کفر و گناه و یا از مسیر صنایع میکانیکی تسلطی بر کرات آسمان پیدا کنند و پادشاهی بر آسمان‌ها را به دست آورند؟ پس به آنها اجازه و میدان بده تا اسباب و وسایل سفر فضایی برای خود بسازند و به فضا سفر کنند. گروهی از این کفار عاقبت به فکر تسخیر فضا می‌افتند اسباب و وسایلی مانند سفینه‌های فضایی می‌سازند و به آسمان سفر می‌کنند ولیکن با شکست رو به رو می‌شوند زیرا این فضای ستارگان پر است از خورشید‌هایی که هریک ازآن خورشید‌ها مانند خورشید زمین ما عالم آباد مسکونی دارند که در آن جا مانند زمین ما انسان‌هایی زندگی می‌کنند. نزدیک‌ترین منظومه شمسی به منظومه شمسی ما که خورشید و ماه و زمین ما باشد ده سال نوری از زمین فاصله دارد. برای پیدا کردن ده سال نوری، که بدانی چند میلیون کیلومتر است کافی است که سرعت نور را که می‌گویند در ثانیه 300000 کیلومتر است. این 300000 را در شصت ثانیه که یک دقیقه است ضرب کنید حاصل ضرب را در 60 دقیقه که یک ساعت است ضرب کنید حاصل ضرب را در 24 ساعت که یک شبانه روز است ضرب کنید باز حاصل ضرب را در یک سال که 365 روز است ضرب کنید باز حاصل ضرب را در ده سال و در ده ضرب کنید آن وقت مسافتی که بین زمین و آن عالم آباد است به دست می‌آورید. اگر بر پایه این صنایع میکانیکی سفینه‌ای بسازند که لااقل ساعتی سیصد هزار کیلومتر سرعت داشته باشد باز هم چندین میلیون سال طول می‌کشد که خود را به آن کره مسکونی و عالم آباد برساند.

آن کدام سفینه و سرنشینان سفینه است که بتواند لااقل یک میلیون سال عمر کند، بعد از یک میلیون سال خود را به عالم آبادی برساند؟ پس محکوم به شکست هستند. این کره ماه یا مریخ که بعد از یک سال خود را به آن جا رسانیده‌اند مانند یک روستا در حاشیه زمین است و تازه از کرات آباد مسکونی هم نیست. لذا خداوند به کفار می‌فرماید از طریق مکتب و یا صنعتی که دارید نمی‌توانید به آسمان‌ها سفر کنید محکوم به شکست می‌شوید. اگر می‌خواهید یک چنان مکتب و صنعتی در اختیار شما قرار گیرد که بدون زحمت و فوری به هرجایی که بخواهید بروید و هرجا رفتید همه چیز در اختیار شما باشد، آن مکتب انبیا و صنعت انبیا می‌باشد و امروز همین مکتب اسلام به رهبری ائمه معصومین است. این مکتبی است که طبیب آن مرده‌های خاک شده را زنده می‌کند، در یک ثانیه انسان را مانند معراج پیغمبر به انتهای آسمان‌ها می‌رساند. گوش شنوا و چشم بینایی می‌دهد که تا انتهای عالم هر چه باشد می‌بیند و هر صدایی را می‌شنود. مکتبی است که کشاورز آن با اراده الهی در یک دقیقه و ساعت بیابان خشک را تبدیل به باغ بهشت می‌کند. مکتبی که صنعت آن اعجاز است عامل به اراده است که آن را اسم اعظم می‌گویند. انسان را بر کاینات حاکم می‌کند نه این که کاینات حاکم بر انسان باشد.

خدا به اهل عالم می‌گوید اگر دوست دارید سلطنت بر آسمان‌ها پیدا کنید صلح و عدالت جهانی به وجود آورید، مرگ و مرض را از بین ببرید و جنگ و کشتار را از بین ببرید. یک چنین مکتبی مکتب انبیا است و صنعت انبیا می‌باشد که همان معجزات است مکتب کفر و گناه بن بست است جز بدبختی و بی چارگی برای مردم محصولی ندارد. آیه‌ای که یک چنین موفقیتی را به انسان گزارش می‌دهد. آیه 33 همین سوره الرحمن است که می‌فرماید: ای انسان‌های کره زمین اگر در قدرت خود می‌بینید که خود را بر آسمان‌ها و زمین‌ها مسلط کنید و به انتهای عالم برسید بفرمایید: این گوی و این میدان لیکن بدانید که در مسیر یکچنین هدفی با شکست روبه رو می‌شوید. مگر این که از قدرت خدا استفاده کنید. سلطان در این آیه و آیات دیگر به معنای قدرت اعجازی است قدرتی که حاکم بر طبیعت است مردگان را زنده می‌کند و مرگ و مرض را از بین می‌برد پس این مکتب را بپذیرید. ایمان به خدا بیاورید از خط کفر و گناه برگردید تا به آرزوهای طبیعی و انسانی خود برسید.

در این جا سؤآل می‌شود که چه مانعی سر راه انسان‌ها قرار گرفته و چه مشکل غیر قابل حلی است که نمی‌توانند حاکمیت بر طبیعت پیدا کنند و دائم محکوم به عوامل طبیعت هستند. خدایی که می‌گوید انسان را خلیفه خود قرار دادم لازم است امکاناتی از علم و قدرت در اختیار انسان قرار دهد تا این انسان مجهز به آن علم و قدرت شود و بتواند جانشین خدا باشد و انسان‌هایی که این همه تلاش می‌کنند با علم و تجربه خود را بر عوامل طبیعت و کاینات مسلط کنند چه موانعی پیش پای آنها قرار گرفته که حرکتشان مذبوحانه و با شکست رو به رو می‌شوند. آیا خداوند سر راه کفر و کفار مانعی می‌تراشد که نتوانند به مقاصد خود برسند، تا بگوییم انسان‌ها می‌توانند به آسمان‌ها پرواز کند ولیکن خدا بال و پر آنها را می‌گیرد و مانعی سر راه آنها ایجاد می‌کند که نتوانند به آسمان‌ها پرواز کنند و یا کارهای خدایی را انجام دهند؟ و یا این که می‌گوییم این موانع سر راه کفار؛ که نمی‌توانند حاکمیت بر طبیعت پیدا کنند و نمی‌توانند مرگ و مرض و یا قتل و کشتارها را مهار کنند یک موانع طبیعی است. مانند این است که از دانشمندان بخواهی که جواب مسائل ریاضی را برخلاف جواب واقعی آن بیاورند. مثلا ثابت کنند پنج ضربدر پنج سی یا چهل تا و یا ذره‌ای کمتر و زیادتر از حاصل ضرب که بیست و پنج است بشود و یا انسان مثلثی بسازد که هر سه زاویه آن قائمه باشد زاویه حاده یا منفرجه نداشته باشد. یک چنین صنعتی را علم نمی‌پذیرد یعنی یک مانع قهری و طبیعی که آن را اجتماع نقیضین می‌گویند.

مثلاً یک خط هم عمود باشد و هم منحنی یا یک زاویه‌ای هم قائمه باشد هم حاده ممکن نیست. اگر کسی از خدا بخواهد که یک چنین زاویه‌ای بسازد و یا مثلثی بسازد که هر سه زاویه آن قائمه باشد خداوند معذرت خواهی می‌کند می‌گوید این صنعت چون برخلاف علم است قدرت به آن تعلق نمی‌گیرد. اجتماع نقیضین محال است. محال به کارهایی می‌گویند که علم آن را نمی‌پذیرد مانند کسی که پشت به مقصد حرکت کند اما به مقصد برسد. شاید این که انسان به اراده خود یا به فعالیت خود نمی‌تواند بر طبیعت و یا کاینات حاکمیت پیدا کند به دلیل همین مسائل قهری و طبیعی باشد. یعنی از باب نشدن است نه از باب نکردن. نشدن با نکردن فرق دارد. نکردن به کاری می‌گویند که از دست انسان و یا خدا ساخته است اما نمی‌کنند و نشدن به کاری می‌گویند که از دست خدا و انسان ساخته نیست؛ مانند همان مثلث با سه زاویه قائمه که اجتماع نقیضین است. آیا نتوانستن کفار که به قدرت خود به آسمان‌ها سفر کنند از باب نشدن است یا از باب توانستن و نکردن و یا از باب نتوانستن. اگر از نوع نشدن باشد از دست خدا هم ساخته نیست. اگر از باب نکردن باشد که می‌توانند اما نمی‌کنند، این هم جبر است. بلکه هرکس کاری را که می‌تواند انجام می‌دهد. و اگر از باب نتوانستن باشد می‌گوییم دلیل نتوانستن چیست؟.

کارهای خدایی به دست انسان‌های منحرف و منصرف از خدا از باب نتوانستن است نه از باب نشدن و یا نکردن. خط کفر و گناه بن بست است ولیکن خط ایمان و تقوی تا بی نهایت باز است. خط ایمان و تقوی که شاگردی خداوند متعال باشد و فراگیری علم خدا تا بی نهایت باز است و توقف نمی‌پذیرد ولیکن خط کفر وگناه بن بست است زیرا کافر و گناه کار صد در صد مادی و طبیعی است به جز ماده و طبیعت چیزی را قبول ندارد و اگر بداند قبول می‌کند و می‌رود.

عالم خلقت به سه اصل مجهز است که دو اصل آن در مکتب خدا و از طریق اطاعت خدا قابل کشف است و یک اصل آن که پوسته عالم خلقت است در اختیار کفار قرار می‌گیرد. آن سه اصل یکی ماده و حرکات ماده است که این ماده و حرکات آن مذبوح و محکوم است. مثلا مواد آتش زا که انفجارات به وجود می‌آورند سریع‌ترین مواد متحرک طبیعت است. شما مقداری باروت را منفجر کنید موقع انفجار ذرات باروت که در هوای گرم و داغ قرار بگیرد به سرعت می‌پرد و از این پرش انفجار پیدا می‌شود وگلوله‌ای را هم می‌پراند. این مواد انفجاری در پرش خود یک یا دو متر می‌پرند بیشتر از این پرش ندارند.

اصل دوم مجردات است، مجردات نیروهایی هستند که در سرعت حرکت هرگز با مانعی رو به رو نمی‌شود از دل کوه‌ها با همان سرعت حرکت می‌کند که از فضاها و دریاها حرکت می‌کند. یک نمونه قابل تشبیه برای حرکت مجردات نیروی برق است. این نیروی برق، مجردی است که به وسیله ذرات نوری در اختیار انسان قرار می‌گیرد. نیروی برق را مشاهده می‌کنید که از دل این سیم‌ها فوری از یک طرف عالم به طرف دیگری می‌رود. قطر سیم‌ها که چندین هزار کیلومتر است مانع سرعت حرکت برق نمی‌شود. مجردات بسیار لطیف‌ترند از نیروی برق. نیروی برق مانند فرشته‌ای است که سوار هواپیما شده مجبور است با هواپیما حرکت کند. مجردات مانند فرشته‌هایی هستند که آزادند. فوری و در یک ثانیه میلیون‌ها سال نوری سرعت دارند و هیچ مانعی سر راه آن‌ها پیدا نمی‌شود. مجردات با تجربه و صنعت قابل کشف نیست. مجردات هم تقریباَ مانند ذات مقدس خدا هستند که به هیچ وجه قابل کشف و قابل رؤیت نیست. انسان‌های مادی و طبیعی که نمی‌توانند( نه این که مانعی سر راه خود داشته باشند )از عالم ماده بگذرند و به ماورای ماده سفر کنند و نمی‌توانند مجردات را که در ماورای ماده است کشف نمایند چگونه می‌توانند از نیروی مجرد استفاده کنند زیرا توانایی بعد از دانایی است. تا مجردات را کشف نکنند و نشناسند و به اختیار خود در نیاورند نمی‌توانند از آن‌ها استفاده کنند. علاوه بر این که کفار نمی‌توانند به ماورای طبیعت سفر کنند قدرت الهی هم بزرگ‌ترین مانع سر راه آن‌ها قرار می‌گیرد زیرا انسان ثروتمند و قدرتمند اگر در دایره نظام و امنیت قرار نگیرد و یک قدرت قاهره فوق خود و محیط بر خود را درک نکند بی بند و باری او، تجاوز و طغیان او برابر ثروت و قدرت او گسترش پیدا می‌کند و در نتیجه تمام کره زمین و اهل زمین را به فساد می‌کشاند. زیرا انسان‌ها با هرچه که روبرو شوند خود را از آن برتر و بالاتر می‌بینند. انسان‌ها شاید بتوانند طبیعت را کنترل کنند و مانع طغیان سیل و طوفان و زلزله شوند ولیکن طبیعت نمی‌تواند انسان‌ها را مهار کند و آنها را از ظلم و تجاوز باز دارد. انسان‌های کافر در مکتب کفر و گناه خود یک اصلی را پرورش ‌داده و آن را حاکم بر مقدرات خود می‌دانند که آن اصل سرچشمه ظلم و فساد است. آن اصل عبارت است از تنازع بقا.

تنازع از کلمه نزاع گرفته می‌شود به معنای قتل و کشتار. آن اصل فرهنگی که حاکم بر قدرت‌های کفر است و همه در مدار آن زندگی خود را تنظیم می‌کنند تنازع بقا است در برابر اصل اسلامی و ایمانی به معنای تعاون بقا. اصل حاکم بر انسان‌ها در دین خدا تعاون بقا است. دین به انسان‌ها یاد می‌دهد و به آنها می‌آموزد که هر کس در هر رشته‌ای از علم و قدرت و یا ثروت، از دیگران جلو بیفتد و پیشرفت کند وظیفه دارد از علم و ثروت خود به نفع عقب ماندگان استفاده کند. عقب ماندگان را کمک کند و آنها را به زندگی خود برساند. حق ندارد علم و ثروت را در انبار‌های خود احتکار کند و مردم را از آن محروم نماید. اگر عالم است علم خود را به دانشجویان برساند و اگر ثروتمند است ثروت خود را به فقرا برساند و اگر هنرمند است هنر خود را به هنر جویان بیاموزد.

دین خدا بشریت را مانند کاروانی ترسیم می‌کند که در جاده اتوبان به سوی مقصد حرکت می‌کند. جمعیتی که در کاروانند قهراَ یک نواخت نیستند بعضی‌ها جلو و بعضی وسط و بعضی در آخر کاروان حرکت می‌کنند. اگر در کاروان کسی خسته شود و بنشیند دیگران وظیفه دارند او را بر مرکب خود سوار کنند و همراه کاروان با خود ببرند. حق ندارند او را در بیابان تک و تنها رها کنند تا از تشنگی وگرسنگی هلاک شود و این مسئله تعاون بقا است که خدا می‌فرماید: **تعاونوا علی البر و التقوی** یعنی همه در کارهای نیک کمک یکدیگر باشید. اسلام به انسان‌ها می‌فهماند که بقا و حیات هر انسانی مولود بقا و حیات دیگران است. ثروت بزرگ انسان‌ها برای یکدیگر انسان‌ها هستند پس همه بایستی در حفظ و حمایت یکدیگر و در خدمت یکدیگر انجام وظیفه کنند و زندگی خود را به ثمر برسانند.

و اما کفار و طبیعیون در فرهنگ کفری خود قانون تنازع بقا به کار می‌برند می‌گویند هرکس جلو افتاد وظیفه دارد برای حفظ پیشرفت خود و جلو افتادگی خود عقب ماندگان را بیشتر عقب بزند. فقرا را فقیرتر کند و بی سوادها را بی سوادتر و ضعفا را ضعیف‌تر نگهدارد. به میزانی به عقب ماندگان کمک کند که بتواند آنها را در خدمت خود استخدام نماید به محض این که احساس کند عقب مانده‌ای جلو افتاده یا ضعیفی قدرت پیدا کرده و یا فقیری به ثروت رسید بایستی او را از بین ببرد

آنها بقای موجودیت خود را از مسیر جنگ و نزاع قبول دارند نه از مسیر خدمت به بندگان. پس با یک چنین قانون نحس و نجسی که در فرهنگ کفار حاکمیت دارد اگر کفار به قدرت‌هایی برسند که پیغمبران به اذن خدا رسیده‌اند با به کار بردن آن قدرت‌ها دنیا را به هلاکت و نابودی می‌کشانند زیرا در فرهنگ آنها قدرتی وجود ندارد که بتواند کفار را مهار کند وآنها را ازکفر و فساد و جنگ و کشتار باز دارد. با این دو دلیل کوچه حرکت کفار بن بست است عاقبت در زندگی خود با موانع بزرگی رو به رو می‌شوند که چاره‌ای ندارند که یا دین خدا را قبول کنند و مسلمان شوند یا این که جنگ جهانی و هسته‌ای خود را شروع کنند خود را و مردم را به نابودی بکشانند پس کفار هرگز نمی‌توانند مجهز به قدرت انبیا و اولیای خدا شوند در نتیجه زندگی خود و مردم را به هلاکت می‌کشانند.

# نعمت های سه گانۀ خداوند: مادی، انسانی، الهی. تفسیر آیات دهم تا سیزدهم

در آیات 10 تا 13 خداوند قسمتی از نعمت‌هایی که در زمین آفریده است برای انسان یادآوری می‌کند تا انسان حکمت خدا را و لطف و محبت او را دریابد و عشق و علاقه به خدا پیدا کند. یکی از اصولی که در زندگی انسان‌ها واجب و لازم است و با نبودن این اصل رابطه آنها از خدا و یکدیگر قطع می‌شود و زندگی اجتماعی آنها متلاشی می‌گردد اصل خدمت و محبت است. انسان‌ها از طریق عواطف و محبت بایستی به یک دیگر ارتباط پیدا کنند تا بتوانند از انس و آشنایی با یکدیگر استفاده کنند.

نعمت‌هایی که خدا آفریده بر سه قسم است: کوچک و متوسط و بزرگ،

نعمت‌های ابتدایی لذایذ مادی از طریق حواس پنج گانه است، نعمت بالاتر و عالی‌تر که نعمت متوسط به حساب می‌آید حشر انسان‌ها با یکدیگر و استفاده از لطف و محبت به یکدیگر است. زندگی انسان منهای انسان تبدیل به جهنم می‌شود که از آن تعبیر به برهوت یا سجین می‌کنند یعنی گاهی انسان در وضعی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند با انسان دیگر محشور شود، از لطف و محبت انسان‌ها محروم می‌گردد و در اثر ظلم و ستم منفور جامعه می‌شود و مخصوصا در زندگی آخرت که هر انسانی بر تمام کره زمین و اهل زمین تسلط پیدا می‌کند، انسان‌های ظالم و بی دین آن چنان منفور و ملعون واقع می‌شوند که نمی‌توانند از لانه خود سر بکشند و با دیگران تماس بگیرند چنان زندگی که انسانها منفور جامعه می‌شوند را برهوت می‌نامند و در برابر، انسان‌های خادم و خدمت گزار به یکدیگر از طریق خدمت، محبت به یکدیگر پیدا می‌کنند و از مسیر علم و عبادت محبت به خدا. این محبت‌ها آن چنان شدت پیدا می‌کند که وقتی دوست خود را می‌بینند و یا با خدای خود رابطه پیدا می‌کنند از این رابطه‌ها و معاشرت‌ها آن چنان لذت می‌برند که تمام لذت‌ها از یادشان می‌رود. در همین دنیا هم با این که انسان‌ها هنوز به تمدن و تکامل نرسیده‌اند که به یک دیگر عشق و علاقه پیدا کنند باز هم بزرگ‌ترین رقم نعمت و لذت انس و آشنایی انسان‌ها به یکدیگر و حشر آنها با یکدیگر است. ولیکن این عشق و علاقه که بزرگ‌ترین رقم نعمت و لذت است از طریق خدمت به یکدیگر و درک خدمت یکدیگر شدت و ضعف پیدا می‌کند. دو نفر انسان با یکدیگر دوستی و صمیمیت پیدا می‌کنند؛ کسی که به دیگری خدمت می‌کند و از این خدمت طالب رضای خدا و رضای انسان است، و آن دیگری که این خدمت را درک می‌کند. وقتی من به شما خدمت می‌کنم و از خدمت خود نعمتی در اختیار شما قرار می‌دهم و شما هم آن خدمت و نعمت را درک می‌کنید بین ما و شما محبت پیدا می‌شود. ارزش آن محبت چندین میلیون برابر خدمتی است که به شما کرده‌ام و یا نعمتی که در اختیار شما قرار داده‌ام. بین خادم و مخدوم این دو شرط لازم است تا محبت به وجود آید. خادم برای خدا خدمت کند و مخدوم هم قدر خدمت را بداند. قدردانی از خدمت را شکرگزاری می‌گویند و قدر ندانی را کفران می‌گویند.

پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: **من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق.** یعنی کسی که شکر خدمت بندگان خدا را به جا نیاورد شکر خدمت خدا را هم به جا نمی‌آورد. خدا بزرگ‌ترین خدمت گزار به جامعه بشریت است. هر چه انسان‌ها دارند از اصل وجود گرفته تا آخرین رقم، خدمات خداوند متعال است که با لطف خودش این همه نعمت و ثروت به انسان‌ها بخشیده است. اگر در برابر این نعمت‌ها و ثروت‌ها شکر خدا را به جا بیاوریم و محبت به خدا پیدا کنیم هم ما انسان‌ها به بزرگ‌ترین نعمت‌ها که محبت خداست نایل می‌شویم و هم خداوند متعال از خلقت انسان و جهان نتیجه می‌گیرد که آن نتیجه، معرفت و محبت انسان است. برای همین منظور که بین انسان و خدا محبت به وجود آید و انسان‌ها عشق و علاقه به خدا پیدا کنند خداوند نعمت‌هایی را که در دنیا آفریده یادآوری می‌کند و انسان را متوجه این نعمت‌ها می‌نماید تا شاید شکر خدا را داشته باشند و عشق و علاقه به خدای خود پیدا کنند.

در این دو سه آیه می‌فرماید: خدا این کره زمین را مانند سفره‌ای پر از نعمت و لذت و برکت جلو شما انسان‌ها گسترده است. در این زمین چه میوه‌ها و خرماها و خوشه‌های خرما و انگور و حبوبات و درخت‌های پر از برگ و گل برای شما خلق نموده و به زندگی شما زینت بخشیده پس چرا نعمت‌های خدا را تکذیب می‌کنید. تکذیب کننده نعمت‌های خدا انسان‌هایی هستند که مانند حیوانات شکم پر می‌کنند و ذره‌ای رابطه یا عشق به خدا پیدا نمی‌کنند زیرا قدر نعمت صاحب نعمت را نمی‌شناسند.

# بحث جن و انس. آیات چهاردهم و پانزدهم

در آیات 14 تا 15 کیفیت خلقت انسان را یادآوری می‌کند و می‌فرماید: **خلق الانسان من صلصال** **کالفخار**. خداوند انسان را از گلی خشکیده و آماده آفریده مانند گلی که کوزه گران برای کوزه‌سازی و سفال‌ریزی آماده می‌کنند و جنیان را از گلی آفرید که مخلوط با آتش است.

یکی از اسرار عجیب قرآن مسئله جن و انس است. خداوند همه جا بشریت را و یا مخلوقات عاقل و با شعور را به دو قسمت تقسیم می‌کند؛ قسمتی را به نام جن معرفی می‌کند و قسمت دیگر را به نام انس. از این تقسیم مردم تاریخ و یا مردم زمان چنان فهمیده‌اند و دانسته‌اند که جن و انس دو نوع مخلوقند نه دو قسمت از یک نوع. مانند گوسفندان و شتران دو نوع مخلوقند یا مانند پلنگ و آهو که دو نوع مخلوق هستند. قابل تماس با یک دیگر نیستند، ذاتشان و طبیعتشان و خوی و اخلاقشان با یکدیگر تباین دارد و روی همین تباین و تفاوت عجیب از یک چشمه آب نمی‌خورند و با یکدیگر محشور نمی‌شوند.

در این جا خداوند موجودات عاقل و با شعور را که مکلف به تکلیف الهی هستند، قسمتی از آنها کافرند و قسمتی مؤمن و برای این هر دو قسمت دین و کتاب نازل کرده، پیغمبرانی فرستاده تا آنها را هدایت کنند؛ این دو قسم مخلوقات را که مکلف به تکلیف الهی می‌شوند به نام جن و انس معرفی می‌کند. کلمه جن در معنای لفظی خود یعنی مخلوقی که مخفی و مستور است و انس یعنی مخلوقی که ظاهر و آشکار است، منشأ انس و آشنایی می‌شود. او با مردم مأنوس می‌شود و مردم با او مأنوس و محشور می‌شوند. کلمه انسان از اُنس به وجود آمده است، اُنس و مؤانست و مأنوس و انیس و انسان لغات مختلفی هستند که از یک ماده به وجود آمده و به صورت‌های اسم و فعل صرف می‌شوند، صرفیون می‌خوانند اَنِسُ، یانِسُ، اُنسا. تمام کلمات و مشتقاتش به معنای ربط دو نفر انسان با یکدیگر و انس و آشنایی آنها با یکدیگر است. اما کلمه جن یک لغت بیشتر ندارد و جن و جان و جنین یعنی شیئ مخفی.

انسان‌های تاریخ از کلمه جن و لغت جن وحشت دارند. هر حادثه‌ای و یا خطری برای آنها پیدا می‌شود آن حادثه و خطر را مربوط به جن و جنیان می‌کنند. دیوانگان را مجنون هم می‌خوانند. به عربی می‌گویند مجنون و به فارسی می‌گویند دیوانه. دیوانه از دیو است جن و دیو همان مخلوقاتی هستند که به انسان‌ها حمله ور بوده‌اند، آنها را به ترس و وحشت انداخته‌اند. و گاهی انسان‌ها خیال می‌کنند که جنسیت جنیان مانند هوا و حرارت است یعنی جنس لطیفی مانند هوا و حرارت که وارد بدن می‌شود و خارج می‌گردد، امراضی به وجود می‌آورد، و آن جنیان خطرناک را که بسیار وحشی و خطرناک هستند دیو نامیده‌اند. و گاهی سه کلمه درباره جنیان استعمال می‌کنند، جن و دیو و پری و همین جنیان را شیاطین وسوسه گر می‌دانند. می‌گویند جن وارد مغز انسان می‌شود خاطره و خیالات بد در انسان به وجود می‌آورد و او را می‌ترساند. و همان طور که در جامعه انسان‌ها زن و مرد قائل هستند در جامعه جن هم زن و مرد قائلند، زنان جنی را پری می‌نامند و مردان جنی را دیو می‌نامند و هر دو قسم زن و مرد را شیطان هم می‌نامند. بالاخره تمامی انسان‌ها از قدیم الایام معتقد به جن و انس هستند. گاهی از جایی که نمی‌شناسند خطر و ضرری پیدا می‌شود آن خطر و ضرر را از جنیان می‌دانند و مثلا می‌گویند دیوانگان جن زدگانند. گاهی هم ضرر و خطر از جایی که می‌شناسند برای آنها پیدا می‌شود مانند خطرات سیل و باران و زلزله و یا انسان‌های ظالم و قاتل.

خطرها و ضررهایی که سر انسان می‌آید از دو راه است، از راهی که می‌شناسند مانند مار و عقربی که آنها را گزیده و از راهی که نمی‌شناسند مانند میکروبی که وارد خون انسان می‌شود و به بیماری مبتلا می‌گردد. در قدیم الایام که منشأ خطرها و ضررهای مخفی را نمی‌دیدند و نمی‌دانستند به گردن جنیان می‌انداختند. هرکسی به سلی و یا سرطانی یا مرض دیگری مبتلا می‌شد که عامل مرض را نمی‌توانستند تشخیص بدهند می‌گفتند: جنیان بر او تاخته‌اند و مخصوصا غشی‌ها را جن زده می‌نامیدند. می‌گفتند جن به وجود آنها وارد شده و عقل آنها را از آنها گرفته و روی همین عقیده‌ها که عامل خطر را نمی‌دانستند این همه در تاریخ سحر و جادو به وجود آمده است. عده‌ای مدعی بوده‌اند می‌توانند جنیان را مسخّر کنند و آنها را به اطاعت خود در آورند. با مریض‌ها تماس می‌گرفتند و با ورد و دعا و دارو جن او را از بدن او خارج می‌کردند. گاهی اتفاق می‌افتاد مریضی خوب می‌شد و فکر می‌کرد آن جادوگر طبیب ماهری بوده و گاهی مرض به حال خود می‌ماند، دو مرتبه جادوگر را دعوت می‌کرد تا ورد و جادوی خود را تکرار کند. از آنجا که خطرات مخفی و یا مرض‌هایی که منشأ آن را نمی‌شناختند به گردن جنیان می‌انداختند، در افکار مردم از زن و مرد وحشت از جن به وجود آمده است. همه کس از جن می‌ترسند و مخصوصاً خیال می‌کنند در حال تنهایی در بیابان‌ها یا خرابه‌ها یا شب تاریک در آبادی‌ها گرفتار جن می‌شوند. وحشت آنها را می‌گیرد گاهی از وحشت سکته می‌کنند یا به حال اغما و بیهوشی می‌افتند.

در این رابطه لازم است خطرها و ضررها ی مخفی و راه علاج آنها را روشن کنیم و در انتها با دلایل و براهین قطعی و قرآنی طایفه جن و انس را چنان که هستند معرفی کنیم که آیا این هر دو از نوع بشرند که قسمتی به نام جن و قسمتی به نام انس و انسان شناخته شده و یا دو نوع مختلف و متفاوت هستند.

# منافع و مضار غیبی و شهودی

بی شک خطرات یا منافعی که در زندگی برای انسان پیدا می‌شود از غیب عالم، شهود پیدا می‌کند. مانند روزی‌ها و نعمت‌های دیگر. روزی‌ها از کجا می‌آید؟ میوه‌ها از کجا می‌آید؟، شبانه روز و یا هواهای خوب از کجا می‌آید؟، آب‌های شیرین و گوارا از کجا می‌آید؟. تمامی این‌ها غیب است و برای ما ظاهر می‌شود مانند تخم علف‌ها و زراعت‌ها که در دل خاک غایب است، سبز می‌شود به ما انسان‌ها حبه و دانه می‌دهد و روزی ما را در اختیار ما می‌گذارد. همین طور فرزندان آینده از کجا می‌آیند؟ آنها هم مانند حبوبات و نباتات در غیب عالمند و ظاهر می‌شوند تحویل پدر و مادر‌ها داده می‌شوند. در عالم کمتر نعمتی داریم که نقد و آماده در اختیار ما قرار گیرد بلکه هرچه لازم داریم از دل خاک برای ما ظاهر می‌شود و در اختیار ما قرار می‌گیرد. معادن طلا و نقره در دل خاک تکون پیدا می‌کنند. همین طور فلزات دیگر و یا منابعی که خداوند در کره زمین آفریده است. کره زمین مانند انباری است پر از نعمت و ثروت. بعضی‌ها حاضر و آماده مانند آب و خاک و بعضی‌ها نهان و پنهان مثل حیوانات آینده و یا انسان‌های آینده و یا میوه جات و ارزاق دیگر. پس طبیعت مانند کاروانی است که از عالم غیب حرکت کرده، این همه مال و ثروت و نعمت و لذت و برکت به همراه خود می‌آورد، تحویل ما انسان‌ها می‌دهد. کسانی که ظاهر عالم را قبول دارند و غیب عالم را و یا باطن عالم را قبول ندارند بسیار کودن و احمق هستند زیرا اگر باطن نبود ظاهر پیدا نمی‌شد. مانند کسانی که کامیونی از خواروبار وارد شهر آنها شده، فقط کامیون را که می‌بینند، قبول دارند و خواروبارش را تصرف می‌کنند اما مبدأ حرکت کامیون و صاحب آن را که یکچنین کامیون پر باری را برای آنها فرستاده قبول ندارند. کامیون را غارت می‌کنند ولیکن به راننده یا صاحب آن چیزی نمی‌دهند. میلیون‌ها میلیون تن گوشت و ارزاق برای سال دیگر از کجا ظاهر می‌شود و این همه کامیون‌های حامل خواربار از کجا حرکت می‌کنند؟ کفّار میوه‌ها را فقط سر درخت قبول دارند اما باغبان را و یا آفریننده باغ را و مالک این کاروان خواربار را قبول ندارند. سرقت می‌کنند و می‌دزدند و نظم و حسابی در کارشان نیست. پس تمامی ثروت‌ها و نعمت‌ها و لذت‌ها خواه از نوع جمادات و یا نباتات ویا حیوانات ویا انسان‌ها تماما از عالم غیب به سوی ما انسان‌ها حرکت می‌کنند، در شهر و دیار ما ظاهر ‌شده و در اختیار ما قرار می‌گیرد. بلاها و مصیبت‌ها هم به همین کیفیت است آنها نیز از عالم غیب ظاهر می‌شوند.

عوامل زلزله و سیل و طوفان غیب است. دشمنان ما انسان‌ها در میان جنگل‌ها و بیابان‌ها غیبند عوامل مرگ و مرض در هوا و کوه و صحرا و یا در ابدان ما غیبند که به ما حمله ور می‌شوند. به همین کیفیت در جهان بشریت انسان‌هایی که دوست صمیمی ما هستند طالب سعادت و خوشبختی ما هستند غیبند، آنها را نمی‌شناسیم و همین طور دشمنان خطرناک ما که جان و مال ما را هدر می‌دهند و انسان‌ها را می‌کشند و نابود می‌کنند غیبند. پس انسان‌ها حق دارند از یک طرف به غیب عالم امیدوار باشند تا برای آنها ثروت و برکت و قدرت و نعمت پیدا شود، یا از غیب عالم بترسند مبادا دشمنان خطرناک و یا عوامل مرگ و مرض ظاهر گردد. عامل خطراتی را که غایب بوده و برای ما ظاهر شده‌اند، جن می‌نامند.

جن یعنی خطرات مخفی. در بیابان یا در تاریکی حرکت می‌کنیم امن و امان نیستیم شاید خطراتی

متوجه ما شود یا در جاهای ناشناخته و یا جامعه‌های ناشناخته امن و امان نیستیم شاید خطراتی برای ما پیدا شود. بنابراین انسان‌ها حق دارند به عوامل مخفی آفریننده نعمت‌ها امیدوار باشند و از عوامل مخفی آفریننده خطرها ترس و وحشت داشته باشند. لازم است جای امنی شهر امنی و امانی و یا عوامل دافع خطرهای مخفی در اختیار آنها باشد تا امنیت پیدا کنند و راحت زندگی کنند. راه دفع عوامل خطرهای غیبی و یا جلب و جذب عوامل نعمت‌های غیبی چیست؟

مسئله جن و راه دفع و یا جلب و جذب عوامل غیبی:

در ایام گذشته و زمان‌های ابتدایی به نام عصر حجر در آن روزگاری که انسان‌ها هنوز به عقل و دانش و تمدن نرسیده و سلطان حاکمی که بتواند آنها را به نظام درآورد نداشته‌اند؛ تقریبا از زمان حضرت آدم تا زمان ابراهیم خلیل، در این عصر و زمان انسان‌ها بیشتر در حال توحش و حیوانیت زندگی می‌کردند اکثر آنها پراکنده در بیابان‌ها و جنگل‌ها بوده حیوانات را با چوب و چماق و سنگ و فلاخن می‌کشتند گوشت آنها را خام خام می‌خوردند و از پوست آنها برای خود لباس می‌ساختند. این انسان‌های وحشی بیابانی برای انسان‌های شهر و روستا خطر بزرگی بوده‌اند. وقتی که یک شهری یا روستایی به بیابان یا به باغ و زراعت خود و یا به جنگل می‌رفته تا هیزمی‌بیاورد بر آنها می‌تاختند آنها را می‌کشتند و گوشتشان را می‌خوردند. یک چنین بیابانی‌هایی که در صدر تاریخ پیش از پیدایش تمدن موجودات خطرناکی برای عقلا و شهر نشین‌ها بوده‌اند جن شناخته می‌شدند و کارشان آدم ربایی یا آدم کشی بوده است.

خداوند سلیمان بن داوود را خیلی قدرت و ثروت داد و به او دستور داد این انسان‌های بیابانی و جنگلی را که غالبا آدم خوار و خطر آفرین بودند، از گوشه و کنار بیابان‌ها جمع کند. آنها را به شهر و روستا بیاورد کار بزند و خرج آنها را بدهد. سلیمان بن داوود اکثریت بیابانی‌ها و وحشی‌های بیابان را جمع آوری نمود و لباس دوختن و غذا پختن و زندگی کردن به آنها آموخت. مشاهده می‌کنیم که در تاریخ قرآن دیگ‌های بزرگ خوراک پزی سلیمان مشهور بوده است. خداوند به کیفیت اعجاز معدن مس و آهن را برای سلیمان به جریان انداخت و به او دستور داد از آن معدن مس که جریان دارد، دیگ‌های بزرگی قالب ریزی کنند. او انسان‌ها را کار می‌زد و به آنها دستور می‌داد از آن مس‌ها یا آهن‌های ذوب شده دیگ‌ها و کاسه‌ها و ظرف‌های دیگر بسازند، تا جایی که مجسمه هائی به صورت حیوانات درنده می ساختند. در اطراف مرکز حکومت که هیکل نام داشته است دیوارهای مسی به وجود آوردند تا غارت گران نتوانند وارد شهر شوند. خداوند در سوره نمل آیه 17 که داستان سلیمان را یاد آوری می کند می فرماید:

**و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس والطیر فهم یوزعون**. و در سوره سبا آیه 13می‌فرماید: **یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات**. یعنی ما همان انسان‌های وحشی و بیابانی را مسخر سلیمان کردیم؛ برای سلیمان کار می‌کردند، معادن مس را که در جریان بود به قالب زده مجسمه می‌ساختند، و شمشیر و نیزه و دیگ‌های بزرگی که خیلی وسیع بود مثل بیابان پا برجا که قابل حمل و نقل نبود. شاید روزانه چندین هزار از همان بیابانی ‌ها سر سفره سلیمان بوده‌، غذا می‌پختند و می‌خوردند.

خداوند به سلیمان ابن داوود قدرتی داده بود که بر اسرار آنها آگاه می‌شد. اگر یک نفر قصد خیانت داشت یا عمل خائنانه‌ای را انجام می‌داد فوری سلیمان او را حبس می‌کرد و یا اعدام می‌نمود. پرنده‌ها و حیوانات در اختیار سلیمان بودند، آن چه مشاهده می‌کردند به سلیمان خبر می‌دادند. عظمت سلیمان بن داوود تمامی آن جنّیان و دیوان را که همان انسان‌های وحشی بیابانی بودند مرعوب ساخته بود. همه آنها را مهار کرد و به اطاعت خود در آورد و در آینده هم پادشاهان دیگر از او تقلید کردند. پادشاهان ایرانی از آن جمله طهماسب دیوبند آن دیوان صحرا و انسان‌های وحشی را مهار کرد؛ دست و پای آنها را با طناب می‌بست که نتوانند چموشی کنند. کم کم انسان‌های پراکنده وحشی فاقد تمدن، شهری شدند و زندگی روستایی و اجتماعی یاد گرفتند. این خوف و خطرها و خیالات افکار مردم که اگر در بیابان یا شب‌ها تنها باشند از جن می ترسند مربوط به همان انسان‌های وحشی تاریخ است. مردهای آنها را جن می‌نامیدند و زن‌های آنان را پری، و افراد خطرناک و متهوّر آن‌ها را که به شهرها می‌تاختند و آدم ربایی می‌کردند دیو می‌نامیدند.

داستان جنگ رستم تاریخ هم با دیوان مازندران معروف است جنگ او با دیو سفید و امثال آنها گرچه ظاهرا افسانه است ولیکن ریشه تاریخی دارد. سلاطین دنیا و مردان شجاع با آن وحشی‌ها جنگیدند تا آنها را به تمدن رساندند. پس جنی که در تاریخ شهرت دارد همان انسان‌های وحشی تاریخ‌اند. مغولان قدیم و یأجوج و مأجوج و امثال آنها از همان قماش مردمند که به جز آدم کشی و آدم خواری کاری نداشتند.

مسئله دیگری که در تعریف این آیات قابل توجه است خلقت جن و انس است که خدا می‌فرماید: **انسان‌ها را از گل پخته آماده شده آفریده‌ام و جنیان را از گلی که مخلوط با آتش است**.

این مسئله که خلقت انسان از خاک بوده و خلقت جن و شیطان از آتش، یک مسئله سؤآل برانگیز است زیرا در صورتی که جن و شیطان از آتش خلق شده باشند، آتش هم به جز سوزانندگی و نابود کنندگی خاصیتی ندارد. و انسان‌های مؤمن از خاک خلق شده‌اند، خاک هم خاصیتی به جز پرورش دادن و به ثمر رسانیدن ندارد. پس این سوزانندگی جنیان و پرورش دهندگی انسیان مربوط به خلقت آنها می‌شود و خلقت هم مربوط به اراده خداوند است. اگر شیطان‌ها از آتش خلق شده‌اند گناه بر گردن آنها نیست که می‌سوزانند و نابود می‌کنند بلکه گناه به گردن کسی است که آنها را از آتش آفریده و اگر انسان‌های پاک و مؤمن از خاک خلق شده‌اند خاک قابل ستایش است. در هر صورت اگر خدا مخلوقی را از آتش خلق کند جایز نیست از او انتظار داشته باشد که مثل آتش نباشد و نسوزاند و نابود نکند و به طبیعت خاک باشد و یا اگر کسی را از خاک آفریده جایز نیست از او انتظار داشته باشد به طبیعت آتش کار کند. هر مخلوقی بر پایه خلقت خود فعالیت می‌کند اگر خلقت از آتش باشد آتش پاره است، می‌سوزاند و نابود می‌کند و اگر خلقت از خاک باشد خاک پرورش دهنده است؛ بذر و نهال را می‌پروراند و کثافت‌ها را تبدیل به خاک می‌کند.

لازم است در اطراف آیاتی که می‌گوید خلقت جن و شیطان از آتش است و خلقت مؤمن و انسان از خاک است بحث‌های علمی عمیقی به وجود آید.

اولاً بحث در این است که آیا جن و شیطان از نوع انسانند و فرزندان آدم و حوا هستند یا از نوع دیگری مانند گاو و شتر که دو نوع حیوان هستند، و یا گرگ و گوسفند که اختلاف جنسی و نوعی دارند؟ و یا این که جن و شیطان از بنی آدم هستند و نوع دیگری نیستند بلکه به دلیل اعمال و آثار بدی که دارند به نام جن و شیطان شناخته می‌شوند؟ حقیقت این است که طبق بعضی از آیات که قسمتی از آن گذشت و احادیثی که از امام‌ها رسیده است، جن و شیطان از نوع انسان و از بنی آدمند نه این که نوعی دیگر از پدر و مادری دیگر به وجود آمده باشند بلکه به دلیل اختلاف آثار و اعمال به دو نام خوانده شده‌اند؛ مانند مؤمن و کافر. مؤمنین هم فرزندان آدم هستند، کفار هم فرزندان آدمند ولیکن به دلیل اختلاف علم و عقیده‌ای که با یکدیگر دارند طایفه‌ای به نام مؤمن و طایفه‌ای به نام کافر خوانده شده‌اند. اختلاف اعمال دلیل اختلاف جنسیت نیست. انسان‌های تاریخ و انسان‌های موجود در کره زمین از نظر نژادی و دین و عقیده و از نظر اعمال و افکار و فرهنگ‌های مختلف به نام‌های مختلف خوانده شده‌اند. طایفه‌ای را یأجوج و مأجوج می‌نامند که همان مغول‌های زمان قدیم و زمان حاضرند. طوایف دیگر را به نام‌های دیگر مانند زرتشتیان و مسیحیان و یهودیان، و جن و انسان هم از این قبیل‌اند. انسان‌های وحشی مخفی خطرناک صحرانشین را جن نامیده و انسان‌هایی که تا اندازه‌ای انس و آشنایی پیدا کرده‌ و تمدن اجتماعی تشکیل داده‌اند، انس نامیده و یا انسان شناخته‌اند. باز همان انسان‌های وحشی گروه‌های مختلف و طوایف مختلف بوده‌اند. انسان‌های متمدن هم به همین کیفیت خوب و بد از کار در آمده‌اند. این جا لازم است در اطراف خلقت جن و انس بحث کنیم که اگر یک نوعند چگونه طایفه‌ای از آتش و طایفه‌ای از خاک خلق شدند.

از دلایلی که جنیان از نوع انسان هستند یکی همان داستان سلیمان بن داوود است که جنیان را مسخر کرد آنها را کار زد و به تمدن رسانید. دیوان آنها را مهار و مجازات نمود و آنها را در زندان‌ها حبس کرد. در احادیث دارد که شیاطین و جنیان برای سلیمان بن داوود غلیظ شدند. این غلیظ شدن جن و شیطان چه معنی دارد؟ آیا آنها از جنس هوا بودند، مخفی و پنهان بودند و خداوند لباس انسانی به تن آنها پوشانیده است تا برای سلیمان وانمود شده‌اند یا همان انسان‌های وحشی بیابانی بودند که مخفیانه در بیابان و جنگل کار می‌کرده و مردم را اذیت کرده‌اند. سلیمان آنها را از آن مخفی گاه‌ها و بیابان‌ها حرکت داده به شهر آورده و به تمدن رسانیده است؟ زیرا آن شیاطینی که مسخر سلیمان بن داوود بوده‌اند به صورت انسان بوده‌اند و همان‌ها بعد از سلیمان بن داوود سحر و جادو راه انداختند و آن همه به سلیمان تهمت زدند که ساحر و جادو گر بوده است. پس جنیان که مسخر سلیمان شده‌اند آدم‌های وحشی بیابانی بوده‌اند که شهری‌ها را اذیت می‌کردند.

همین طور در احادیث مربوط به معاملات و تجارت داریم که راوی از امام می‌پرسد، یابن رسول الله معامله کردن با این عرب‌های بیابانی چطور است حضرت می‌فرماید: نه، با آنها معامله نکنید( **لانهم جن** **کشف عنهم الحجاب**) زیرا آنها جنیانی‌اند که پرده از روی کار آنها برداشته شده یعنی بیابانی‌های ناشناخته بودند که حالا شناخته شده‌اند. دام داری و کشاورزی می‌کنند و با شهری‌ها معامله دارند.

این دو حدیث و آیه دیگری که نقل می‌شود برهان این حقیقت است که جنیان همان انسان‌های وحشی مستور در جنگل‌ها و بیابان‌ها بوده‌اند که سلیمان آنها را مسخرکرده کم کم در همان بیابان‌ها به دام داری و کشاورزی مشغول شده و به تمدن رسیده‌اند لذا غالباً بیابانی‌ها وحشی‌اند و شهری‌ها از آنها می‌ترسند.

دلیل دیگر بر این که جنیان انسان‌های وحشی ناشناخته هستند و یا انسان‌هایی که بر پایه فقدان علم و شعور در استثمار شیاطین قرار می‌گیرند در سوره انعام آیه 128 است که ترجمه آن در این جا ذکر می‌شود. خداوند روز قیامت اهل محشر را طرف خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: **یا معشر الجن قد** **استکثرتم من الانس...** یعنی ای گروه جنیان شما از انسان‌ها بیشتر و زیادترید یعنی تعداد نفرات جنیان خیلی بیشتر از تعداد انسان‌ها هستند. در این جا که خداوند به جنیان می‌گوید: شما از انسان‌ها بیشتر هستید. رؤسای جنیان که از انسان‌ها هستند عرضه می‌دارند پروردگارا، ما جنیان را به استثمار کشیدیم و آنها را در راه منافع خود استخدام کردیم از آنها بهره بردیم و این بهره برداری و استثمار باعث شد که ما بر آنها مسلط شویم و بر آنها حکومت کنیم و آنها را به معصیت بکشانیم. یعنی آنها عذر می‌آورند به پیشگاه الهی که ما این جنیان را استثمار کردیم و آنها در اطاعت ما قرار گرفتند تا روزی که مرگ ما و آنها رسید و امروز استثمارگران و استثمار شدگان هر دو در صحرای محشر حاضر شده ایم. خداوند به آن رؤسای استثمارگر می‌گوید: این عذرخواهی‌ها عذر بدتر از گناه است، چاره‌ای ندارید جز این که نتیجه اعمال خود را که همین آتش جهنم است بچشید و در جهنم خود معذب شوید تا زمانی که خدا بخواهد. در این آیه شریفه رؤسای جن که همان طاغوت‌ها و سلطه گران هستند عذرخواهی می‌کنند که ما این جنیان را به استخدام خود درآوردیم. از آنها بهره کشی نمودیم و آنها نیز به اطاعت ما درآمدند و منافع کار و زندگی خود را در اختیار ما گذاشتند.

این حقیقت را می‌دانیم که سلاطین و پادشاهان جابر و ظالم تاریخ یعنی همین دولت‌های استثمارگر هرگز جنیان به معنای مشهور را( که نوعی غیر از انسان باشند )ندیده و نشناخته‌اند و هرگز بر آنها حکومت نکرده‌اند. پس این جنیانی که در اطاعت جباران قرار گرفته و سلاطین ظالم و چپاول گر بر آنها حکومت پیدا کرده‌اند و از آنها بهره کشی نموده‌اند چه کسانی هستند؟ آیا می‌شود گفت معاویه‌ها بر جنیان حکومت کرده‌اند و یا یزیدها و ابن زیادها و شدادها و نمرودها ؟ آنها همه جا حاکم بر انسان‌ها بوده و انسان‌ها را به استثمار کشیده‌اند و بر آنها مسلط شده‌اند. اگر درست دقت کنید، انسان‌هایی که در زمان ما توسط آمریکا و انگلیس و امثالهم به استثمار کشیده می‌شوند، آنها را به خط اطاعت خود درآورده و منافع آنها را به خود اختصاص می‌دهند، کدام انسان‌ها هستند؟، آیا انسان‌های عالم و عاقل و دانشمندند؟ یا انسان‌های بی عقل و بی شعوری که در اطاعت دشمنان قرار می‌گیرند و آنها را بر جان و مال خود مسلط می‌کنند؟

آن سی هزار نفری که به طمع خرمای ابن زیاد به صحرای کربلا رفتند عقلای قوم و دانشمندان فهمیده بودند و یا انسان‌های فاقد عقل و شعور؟. به قول معاویه در نامه‌ای که برای مولا علی(ع) می‌فرستد می‌گوید: سیصد هزار نفر از این دهاتی‌ها و بیابانی‌ها به میدان جنگ با تو آورده‌ام که شترهای نر و ماده را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهند چه برسد که حق و باطل بشناسند. پس براساس قضاوت این آیه جنیانی که در اطاعت معاویه‌ها هستند و یا در هر زمانی گول می‌خورند اهل حق را خانه نشین می‌کنند و رؤسای کفر و گناه را بر اوضاع مسلط می‌کنند همین اکثریت انسان‌های جاهل و بی سواد و فاقد عقل و شعورند.

انسان‌ها یعنی انسان‌هایی که به عقل و شعور رسیده‌ و شناخته شده‌اند خواه در راه حق باشند خواه در راه باطل، و جنیان یعنی انسان‌هایی که شناخته نشده‌اند و در اجتماع نمود و نمایش ندارند و با یک زنده باد جذب معاویه‌ها می‌شوند و با یک صدای مرده باد از آنها برمی‌گردند. پس جنیان از انسیان بیشترند و همان معنای( **اکثرهم لا یعقلون )و( اکثرهم لا یعلمون** ) هستند و همین اکثریت جاهل و نادان در تاریخ طعمه و لقمه استثمارگران شده‌ و آنها را به قدرت و حکومت رسانیده‌اند. پس به دلایلی که گذشت به صراحت همین آیه شریفه جنیان اکثریت انسان‌های جاهل و نادان هستند که ثبات و استقامت عقلی و فکری ندارند و جذب سر و صداهای مرده باد و زنده باد شده‌اند.

مولی امیر المؤمنین (ع) آن جا که مردم را به سه دسته تقسیم می‌کند می‌گوید: اول علمای ربانی، دوم شاگردان علما، سوم همج الرعاع. (اتباع کل ناعق) یعنی انسان‌هایی هستند که مثل حشرات و حیوانات. باد از هرجا می‌وزد آنها را می‌برد و می‌آورد. اهل منطق نیستند، حق و باطل نمی‌شناسند. پس این اکثریت (هِمَج )همان جنیانند، شک و شبهه‌ای در این مسئله نیست. ائمه اطهار (ع) هم در تعریف‌های خود انسان‌های بیابانی وحشی را جن شناخته و معامله با آنها را مکروه دانسته‌اند.

# انسان در دو مرحله ساخته می شود: خلقت و تربیت

در این جا لازم است بحث دیگری در شناخت جن و انس ایراد شود تا حقیقت مطلب روشن گردد و آن بحث این است که خداوند خبر می‌دهد که انسان‌ها را از خاک آفریدم و جنیان را از آتش. در همین سوره آیه 14 و 15 خداوند می‌فرماید: انسان را از گل خشکیده به عمل آمده‌ای آفریده مانند گل‌هایی که کوزه‌گران برای کوزه سازی آماده می‌کنند. یعنی همان طور که اول خاک و گل را با صاف کردن و مالش دادن برای کوزه گری آماده می‌کنند من هم که خدای شما هستم اول گل‌ها و خاک‌ها را به کیفیت صاف کاری برای ساخت انسان‌ها آماده می‌کنم. پس انسان‌ها را یعنی همان کسانی که در قید عقل و شعور و قاعده و قانون هستند، از خاک آفریدم و درباره جنیان می‌فرماید: آنها را از گلی که مخلوط با آتش و حرارت است خلق کردم. یعنی انسان‌های عاقل و منظم به طبیعت خاک عمل می‌کنند جامعه را پرورش می‌دهند قانونی بار می‌آیند مثل خاک که در خاصیت‌های خود متعادل است همه چیز را می‌پروراند و چیزی را نابود نمی‌کند. اگر کثافت‌ها و قاذورات را به خاک بسپارید آن را استحاله می‌کند به طبیعت خاک پاک انتقال می‌دهد. نجس‌ها را پاک می‌کند و اگر تخم علف و گیاه را به خاک بسپارید بعد از چندی آنها را می‌پروراند و به ثمر می‌رساند، این طبیعت خاک است. مؤمنین و متقین در جامعه به طبیعت خاک عمل می‌کنند یعنی بدی‌ها را نابود می‌کنند و خوبی‌ها را پرورش می‌دهند ولیکن جنیان، آدم‌هائی که فاقد علم و شعورند، آنها به طبیعت آتش عمل می‌کنند. اعمال خوب و بد در نظرشان یکسان است. خوبان و بدان را یک نواخت می‌کشند و از بین می‌برند. خوبی و بدی نمی فهمند. این دو نوع طبیعت در انسان های بد و خوب از مسیر تربیت پیدا می‌شود.

انسان‌ها یک خلقت ابتدایی دارند، در رحم مادر خلق می‌شوند. در این خلقت ابتدایی که به اراده خدا واقع می‌شود انسان‌ها یک نواخت کامل خلق می‌شوند و خداوند از خلقت خوب آنها یکسان خبر می‌دهد می‌فرماید: **خلقنا الانسان فی احسن تقویم...** یعنی انسان‌ها را با قوام و متعادل آفریدیم. این خلقت مربوط به دوران زندگی آنهاست یعنی خلقت از مسیر تربیت.

پیغمبراکرم(ص) در حدیث مشهور خود می‌فرماید: هر انسانی براساس فطرت اسلامی خلق می‌شود الا این که پدر و مادر با تربیت غلط آنها را یهودی یا نصرانی یا مجوسی بار می‌آورند. بنابر این لازم است بدانیم که تربیت خلقت را تغییر می‌دهد. انسان‌ها در خلقت خود مهربانند، وجدان و عاطفه دارند حاضر نیستند انسان یا حیوانی را اذیت کنند ولیکن در مسیر تربیت غلط جانی و خیانت کار بار می‌آیند. در دوران کودکی حاضر نبود حشره یا مورچه‌ای را بکشد و حالا که بزرگ شده است در مکتب جنایت کاری بزرگ شده و انسان‌ها را قتل عام می‌کند. با گناه و بی گناه نمی‌فهمد. پس باور کنیم که انسانها در این زندگی دنیا در جوامع و مکاتب و مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها از نو خلق می‌شوند.

اگر در مکتب سالمی مانند اسلام و قرآن براساس فطرت ساخته شود آدم خوبی بار می‌آید مانند انبیا و اولیا و اگر در مکتب کفر و گناه تربیت شود جانی و جنایت کار ساخته می‌شود. پس این آیاتی که می‌گوید: انسان‌ها یا مؤمنین از خاک آفریده شده‌اند و جنیان از آتش و یا مخلوطی از آتش، مربوط به خلقت دوم است که دوران تربیت باشد زیرا تربیت غلط، انسان سالم و صالح را جنایت کار و اگر تربیت درست باشد او را مؤمن و متقی بار می‌آورد. این آیاتی که می‌گوید انسان‌ها از خاک و جنیان از آتش هستند از باب تشبیه است.

# مشارق و مغارب. آیۀ هفدهم

خداوند در آیه 17 درباره مشرق و مغرب سخن می‌گوید می‌فرماید: خدا مربی دو مشرق و دو مغرب است، دو جا و دو مکان را به عنوان طلوع گاه خورشید معرفی می‌کند. دو جا و دو مکان دیگر را به عنوان غروب گاه خورشید معرفی می‌کند. جای دیگر مغرب و مشرق را به صورت جمع ذکر می‌کند می‌فرماید: **رب** **المشارق و المغارب...** یعنی خداوند آفریننده مشرق‌ها و مغرب‌ها می‌باشد. درباره این آیه مطالب بسیاری گفته شده است که گفته‌اند با این که کره زمین فقط یک مشرق و یک مغرب دارد هرروز از یک طرف کره زمین خورشید طلوع می‌کند و در طرف دیگر غروب می‌کند پس یک مشرق و مغرب بیشتر نیست. چرا خدا می‌فرماید: دو مشرق و دو مغرب و یا مشرق‌ها و مغرب‌ها.

بعضی گفته‌اند: درست است که خورشید از یک طرف طلوع می‌کند و در طرف دیگر غروب، اما به

واسطه حرکت انتقالی کره زمین هر روز خورشید از جای معینی طلوع می‌کند که با روز گذشته و یا آینده فرق دارد. سال که سیصد و شصت و پنج روز است، خورشید به تعداد روزها و شب‌ها مشرق و مغرب دارد پس هم دو مشرق و دو مغرب درست است هم مشرق‌ها و مغرب‌ها. ولیکن حقیقت این است که آیات قرآن همه جا دو معنایی است. یک جمله و یک آیه دو جا و یا چند جا معنا دارد. طلوع و غروب خورشید در طبیعت، طلوع و غروب علم خدا و دین خدا در افکار مردم. مغز انسان و یا قلب او محل طلوع و غروب علم و دانش و یا دانشمندان است.

پیغمبران و دانشمندان در افکار مردم طلوع می‌کنند با علم و دانش خود افکار آنها را روشن می‌کنند و باز همین دانشمندان و علم آنها گاهی از افکار مردم غروب می‌کند. جهل وجود انسان شب تاریک است و علم وجود انسان روز روشن و این علم و جهل هم به وسیله طلوع و غروب دانشمندان پیدا می‌شود. خداوند از روزگار طلوع پیغمبراسلام (ص) و یا ظهور امام زمان(عج) تعبیر به مشرق می‌کند می‌گوید: **اشرقت الارض بنور ربها**... یعنی زمین به نور خدا روشن شد. امام صادق(ع) فرمودند: یعنی افکار مردم دنیا به نور علم پیغمبر روشن شد و زمانی که پیغمبر از دار دنیا رفت و بنی امیه روی کار آمدند افکار مردم تاریک شد. پس در دو جا طلوع و غروب داریم؛ در کره زمین که طبیعت است و در افکار انسان‌ها که زمینه تربیت است و این دو مشرق و دو مغرب را خدا به وجود می‌آورد.

با خورشیدی که خدا ساخته طلوع و غروب در کره زمین پیدا می‌شود و با پیغمبران و دانشمندان طلوع و غروب در افکار مردم پیدا می‌شود و علاوه بر کره زمین و خورشید، خداوند میلیون‌ها زمین و خورشید دیگر خلق کرده که آن خورشیدها به صورت ستارگان دیده می‌شوند. همین طور میلیون‌ها انسان آفریده و هر انسانی در فکر خود طلوع و غروب دارد. آن جا که با علم روشن می‌شود طلوع خورشید علم است و آن جا که گرفتار جهل می‌شود غروب خورشید علم است. پس به تعداد عالم‌ها و آدم‌ها طلوع و غروب هست که خداوند می‌فرماید: **رب المشارق و المغارب** و به تعداد عالم‌ها طلوع و غروب هست که خدا می‌فرماید: **رب المشرقین و رب المغربین.**

# زوجیت عالم از اصول تا فروع. آیات نوزدهم تا بیست و دوم

باز در آیه 19 تا 22 خداوند از زوجیت طبیعت و آفرینش بحث می‌کند می‌فرماید: خداوند دو دریا را با یکدیگر مخلوط کرده و این دو دریا با یکدیگر برخورد دارند و به یکدیگر متصلند و در عین اتصال بین دو دریا مانعی به وجود می‌آید که آن دو دریا را در حد اعتدال قرار می‌دهد مبادا دریایی بر دریای دیگر غلبه کند و آن را از بین ببرد و از این دو دریا محصولاتی مانند لؤلؤ و مرجان پیدا می‌شود که شما انسان‌ها آن دو گوهر را به عنوان وسیله زینتی استفاده می‌کنید. این جملات ترجمه ظاهر آیات است ولیکن تفسیر و معنای واقعی و حقیقی آن آن قدر وسیع و عظیم است که خداوند کل آفرینش را در همین دو سه آیه قرار داده است.

به طور کلی آیات قرآن مثل مظاهر طبیعت است. شما خورشید و ماه و ستاره را می‌بینی. با یک دیدن می‌دانی و می‌گویی خورشید است، ماه و ستاره است ولیکن به ساخت خورشید و ماه و ستاره آگاهی نداری. اگر بخواهی حقیقت خلقت ماه و خورشید و ستاره را بشناسی و بدانی هزارها سال عمر لازم داری و صدها و هزارها صفحه کتاب را پر می‌کنی. آیات قرآن هم به همین کیفیت است. در ظاهر معنایی ساده دارد اما در موشکافی و تحقیق بی نهایت عجیب و عمیق است و از آن جمله این دو دریا در آیه 19 تا آخر. خداوند می‌فرماید من دو دریا را به یکدیگر مخلوط کرده‌ام، با این که وقتی دو دریا با یکدیگر مخلوط می‌شود به صورت یک دریا ظاهر می‌شود و دو دریا وقتی دو دریا حساب می‌شود که هر کدام از دیگری جدا باشد، همان طور که می‌فرماید بین این دو دریا برزخی پیدا می‌شود که دو دریا را در حد اعتدال نگه می‌دارد. برزخ، آن خشکی بین دو دریا را می‌گویند. یک دریا این طرف و دریای دیگر آن طرف و بین این دو دریا بیابانی خشک که نمی‌گذارد این دو دریا به یک دیگر مخلوط شود. پس ظاهر آیه با طبیعت تطبیق نمی‌کند مگر به آن کیفیتی که ائمه اطهار (ع) آن را تعریف کرده‌اند تعریفاتی که از این دو تا دریا شده است چند قسم است:

اول، اصول ابتدایی عالم خلقت و یا مصالح خلقت عالم و آدم.

دوم، ترکیب نور با ماده و یا روح با بدن و یا علم با جهل.

سوم، تزویج و ترکیب زن و مرد در جامعه انسانی و پیدایش نسل و فرزندان.

گرچه دانشمندانی به نام فلاسفه می‌گویند: عالم خلقت از یک اصل به وجود آمده، فقط ماده است که این همه صورت‌ها پیدا می‌کند و به شکل‌های مختلف ظاهر می‌گردد ولیکن قرآن و ائمه اطهار(ع) این فرضیه‌ها را که طبیعیون یا فلاسفه می‌گویند، رد می‌کنند و می‌فرمایند یک حقیقت در دو شکل یا دو لباس قابل ظهور نیست.

امام باقر(ع) فرموده اند: اگر اصل اول که مبدأ خلایق است در ذات خود تاریک است پس روشنایی از کجا پیدا می‌شود و یا اگر آن اصل اول نور و روشنایی است پس تاریکی از کجا پیدا می‌شود یا اگر اصل اول در ذات خود میت است حیات از کجا پیدا می‌شود و یا اگر حیات است موت از کجا پیدا می‌شود؟ پیدایش این ضد و نقیض‌ها مانند نور و ماده، روشنایی و تاریکی و یا موت و حیات و سکون و حرکت و رنگ و بی رنگی برهان این حقیقت است که خداوند در طبیعت اصول مختلفی آفریده که مخلوقات عالم و ضد و نقیض‌ها از آن دو اصل ظاهرمی‌شود یعنی اصول مختلف با یک دیگر ترکیب می‌گردد و از ترکیب آنها با یک دیگر این همه اشیا و اشخاص مختلف در شکل‌های متفاوت خلق می‌شوند که قابل شمارش نیست.

در این رابطه که همه چیز از دو اصل ساخته می‌شود و آن دو اصل مواد اولیه و مصالح ساختمانی عالم و آدم هستند، پیدایش مخلوقات از این دو اصل نیاز به علم و دانش و قانون و قاعده دارد درست مانند صنایع انسان‌ها. خانه از آب و خاک ساخته می‌شود، خاک تنها تبدیل به خانه نمی‌شود. همین طور آب تنها تبدیل به خشت و گل نمی‌گردد و سایر صنایع به همین کیفیت. پنبه تنها بدون ارتباط و اتصال به چیز دیگر تبدیل به پارچه و لباس نمی‌شود. آن وسیله‌ها مانند رنگ و نخ ریسی و امثال آنها به تنهایی تبدیل به پارچه و لباس نمی‌گردد. هرکس در عالم بخواهد خشتی یا آجری بسازد با این که خشت و آجر صنعت ساده‌ای می‌باشد ساخت همین صنعت ساده یعنی خشت و آجر سه اصل لازم دارد که اگر یکی از این سه اصل نباشد پیدایش قطعه سنگی و یا آجری و یا یک خانه گلی محال است.

آن سه اصل عبارت است از مواد اولیه که آن را خاک می‌نامیم و اصل دوم آب‌ها تا ضمیمه خاک شود تبدیل به ِگل گردد و اصل سوم اراده انسان و علم و دانش انسان تا بتواند یک آجر منظم بسازد که در خانه سازی قابل استفاده باشد. پس از خاک تنها بدون آب، آجر ساخته نمی‌شود هم چنین از آب تنها بدون خاک. همین طور از آب و خاک تنها بدون انسان. یک برگ گیاه هم به همین شکل اصول مختلف لازم دارد. موادی لازم است تا به یک دیگر اتصال پیدا کند برگی به وجود آید و چون مواد در ذات خود از یک دیگر جدا هستند یک رشته اتصالی لازم است که این مواد پراکنده و جدای از یکدیگر را به یکدیگر متصل کند و از این اتصال قطعه سنگی و یا گیاهی و برگ گیاهی بسازد. آن رشته‌ای که مواد پراکنده را به یکدیگر متصل می‌کند و از این اتصال جمادات پیدا می‌شود را روح استمساک می‌نامند. نیروی مرموزی ذرات عالم را به یک دیگر اتصال می‌دهد و بین آنها رابطه برقرار میکند. در اصطلاح علوم جدید آن را نیروی جاذبه می‌نامند و در مکتب قرآن و پیغمبران از آن تعبیر به روح استمساک می‌کنند. پس برای ساختن جسمی هر چند ساده باشد موادی لازم است جمع آوری شود و برای اتصال آن مواد به یک دیگر رشته مرموزی به نام نیروی جاذبه و یا روح استمساک. لازم است تا مواد را کنار یکدیگر نگهدارد و از اجتماع آنها جسمی بسازد. علاوه بر این دو اصل، علم و دانشی لازم است تا کسی براساس علم و دانش خود از این دو اصل به اندازه استفاده کند و نیروی روح و یا جاذبه به اندازه لازم در جمادات تمرکز پیدا کند، مواد هم به اندازه معین مجهز به نیروی جاذبه شود. پس نیروی جاذبه‌ای که در ساخت یک کوه لازم است جایز نیست در ساخت یک برگ گیاه و یا ریگ کوچکی استعمال شود. علم و دانشی لازم است تا آب را به اندازه معین به گیاه برساند. املاح خاکی را هم به اندازه معین در پیکره گیاه مصرف کند و از ترکیب آب و املاح خاکی علفی بسازد و یا درخت و میوه‌ای به وجود آورد. این اصل سوم علم است که هر چیز را در حد اعتدال قرار می‌دهد به طوری که نه نیروی جاذبه بر مواد غلبه کند و نه هم مواد عالم بر نیروی جاذبه، هر کدام در حد خود باشد. این اعتدال نتیجه اصل سوم است که علم عالم باشد. هرجا صنعتی به وجود می‌آید این سه اصل را لازم دارد. دو اصل مواد اولیه و مصالح ساختمانی، اصل سوم علم عالمی که بداند و بتواند چیزی را در حد خودش قرار دهد. همین طور در ازدواجِ اصول طبیعت و یا زنان و مردان، علمی لازم است که مردان بر حقوق زنان غلبه نکنند و آنها را از حقوق خود محروم نکنند و یا زنان بر مردان نتازند و آنها را از حقوق خود محروم نکنند. این برزخی که بین اصول مختلف اعتدال به وجود می‌آورد، هرکسی و هر چیزی را در حد خود نگه می‌دارد، علم عالم است. پس طبیعت گرچه موادی لازم دارد تا جمادات را بسازد و روحی لازم دارد تا حیات و حرکت به وجود آورد، علمی و عالمی هم لازم دارد تا بداند و بتواند هرکسی و هرچیزی را در حد خود حفظ کند. نظام و تعادل در عالم به وجود آورد و آن علم عالَم، ذات مقدس خداوند متعال است. شما اگر می‌توانید اثبات کنید که یک صنعت ساده مانند تبدیل یخ‌ها به آب و یا آب‌ها به یخ بدون اصول سه گانه بالا ممکن است برای ما اثبات کنید تا ما هم به فکر شما احترام بگذاریم. پس خداوند در این دو سه آیه اصول عالم آفرینش وکیفیت ترکیب آن اصول را با علم و دانش بیان می‌کند و در آیه بعد نتایج و فوایدی که از این ساخت و سازندگی پیدا می‌شود روشن می‌سازد.

هر نوع حرکتی در عالم خواه حرکت انتقالی از جایی به جایی باشد مانند حرکت مسافر و یا حرکت تکاملی از حالی به حالی مانند حرکت کودکان به جوانی یا حرکت جوانان به زندگی و یا حرکت آب و خاک به علف و زراعت و یا حرکت درخت‌ها به گل و میوه، تمامی این حرکات بدون مقصد و هدف ممکن نیست بلکه ممتنع می‌باشد. هر موجود متحرکی انتقالی باشد یا تکاملی در حرکت خود هدفی دارد و دنبال چیزی می‌رود تا به دست آورد. همان هدف مقصد حرکت و نتیجه حرکت است. لهو و لعب اعمال و افعالی را می‌گویند که بدون هدف و نتیجه عقلایی واقع می‌شود؛ مانند سنگی که از بالای کوه به طرف درّه‌ها سقوط می‌کند. این سنگ اگرچه می‌غلطد از جایی به جایی می‌رود ولیکن هدفی در حرکت خود ندارد. یک چنین حرکات بدون هدف را لهو و لعب می‌نامند که در دین مقدس اسلام مکروه و یا حرام است تا جایی که حشرات و حیوانات هم که از لانه خود خارج می‌شوند، هدف و مقصدی دارند و به دنبال طعمه و لقمه می‌روند. صنایع طبیعی و انسانی هم که یک نوع حرکت تکاملی است بدون هدف و مقصد ممکن نیست و آن هدف و مقصد را نتیجه می‌نامند. می‌پرسید چرا گل‌ها آجر شده‌اند و چرا فلزات ماشین آلات شده اند؟ در جواب شما بایستی نتایج صنعت را یادآوری کنیم. آجرها برای خانه سازی و ماشین آلات برای سواری و استفاده‌های دیگر. تمامی آفرینش که دائم در حرکت انتقالی یا تکاملی می‌باشد هدف و مقصدی لازم دارد. کره زمین حرکت می‌کند تا برای ما روز و شب بسازد و خورشید و ماه جا به جا می‌شود تا برای انسان زندگی بسازد. تمامی موجودات عالم به این منظور خلق شده‌اند تا انسان از این صنایع و خلایق استفاده کند و به زندگی خود ادامه دهد. انسان برای رسیدن به علم و معرفت خلق شده. علم و معرفت محصولی است که از رشد و تکامل انسان حاصل می‌شود. خداوند می‌فرماید: جهان را برای انسان خلق کردم و انسان را به این منظور که به خدای خود معرفت پیدا کند و خود را به مقام خلافت الهی برساند در نتیجه آسایش کامل همراه معرفت کامل پیدا کند.

# ازدواج دو دریا و برزخ بین آنها و محصولات آنها

در آیه 22 نتایج همین حرکات تکاملی و انتقالی را ذکر می‌کند و می‌فرماید: دو دریای شور و شیرین با یکدیگر ازدواج کردند و به یکدیگر مخلوط شدند نتایجی مانند لؤلؤ و مرجان از آن‌ها به دست آمد و یا می‌فرماید: زن و مرد با یکدیگر ازدواج کردند و از این ازدواج فرزندانی متولد شدند. این آیه مانند سایر آیات قرآن همه جا آن مسائل مهم و اساسی مربوط به نتایج را در نظر می‌گیرد. مصادیق کامل ازدواج زن و مرد که آیه به آن‌ها تفسیر شده ازدواج حضرت زهرا(س) و علی (ع) است و نتایجی که از این ازدواج حاصل می‌شود لؤلؤ و مرجان یعنی امام حسن(ع) و امام حسین(ع) است. آنها مصادیق کامل تزویج هستند که به برکت آنها زندگی آخرتی و بهشتی برای انسان‌ها حاصل می‌شود.

در ابتدای خلقت پیش از آن که آسمانی به وجود آید و یا زمینی ساخته شود و یا مخلوقات دیگر، خداوند متعال به اراده قاهره خود دو اصل آفرید. یکی به نام نور و دیگری ظلمت. نور یعنی آن اصلی که مبدأ پیدایش روشنایی و حیات و حرکت و زیبایی‌ها و نعمت‌ها و لذت‌ها و چیزهایی که مطلوب است. ظلمت یعنی ماده و موادی که در ذات خود فاقد حرکت و حیات و فاقد شعور و ادراک است. از نظر رنگ سیاه است. سیاه یعنی بی رنگی. از نظر حرکت ساکن است و از نظر حیات میت است و از نظر روشنایی ظلمت و سیاهی است. خداوند این ماده را که از آن پیکره عالم و اجسام بزرگ و کوچک ساخته می‌شود، این ماده را به وسیله نور شارژ می‌کند یعنی در دل ماده نور قرار می‌دهد.

ورود نور به ذات ماده مثل ورود روح به بدن انسان است. ذرات و مواد عالم که فاقد حرکت و حیات هستند با تزریق نور، حیات و حرکت و رنگ و زیبایی و جاذبه و دافعه پیدا می‌کنند. با همین نیرو که حرکت در آنها پیدا می‌شود یکدیگر را جلب و جذب می‌کنند. از این جلب و جذب‌ها اجسام مختلف به وجود می‌آید و خداوند به هر ماده‌ای حرکت مخصوصی می‌دهد و از آن حرکت اثر مخصوصی پیدا می‌شود و باز دو ماده را که هر کدام حرکت خاصی و نیروی مخصوصی دارند با جاذبه و دافعه با یکدیگر ترکیب می‌کند. همین طور این تزویج و ازدواج از اصل خلقت گرفته تا انتها منشأ پیدایش این همه موجودات می‌شود. در اصل خلقت، نور و ماده با یکدیگر ترکیب می‌شوند و باز در حرکت، ماده با نیرو ترکیب می‌شود و باز با ترکیبات مختلف موجودات مختلف پیدا می‌شوند. یکی جاذب می‌شود و دیگری مجذوب. این جاذب و مجذوب را در اصطلاح علوم جدید منفی و مثبت می‌نامند. مثلاَ دو ماده کوچک در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند یکی از آنها نیروی غالب دارد و دیگری نیروی مغلوب. ماده‌ای که مثبت است و نیروی غالب دارد آن ماده‌ای را که منفی است یعنی نیروی مغلوب دارد، جذب می‌کند در اطراف خود به چرخش و حرکت درمی‌آورد. ماده مثبت در میان مواد عالم مانند خورشید است و ماده منفی مثل ماه و زمین است. همان طور که حیوانات و انسان‌ها جفت آفریده شده و با یکدیگر ازدواج می‌کنند و زندگی به وجود می‌آورند جمادات و نباتات هم به همین کیفیت جفت آفریده شده‌اند. یعنی مثبت و منفی و جاذب و مجذوب با یکدیگر ترکیب می‌شوند و آن ترکیب مانند ازدواج است. بعد از ترکیب جسمی بهتر و عالی‌تر به وجود می‌آید. همه جا این ترکیبات ادامه دارد و از هر ترکیبی محصولی بهتر و عالی‌تر پیدا می‌شود مانند ترکیب زن و مرد که فرزندانی از آنها پیدا می‌شود. کره زمین هم در مقابل خورشید مثل زن و مردند. خورشید نیروی مثبت دارد به کره زمین و موجودات آن حیات و حرکت می‌دهد و تولیداتی به وجود می‌آورد مانند درخت‌ها و علف‌ها و حیوانات دیگر. پس کل آفرینش براساس ازدواج اداره می‌شود یعنی از اصل خلقت گرفته تا فروع و مشتقات و جمادات و نباتات و کرات، زمین و آسمان و انسان‌ها و حیوان‌ها. همه جا تزویج و ازدواج است و بعد از ازدواج پیدایش ثمرات، تا می‌رسد به انسان‌ها. انسان‌ها هم مانند طبیعت گرچه یک نوعند ولی دو اصل به نام زن و مرد هستند که با یکدیگر ازدواج می‌کنند و زندگی و فرزندان تولید می‌کنند تا می‌رسد به بهترین انسان‌ها.

این آیه شریفه کلیت دارد. صنایع انسانی هم همین طور از مسیر ازدواج و تولید پیدا می‌شود. قطعات ماشین و هواپیماها با یکدیگر ترکیب می‌شوند هواپیما می‌سازند. نیروی برق با این سیم‌ها ترکیب می‌شود و از این ترکیب محصولاتی و ثمراتی پیدا می‌شود. خداوند متعال در آیه 49 سوره ذاریات می‌فرماید: **و من کل شیئ جعلنا زوجین اثنین**... یعنی همه چیز را ما جفت قرار دادیم تا این جفت‌ها با یکدیگر ترکیب شوند و ثمرات زندگی به دست آید. پس این آیه شریفه کل آفرینش را برای ما توضیح می‌دهد که از مسیر ترکیب و ازدواج تکامل پیدا می‌کنند تا آخرین محصول را که زندگی آخرت است به وجود آورند.

# کشتی و حرکت آن به معنای تأویلی. آیۀ 24

در آیه 24 خداوند دریا و کشتی‌هایی را که در دریا حرکت می‌کنند مطرح می‌کند می‌فرماید: این

کشتی‌ها که مانند کوهی روی دریا حرکت می‌کنند آخرین نتیجه حرکات آنها به نفع خدا و به نفع دین خدا تمام می‌شود. گرچه ظاهراَ کشتی‌ها صاحب دارد و به نفع مالکان خود فعالیت می‌کند ولیکن آخرین نتیجه از این فعالیت‌ها به نفع خدا و دین خدا تمام می‌شود. کره زمین و یا عالم خلقت کتابی است که خداوند به دست قدرت خود نوشته و این همه مخلوقات و کلمات در این کتاب آفریده و شاگردی که می‌تواند کتاب طبیعت را بخواند و بداند همین انسان است. انسان ناخودآگاه از ساعت تولد تا ساعت مرگ شاگرد مکتب خداست از هرحادثه‌ای درسی می‌فهمد و از هر حرکتی علمی پیدا می‌کند.

انسان‌هایی که در دریا و یا بیابان‌ها و یا میان کوه‌ها حرکت می‌کنند تا کوه و دریا و محصولات آنها را بشناسند مانند دانشمندانی هستند که کتاب‌ها را ورق می‌زنند تا مطالب آن را درک کنند. خداوند این همه در قرآن تأکید می‌کند و دستور می‌دهد که شما انسان‌ها در خلقت زمین و آسمان فکر کنید چرا خدا یک طرف بیابان ساخته و جای دیگر سلسله کوه‌ها را به وجود آورده و جای دیگر صحرا و بیابان؟ تا حکمت خلقت را بدانید و عظمت خدای خود را درک کنید. انسان‌ها گرچه در ابتدای زندگی و یا در دوران جوانی اکثریت کافرند به هوی و هوس خود فعالیت می‌کنند ولیکن از همین حرکات جاهلانه و هوس بازی‌ها و گناه و معصیت‌ها عاقبت علم و معرفت به دست می‌آورند و این علم و معرفت آنها را تسلیم خداوند می‌کند. همان طوری که شاگردان دانشگاه کتاب دانشمندان را می‌خوانند و تسلیم دانش آنها می‌شوند انسان‌ها هم کتاب طبیعت را می‌خوانند عاقبت تسلیم قدرت خدا و عظمت خدا می‌شوند او را به ربوبیت می‌شناسند و عبادت می‌کنند.

پس در این آیه و نمونه آیات دیگر می‌فرماید: گرچه این کشتی‌ها که در دریا حرکت می‌کنند هر کدام مالکی دارند و به نفع مالک حرکت می‌کنند ولیکن مالک اصلی خداوند متعال است. تمامی حرکت‌ها در دریا و خشکی، انسان‌ها را تکامل می‌دهد، علم آنها را به کمال می‌رساند و در انتها خدای خود را به قدرت و عظمت می‌شناسند و تسلیم قدرت خدا می‌شوند. پس (**جوار منشئآت**) در دریا در ظاهر آیه همین کشتی‌هایی هستند که روی دریا حرکت می‌کنند و از دور مانند کوهی هستند در میان دریا که خود را به نمایش گذاشته‌اند ولیکن این آیه شریفه هم از آیاتی است که ظاهر و باطن دارد و باطن آیه دریاهای علم و انسان‌هایی است که در دریای علم حرکت می‌کنند با علما تماس می‌گیرند و از علم آنها استفاده می‌کنند.

دریای حیات بخش که مطلوب خداست و به انسان‌ها حیات ابدی می‌دهد و عاقبت مرگ و مرض را برطرف می‌کند دریای علم قرآن و علوم آل محمد (ص) است. شاگردان مکتب امامت و ولایت هم مانند کشتی‌هایی هستند که در این دریاها حرکت می‌کنند علم و دانش می‌آموزند و با آن علم و دانش دنیا و آخرت خود را آباد می‌کنند. فقط علم است که انسان‌ها را خداشناس می‌کند. به هر میزانی که دانش مردم بالا برود خداشناسی هم رونق پیدا می‌کند و عاقبت کار تمامی انسان‌ها اجبار پیدا می‌کنند که به دریاهای علم و دانش گرایش پیدا کنند و مانند کشتی‌ها در این دریاها از این مکتب به آن مکتب و از این دانشگاه به آن دانشگاه در حرکت باشند تا معرفت به خدا پیدا کنند.

# مفهوم فنا و بقا. آیات بیست و شش و بیست و هفت

در آیات 26 و 27 دلایل فنا و بقای زندگی را یادآوری می‌کند می‌فرماید: هرکسی در عالم باشد فانی می‌شود مگر کسی که وجهه خدایی داشته باشد و به خدای صاحب جلالت و کرم وابستگی پیدا کند.

یعنی عاقبت کار در طبیعت و در زندگی انسان‌ها فقط آثار خدایی و وابستگان به خدا باقی می‌مانند و حیات ابدی پیدا می‌کنند ولی انسان‌ها و زندگی‌هایی که مارک الهی ندارند بلکه به مارک شیطانی و به کفر و گناه شناخته می‌شوند فانی می‌شوند. فنا و بقا در این دو آیه شریفه و آیات دیگر که نمونه آنهاست به معنای بودن و نبودن نیست بلکه به معنای ماندن و نماندن است. فنا و بقا هم مانند عقل و جهل در فکر انسان‌ها نمایش پیدا می‌کند. اگر انسان‌ها نباشند فنا و بقا مفهوم و معنا پیدا نمی‌کند. فانی در اصطلاح قرآن به معنای فنای زندگی است نه فنای انسان. انسان به زندگی خود باقی است و بدون زندگی فانی است. انسان‌هایی که زنده‌اند و زندگی می‌کنند باقی هستند یعنی حیاتشان به حال خود مانده است ولیکن انسان‌هایی که زنده‌اند و زندگی ندارند فانی هستند یعنی زندگی آنها فانی شده است زیرا موجودیت انسان و حیات او به زندگی بسته است. این که می‌گویند زندگی دنیا و زندگی آخرت و یا به عربی می‌گویند( حیات الدنیا والاخره ) نام دو نوع زندگی است در عالم، زندگی دنیایی از تولد تا مرگ و زندگی آخرتی از مرگ تا ابد. پس کسی فانی است که زندگی ندارد و کسی باقی است که زنده است و زندگی دارد.

مرگ زندگی را از انسان می‌گیرد نه این که انسان را نابود می‌کند. مردگان به حال خود باقی هستند ولیکن زندگی ندارند. مردگان در علم خدا و در علم انسان زنده‌اند و چون در علم خدا و علم انسان زنده هستند وقتی که قدرت پیدا می‌کنند به سراغ اقوام خود می‌روند آنها را زنده می‌کنند. خداوند گورستان را تشبیه به انبار می‌کند؛ انباری که کالاها و متاع خود را در آن جا ذخیره می‌کنند تا بعد به بازار بیاورند و بفروشند. می‌فرماید این قبرستان انبار من است. آدم‌ها را ذخیره کرده‌ام تا روزی که آنها را به بازار آخرت انتقال دهم و به نمایش گذارم. در این جا می‌فرماید: هر چه در دنیا هست فانی می‌شود، یعنی زندگی خود را از دست می‌دهد. فقط کسانی باقی‌ هستند که مارک الهی و وجهه خدایی و انسانی دارند وآدم‌های خوبی هستند. اگر فنا و بقا در این آیه به معنای مرگ باشد عمومیت دارد نیکان و بدان هر دو می‌میرند و دیگر استثنا معنا ندارد که خدا می‌فرماید: **یبقی وجه ربک...** زیرا پیغمبران و اولیای خدا که وجهه الهی داشته‌اند مرده‌اند کفار هم که وجهه شیطانی داشته‌اند مرده‌اند. پس فنا و بقا به معنای فنا و بقای زندگی است. مؤمنین و زندگی آنها باقی است. در دنیا زنده‌اند و زندگی می‌کنند در آخرت هم زنده‌اند و زندگی خواهند کرد، حوادث روزگار آنها را نابود نمی‌کند. ولیکن کفار با رفتن از دنیا زندگی آنها خاتمه پیدا می‌کند و در عالم آخرت زنده‌اند و زندگی ندارند زیرا زندگی آ‌خرت از راه ایمان و رابطه با خدا دایر می‌شود. سکه‌هایی که در آخرت رواج دارد زندگی‌هایی است که به مهر خدا ختم شده است. انسان‌های صالح و مؤمن و متقی سکه خدایند و انسان‌های کافر و ظالم سکه شیطانیند. زندگی ابتدایی دنیا از دستشان می‌رود و در آخرت زنده‌اند ولیکن زندگی ندارند مگر مسئولیت اعمال بدی که در دنیا داشته‌اند. پس بندگان خدا و اعمال بندگان خدا و زندگی بندگان خدا وجهه الهی دارد یعنی مهر خدایی دارد. تا ابد خواهند بود و زندگی خواهند کرد ولیکن زندگی کفار وجهه الهی ندارد بلکه وجهه شیطانی، که دشمن خداوند متعال است. زندگی کفار خاتمه پیدا می‌کند و در آخرت عوض ندارد ولیکن زندگی مؤمنین ادامه پیدا می‌کند و در دنیا و آخرت باقی می‌ماند.

# مرجعیت عمومی خداوند متعال در عوالم مسکونی. آیۀ 29

و در آیه 29 این سوره، مرجعیت عمومی خداوند متعال را در مقابل خواهش‌ها و تقاضاهای مردم ذکر می‌کند. می‌فرماید: هرکه هست در عوالم آسمان‌ها و زمین، از خدا خواهش و تمنا می‌کند و مرجع تمامی خواهش‌ها برای اهل آسمان‌ها و زمین‌ها خداوند متعال است. خداوند هر روز و هر ساعت و هر ثانیه و دقیقه به کاری مشغول است. بندگان خود را خلق می‌کند برای آنها روزی می‌آفریند و به آنها می‌رساند

این آیه شریفه نکات مهمی دارد. اولین لطیفه آیه این است که: مرجع حوایج انسان‌ها خواه مادی باشد مانند غذا و لباس و مسکن و یا علم و دانش باشد، خداوند متعال است. خداست که برای مردم ارزاق مادی برای بقای بدن و ارزاق روحی برای بقای روح می‌سازد. سازنده و آفریننده فقط و فقط خداوند متعال است. کسی نمی‌تواند در خلقت و آفرینندگی خدا شریک وکمک خدا باشد. تمام دانشمندان عالم جمع شوند به اراده خود نمی‌توانند دانه برنجی یا گندمی بسازند چه برسد به ارزاق معنوی که ساخت عقل و شعور باشد. لطیفه دیگر در این آیه شریفه این است که خداوند مانند انسان‌ها و ذوی العقولی که در زمین آفریده که دارای عقل و شعور و مکلف به تکالیف الهی هستند، نظیر این عالم و آدم در فضای آسمان هم عالم‌ها و آدم‌ها ساخته است.

سماوات عوالمی است که در آسمان خلق شده است و الاّ فضای آسمان یک آسمان است و جمع بسته نمی‌شود لیکن عوالمی که در فضا خلق شده زیاد است و آن عوالم به صورت ستاره‌ها نمایش می‌دهد هر ستاره‌ای در فضا خورشید و ماه و زمینی است مانند خورشید و ماهی که در منظومه ما خلق شده. ستاره‌های ثابتی که جا به جایی ندارند و تغییر مکان نمی‌دهند درجای خود خورشیدند. از بسیاری دوری قابل رؤیت نیستند و هر خورشیدی در منظومه خود کره مسکونی مانند زمین دارد و در آن سیاره مسکونی انسان آفریده است. بسیاری از ستاره‌ها مانند زمین ما عالمی متمدن و آبادند. مانند ما انسان‌ها زندگی می‌کنند، دین و امام و پیغمبر دارند؛ درست مانند تشکیلاتی که در همین عالم به وجود آمده است. در کتاب جلد 14 بحار که ائمه اطهار(ع) عوالم فضا را تعریف می‌کنند می‌فرمایند: این ستاره‌ها عوالم آبادی هستند مانند عالمی که شما زندگی می‌کنید.

خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید: هرکسی که در زمین یا در آسمان‌ها زندگی می‌کند آن چه لازم دارد از خدا می‌خواهد و خدا آن چه لازم دارد برای او می‌سازد. جمله: **من فی السموات و الارض**... دلیل است که در میان ستارگان عالم‌های آبادی هستند پر از انسان، همان طور که در زمین شهرهای آبادی است پر از انسان. پس آیات قرآن و احادیث ائمه اطهار(ع) صراحت دارد که مانند زمین ما و خورشید ما میلیون‌ها زمین و خورشید خلق شده که در آن زمین‌ها مانند ما انسان‌ها زندگی می‌کنند و خداوند در بعضی آیات می‌فرماید روزی خواهد شد که بین انسان‌های کره زمین و انسان‌هایی که در ستارگان زندگی می‌کنند رابطه برقرار شود و با یکدیگر محشور شوند. از نظر دلایل عقلی می‌گویند تعطیل فیض برای خداوند جایز نیست، یعنی خدایی که این همه قدرت و عظمت دارد و می‌تواند جهان و انسان بیافریند و به آنها رزق و روزی بدهد، درست نیست که بی کار باشد خلقی نیافریند و فیضی به آنها نرساند. پس بر خداوند متعال فیض رسانی واجب است و این مسئله فیض رسانی توقف دارد بر این که خداوند جای خالی در عالم باقی نگذارد مگر این که در آن جا خلقی را خلق کند و به آنها روزی برساند. لذا درآخر آیه می‌فرماید: **کل یوم** **هو فی شأن**... یعنی خدا هر ساعتی و هر دقیقه‌ای و هر زمانی در هر جایی مشغول آفرینندگی و سازندگی می‌باشد. بی کاری برای خدا جایز نیست همان طور که بی کاری برای انسان‌ها هم جایز نیست.

# فراغت از کار جن و انس. آیه 31

در آیه 31 خداوند متعال می‌فرماید: **سنفرغ لکم ایها الثقلان...** ای گروه جن و انس به همین زودی برای شما فراغت پیدا می‌کنیم و خالص به کار شما می‌پردازیم و هرگز شما را به حال خود پیش از آن که شما را به مقصد برسانیم رها نمی‌کنیم. ثقلان و یا ثقلین دو گروه جن و انسند. خدا انسان‌های مدیر و مدبر را که جمعیت‌ها را اداره می‌کنند، اجتماعی شده‌ و در خدمت مردم قرار گرفته‌اند با کلمه انسان تعریف می‌کند یعنی انسانی که اجتماعی شده، او با دیگران انس و آشنایی پیدا کرده و دیگران هم با او آشنایی پیدا کرده‌اند؛ یعنی انسان‌های شناخته شده در جامعه. گروه شناخته نشده را هم با کلمه جن تعریف می‌کند؛ شناخته شده و شناخته نشده. و همین انس و جن هستند که زندگی دنیا را می‌سازند و اداره می‌کنند. خداوند در زندگی دنیا انسان‌ها را آزاد آفریده و اجازه داده است که به فکر خود و رأی و انتخاب خود عمل کنند. هر جور که می‌خواهند باشند و هرجا که می‌خواهند بروند. آزادی مطلق به تمامی انسان‌ها داده است که هرکس به هرکیفیتی که دوست دارد زندگی کند. آزاد است معصیت کند یا اطاعت کند، و رابطه خدا با انسان‌ها در این زندگی دنیا مانند رابطه پدر و مادر دانشمند است با کودکان خود در بازار و خیابان. مادری که دست کودک خود را گرفته در بازار حرکت می‌کند، در این جا آیا کودکان تابع مادرند در آن چه می‌خواهند و یا مادران اسیر کودک‌اند درآن چه می‌خواهد؟ اگر درست دقت کنیم کودکان حاکم بر پدر و مادرند و پدر و مادر اسیر کودکان خود هستند. لذا گفته‌اند کودکان تا هفت سال حاکمند و بعد از هفت سال تا چهارده سال طرف مشورت و خواهش پدر و مادر هستند و از چهارده سال به بعد می‌توانند آزاد زندگی کنند.

رابطه خدا هم با ما انسان‌ها به همین کیفیت است. خدا به دنبال خواهش‌های ما برای ما زندگی می‌سازد و آن چه ما می‌خواهیم خدا برایمان می‌سازد نه آن چه خدا می‌خواهد ما برای او می‌سازیم. ما ثروت می‌خواهیم، ما را به ثروت می‌رساند ولیکن خدا از ما علم و ایمان می‌خواهد، ما حاضر نیستیم در اطاعت خدا باشیم تا به علم و ایمان برسیم. لذا این زندگی دنیا براساس خواست و خواهش انسان دایر می‌شود. خداوند متعال هم غالبا تابع رأی انسان است و آن چه انسان می‌خواهد برای او می‌سازد. انسان کفر و گناه می‌خواهد خدا وسیله در اختیار او می‌گذارد. ریاست و مقام می‌خواهد خدا به او می‌رساند، یا خواست و خواهش‌های دیگر. درست رفتار خدا با انسان‌ها مانند رفتار پدر و مادر با کودکان است. پس اگر خوب دقت کنیم خدا در این زندگی اسیر انسان است نه این که انسان اسیر خدا باشد، یا به تعبیر دیگر خدا تابع انسان است نه این که انسان تابع خدا باشد. آن چه خدا می‌خواهد ما نمی‌خواهیم و آن چه ما می‌خواهیم خدا نمی‌خواهد ولیکن برای ما می‌سازد. خدا از ما بازی و گناه و معصیت و لهو و لعب نمی‌خواهد. دوست دارد دائم در کار تعمیر فکر خود و زندگی خود باشیم ولیکن ما انسان‌ها مال و ثروت و زندگی توأم با تفریح و آزادی می‌خواهیم. پس در دنیا آن چه ما می‌خواهیم برای ما می‌سازد. از تمامی انسان‌هایی که در تاریخ بوده‌اند و یا در کره زمین زندگی می‌کنند. از هزاری یک نفر اطاعت خدا می‌کند و بیشتر معصیت خدا می‌کنند ولیکن خدا با آنها صبر و مدارا می‌کند تا روزی که به عقل و شعور برسند و تمامی مقدرات خود را به دست خدا بسپارند. در این آیه شریفه آن روزی را خبر می‌دهد که تمامی انسان‌های زمان و انسان‌های تاریخ در دایره حکومت خدا جمع می‌شوند و همه تسلیم خدایند. مقدرات خود را به دست خداوند می‌سپارند و خالص در اطاعت خدا قرار می‌گیرند. از آن روز خبر می‌دهد و می‌فرماید: ای گروه جن و انس به زودی برای شما فراغت حاصل می‌کنیم و زندگی شما را آن چنان که ما می‌خواهیم می‌سازیم نه آن چنان که شما می‌خواهید. در زندگی دنیا اختیارات و انتخابات با انسان است که آن چه را انسان می‌خواهد خدا برایش می‌سازد و در آخرت برعکس است. اختیار و انتخاب با خداوند است. انسان تسلیم خدا می‌شود و مانند امامان و پیغمبران به کمال مطلق می‌رسد.

# نظام زندگی در آخرت

آخرت دوران حکومت خدا و اولیای خدا می‌باشد. حکومت انسان بر انسان لغو می‌شود و حکومت خدا بر انسان دایر می‌گردد و نظر به این که خداوند در وجود خود بی نهایت قدرت و بی نهایت علم و حکمت و بی نهایت ثروت و سازندگی می‌باشد، انسان‌ها در دوران حکومت خدا هرگز به کمبود مبتلا نمی‌شوند یعنی هر انسانی بی نهایت قدرت می‌شود و بی نهایت علم و ثروت. انسان‌ها بر کاینات مسلط می‌شوند. طبیعت در اختیار انسان قرار می‌گیرد و محکوم به حکم انسان می‌شود نه انسان محکوم به حکم طبیعت. سرما و گرما و برف و باران و عوامل مرض و سلامتی و جنگ و قتل و کشتار و مرگ و مرض همه اینها در نظام انسانی قرار می‌گیرد یعنی انسان بر امراض مسلط است نه امراض بر انسان. انسان‌ها بر عوامل جنگ و کشتار مسلط‌اند نه عوامل جنگ بر انسان. انسان‌ها بر سرماها و گرماها مسلط‌اند نه سرما و گرما بر انسان. انسان‌ها بر جاذبه زمین مسلط‌اند. از حاکمیت جاذبه زمین خارج می‌شوند به هرجا می‌خواهند بروند خودشان مرکب مسافرت و خودشان وسیله مخابرات هستند، خودشان هر جا را بخواهند می‌بینند و از هر جا بخواهند می‌شنوند و آن چه بخواهند فوری می‌سازند. صنعت و سازندگی انسان از نوع معجزات می‌شود مانند صنعت انبیا. پیغمبران به علم الهی و قدرت الهی مجهزند. یک مرد تنها مانند حضرت عیسی و یا یک زن تنها مانند حضرت مریم بر تمامی انسان‌ها حاکمیت پیدا می‌کنند. سازندگی انسان‌ها برابر سازندگی خدا می‌شود. علم و هنر خداوند متعال در اختیار انسان قرارمی‌گیرد لذا مرگ و مرض و جنگ و کشتار و محرومیت‌ها و نزاع‌ها و اختلاف و حسادت و رنج و زحمت‌ها به کلی نابود می‌شود. انسان‌ها مانند پسر و دختری هستند که در خانواده بالغ و عاقل می‌شوند. زندگی را خوب یاد می‌گیرند، دانا و فهمیده هستند و عقل و شعورشان کامل می‌شود. پدر و مادر زندگی را به آنها واگذار می‌کنند و خودشان استراحت می‌کنند. در این موقع که فرزندان به عقل و شعور کامل رسیده‌اند و پدر و مادر زندگی و سرمایه را به آنها واگذار کرده‌اند جایی است که این آیه معنا پیدا می‌کند. پدر و مادر می‌گویند به زودی از این مدیریت و از این رنج و زحمت و تربیت پسر و دختر آزاد می‌شویم، دوران استراحت ما می‌رسد و زندگی را به خودشان واگذار می‌کنیم. خداوند هم در زندگی آخرت انسان‌ها را به عقل و شعور کامل می‌رساند و اسرار زندگی را به آنها می‌آموزد؛ چنان دانا و توانا می‌شوند که مانند خداوند متعال خلق می‌کنند و بهره می‌برند و طبیعت در اختیار انسان قرار می‌گیرد نه انسان در اختیار طبیعت.

در این زمان که تمامی انسان‌ها به علم و حکمت و صنعت الهی مجهز شده‌اند دیگر خداوند متعال امر و نهی‌ای ندارد، قانون و قاعده‌ای ندارد. زیرا امر و نهی و قانون و قاعده برای انسان‌های جاهل لازم است نه برای انسان‌های عالم و دانشمند. در این زمان است که خداوند می‌فرماید: **سنفرغ لکم ایها الثقلان.** ای گروه جن و انس به زودی شما را به مقصد علم و حکمت می‌رسانیم مجهز به دانایی و توانایی می‌شوید و دیگر آزادید و آزادانه زندگی می‌کنید و شر و فسادی از شما قابل ظهور نیست. پس خداوند متعال هم مانند همان پدر و مادری که زندگی را به بچه‌های عاقل خود واگذار می‌کنند، زندگی را به انسان‌ها واگذار می‌کند. میلیون‌ها انسان در عین حال که آزاد مطلق هستند نظام مطلق هم به وجود می‌آورند.

# سلطان، قدرت مطلقۀ انسان در تسخیر کائنات. آیۀ 33

در آیه 33 خداوند تبارک و تعالی مسئله عجیبی را که مربوط به موقعیت انسان در عالم آخرت است یادآوری می‌کند و آن مسئله تسلط انسان بر عالم است. تسلط انسان بر زمین و آسمان، نه تسلط زمین و آسمان بر انسان. الان انسان‌ها در کره زمین مانند زندانیان هستند. مجبورند در همین کره زمین زندگی کنند و اگر بخواهند از شهری به شهر دیگر و از مملکتی به مملکت دیگر مسافرت کنند نیرو و قدرت و بودجه مسافرت و وسیله مسافرت لازم دارند. در ایام گذشته چقدر مسافرت‌ها مشکل بود، گرچه در زمان ما قدری آسان‌تر شده است. یا اگر انسان‌ها بخواهند به فضای آسمان بروند و ستاره‌ها را از نزدیک ببینند آسمان بر آنها حاکمیت دارد و مانع حرکت آنها می‌شود. از این جهت که زمین و آسمان و ماه و ستارگان بر انسان‌ها حاکمیت دارند مجبورند از ابتدای زندگی تا آخر در همین حبس خانه زندگی باشند. در همین جا متولد شوند و در همین جا زندگی کنند و در همین کره زمین از دنیا بروند. ولیکن تمامی انسان‌ها این آرزو را دارند که آیا می‌شود روزی بر زمین و آسمان مسلط شوند، بر کوه و دریا و صحرا حاکمیت پید ا کنند؟ و یا تا ابد بایستی در این حبس خانه بمانند و زندگی کنند.

انسان در خلقت خود برتر و بالاتر از آسمان‌ها و زمین است. انسان رئیس آسمان و زمین است. انسان به منزله صاحب خانه است و آسمان و زمین به منزله خانه. خانه بایستی در اختیار صاحب خانه باشد نه صاحب خانه اسیر خانه. پس انسان که مالک زمین و آسمان است بایستی بر زمین و آسمان مسلط باشد. هرجا می‌خواهد برود و هرجا می‌خواهد بنشیند. بر دریا و صحرا حاکم باشد و بر هر کاری محیط و مسلط. انسان‌ها که در وجود خود این حاکمیت و قدرت را احساس می‌کنند و خود را از هر کسی و چیزی بهتر و بالاتر می‌دانند به فکر این می‌افتند که بر تمامی دریاها و صحراها و زمین و آسمان و فضا حاکمیت پیدا کنند. می‌گویند چرا خورشید بالای سر ما باشد، ما باید بالای آن باشیم. چرا ستاره‌ها بر ما فخر می‌فروشند و بر ما احاطه پیدا کرده‌اند، ما بایستی بر ستاره‌ها مسلط باشیم. به قول حافظ شیرازی که آسمان را طرف خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

**آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق خرمن مه به جویی خوشه پروین به دو جو**

حافظ به آسمان می‌گوید این قدر فخر فروشی مکن و این قدر تکبر نداشته باش که خودت را بالا کشیده‌ای و بر ما آدم‌ها مسلط شده ای. ما آدم‌ها وقتی در خط عشق و ایمان به خدا حرکت کنیم ماه و خورشید زیر پای ما قرار می‌گیرند و ما بر ماه و خورشید مسلط خواهیم شد. می‌گوید در برابر عشق به خدا خوشه پروین دو جو می‌ارزد و خرمن ماه یک جو. پروین آن ستاره‌های بسیار دور است که به نام ثریا و پروین خوانده می‌شوند. دورترین ستاره‌هایی است که انسان به چشم خود می‌بینید و به شکل خوشه انگور است. خرمن ماه هم وقتی است که کره ماه شب چهارده در هاله‌ای از ابر قرار می‌گیرد و دایره‌ای به صورت خرمن تشکیل می‌دهد. حافظ می‌گوید: ای ستاره‌های پروین و ای ماه شب چهارده، شما در مقابل انسانی که عشق و علاقه به خدا دارد ارزش جویی بیشتر ندارید. شعر حافظ انسان را از نظر روانی تعریف می‌کند و می‌گوید انسان از ماه و خورشید و ستاره‌ها بهتر و از زمین و آسمان وسیع‌تر است و این انسانی که بزرگ‌ترین مخلوقات است چرا بایستی در کره زمین حبس باشد و نتواند بیرون برود. لذا در زمان ما انسان‌ها به فکر افتاده‌اند که به فضا میان ستارگان بروند، ماه و ستاره‌ها را از نزدیک ببینند. سفینه‌های فضایی درست می‌کنند تا شاید به کره ماه و مریخ سفر کنند. این آیه شریفه در قرآن جوابگوی همین آرزوی انسان است که خداوند وعده می‌دهد روزی به انسان قدرتی بدهد تا همان طور که زمین زیر پای اوست به هر جا می‌خواهد برود.

صنایع بر دو قسم است و این دو قسم صنعت را می‌توانیم به عنوان صنایع طبیعی مکانیکی و صنایع ارادی بشناسیم. مثلا هواپیما که به فضا حرکت می‌کند و مانند کلاغ وکبوتر پرواز می‌کند، این حرکت، حرکت طبیعی مکانیکی است. از قدرت انفجار بنزین و فشار هوا و آب و فلزات دیگر استفاده می‌کنند. ولیکن کلاغ و کبوتر با اراده خود حرکت می‌کنند نه با حرکت آهن آلات و یا انفجار نفت و بنزین. به محض این که بخواهد به آسمان برود می‌رود و یا به طرف شرق غرب حرکت کند حرکت می‌کند. این حرکت را حرکت ارادی می‌گویند. مثلا گاهی شما دست و پای خود را حرکت می‌دهید و گاهی ظرفی یا چوبی را با دست خود حرکت می‌دهید. حرکت دست و پا ارادی است. نیروی روح شما به وسیله اعصاب بر دست و پای شما و اعضای بدن شما مسلط است و آن را حرکت می‌دهد. این اراده که از جنس مجردات است از جنس نور و روح است؛ وقتی در وجود شما متمرکز شود و نیروی روح شما شدت و قوت پیدا کند، همان طور که شما بر دست خود مسلط هستید و آن را بالا و پایین می‌برید بر کاینات هم مسلط می‌شوید. شما بر جاذبه زمین مسلط می‌شوید زمین را همراه خود به هرجا بخواهید می‌برید و بر کره ماه و مریخ مسلط می‌شوید. با اراده خود بر بدن خود مسلط می‌شوید و با سرعتی بالاتر از سرعت نور خود را به هرجایی که بخواهید می‌برید و می‌روید. هر چیزی را در هر جا هست با شعاع نور می‌بینید و می‌شنوید. صنعت مکانیکی شما تبدیل به صنعت ارادی اعجازی می‌شود. طب دوا و دارویی شما تبدیل به شفا می‌گردد. در آن صورت قدرت پیدا می‌کنید، پیرها را بدون دوا و دارو و به جوانی برگردانید. زشتی‌ها را به زیبایی انتقال دهید. مردگان را زنده کنید؛ به کیفیت اراده و اعجاز مانند پیغمبران بر همه کس و همه چیز مسلط می‌شوید. اراده شما مانند اراده خداوند متعال است که می‌فرماید: **اذا اراد الله شیئا ان یقول له کن فیکون**. یعنی وقتی چیزی را بخواهد به محض خواستن شدن است. در ثواب نافله و مستحبات از قول خداوند تبارک و تعالی نقل می‌کنند که خداوند می‌فرماید: مؤمنین و مؤمنات با خواندن و دانستن نمازهای نافله و مستحبات دیگر به من نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند و آنها را به جایی می‌رسانم که گوش شنوای آنها مانند شنوایی خدا و بینایی آنها برابر بینایی خدا و توانایی آنها برابر توانایی خدا باشد تا همان طورکه من هرچه بخواهم و اراده کنم به محض خواستن شدن است و آن چه می‌خواهم فوری ظاهر و حاضر می‌شود، بندگان مؤمن و مؤمنه من هم به همین کیفیت به علم و قدرتی می‌رسند که هرچه بخواهند فوری ظاهر و حاضر می‌شود و برای رسیدن به مقاصد مادی و معنوی خود رنج و زحمتی نمی‌کشند و محرومیتی ندارند.

انسان‌های مؤمن و مؤمنه در مسیر مطالعه آیات خدا در طبیعت و یا کتاب‌های آسمانی و دعاها شاگردان خدا به حساب می‌آیند. شاگرد هر استادی با هر درسی که از استاد خود می‌گیرد به استاد خود نزدیک‌تر می‌شود. در ابتدا شاگردی است که الفبا می‌گوید و می‌خواند ولیکن در انتها یک دکتر دانشمندی شده است که مرض‌های غیر قابل علاج را معالجه می‌کند. پس شاگرد هر استادی علم و هنر استاد خود را یاد می‌گیرد و با این یاد گیری به مقام استاد خود نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شود تا روزی که مانند استاد همه چیز را می‌داند. شاگردان مکتب خدا انسان‌های مؤمنی هستند که دائم آیات قدرت و عظمت خدا را مطالعه می‌کنند. در حال تفکر و تعقل قرار گرفته، از خدا کمک می‌ خواهند و خداوند متعال هم به آنها کمک می‌کند، عقل و شعور آنها را زیادتر و زیادتر می‌کند. مقام علمی آنها را بالا می‌برد و اسرار خلقت و طبیعت را به آنها می‌آموزد تا روزی که از نظر علم و عمل به مقام استاد خود می‌رسند. خداگونه می‌توانند و می‌دانند و در مقام خلافت الهی قرار می‌گیرند. خداوند زندگی و آفرینندگی را به خودشان واگذار می‌کند. بر هر کاری محیط و مسلط می‌شوند. در این آیات خداوند از روزگاری خبر می‌دهد که شاگردان او که همان مؤمنین و مؤمنات هستند در مکتب خدا فارغ التحصیل می‌شوند. مقدرات خود را به خدا می‌سپارند، خود را به خدا می‌سپارند و خداوند آنها را به علم و هنر خود مجهز می‌کند و زندگی بهشتی برای آنها دایر می‌کند.

در آیه کریمه: **سنفرغ لکم ایها الثقلان**... و آیه: **یا معشر الجن و الانس...** از روزگاری خبر می‌دهد که انسان‌ها از اسارت هوای نفس و اسارت طبیعت آزاد شده، در اطاعت خدا قرار می‌گیرند و در این صورت زندگی برایشان رو به راه می‌شود،

خداوند در قرآن به انسان وعده‌هایی می‌دهد که این وعده‌ها از مسیر طبیعت و از مسیر استخدام قوای طبیعت قابل وقوع نیست. صنایع انسانی از مسیر استخدام قوای طبیعت مانند استخدام هوا برای حرکت هواپیما و یا استخدام برق و بنزین برای صنایع دیگر ایجاد می‌شود. موفقیت انسان از مسیر استخدام این قوا در برابر کاینات محکوم است و قابل وقوع نیست. یکی از وعده‌هایی که در قرآن خداوند به بندگان خود می‌دهد تسلط بندگان بر زمین وآسمان و بر همه کاینات است. مثلا می‌فرماید: بهشتی برای شما ساخته‌ام که وسعت آن برابر وسعت عالم خلقت است. یعنی خانه بهشتی شما یک هکتار و ده هکتار و میلیون هکتار نیست بلکه برابر وسعت آسمان‌ها و زمین‌هاست. تمام عالم آفرینش بهشت شما می‌شود و شما در یک چنین بهشتی زندگی می‌کنید.

چطور می‌شود که انسان تسلط بر کاینات پیدا می‌کند، همان طور که یک متر و دو متر زمین در اختیار اوست ستارگان و کهکشان‌ها و همه کاینات در اختیار او باشد؟ یک چنین وعده‌هایی از طریق استخدام قوای طبیعت ممکن و میسر نیست. سفینه‌های فضایی و یا هواپیماها قابلیت این قدرت را ندارند. نزدیک‌ترین منظومه شمسی به منظومه شمسی ما که عالم آبادی مانند زمین دارد برابر ده سال نوری از ما فاصله دارد که اگر بخواهیم این ده سال نوری را با سفینه‌های فضایی طی کنیم چندین میلیون سال مسافرت ما طول می‌کشد تا به آن جا برسیم. یک چنین مقصدی در مقابل یک چنین مسافرت پر زحمتی قابل استفاده نیست. ولیکن خدا نیروی اراده خودش را که می‌فرماید با آن نیرو همان طور که شما صفحه کاغذ را ورق می‌زنید، من می‌توانم آن سر عالم را به این سر عالم برسانم و یا فوری شما را در انتهای عالم قرار دهم، یک چنین نیرویی را که اسم اعظم نامیده شده در اختیار انسان قرار می‌دهد و انسان را با یک چنین قدرتی مجهز می‌کند. نمونه اش معراج حضرت رسول اکرم (ص) و مسافرت‌های فضایی ائمه اطهار (ع) است که در تاریخ واقع شده است. یک چنین قدرت‌هایی را سلطان و سلطنت می‌نامند. سلطان را به این دلیل سلطان می‌نامند که به وسیله لشکر و ثروت خودش بر مملکت مسلط است. هرکاری بخواهد انجام می‌دهد ولیکن آیا این سلطان بر مرگ و مرض مسلط است که مریض نشود یا بر زلزله و طوفان‌ها مسلط است که گرفتار نشود یا بر دشمنان خود مسلط است که شکست نخورد؟یک سلطنت بسیار کوچک و ضعیفی است که به وسیله لشکرخود بر انسان‌های ضعیف مسلط می‌شود ولیکن سلطنت الهی آن قدرتی است که وقتی به انسان می‌رسد بر زمین و آسمان و دریا و صحرا و باد و طوفان و زلزله مسلط می‌شود و همه چیز را در استخدام خود قرار می‌دهد. یک قدم حرکت انسان با این نیرو برابر یک میلیاردسال نوری و یا بیشتر سرعت دارد. وعده‌های الهی با یک چنین قدرت‌هایی واقعیت پیدا می‌کند. مثلا اگرکسی در هر مملکتی دور یا نزدیک برای خود ویلایی بسازد که صبحانه اش در این مملکت و ظهرانه و شبانه اش در مملکت دیگر باشد برای سکونت در این ویلاها و استفاده از آنها لااقل بایستی یک هواپیمای شخصی سریعی هم داشته باشد که هر ساعتی از مملکتی به مملکت دیگر برود ولیکن اگر یک چنین ویلاهایی در ممالک مختلف در اختیار کسی باشد که با پای پیاده یا اسب و شتر مسافرت کند ارزش ندارد. بایستی یک سال دو سال در راه حرکت کند تا خود را از این ویلا به آن ویلا برساند. او می‌گوید یک خانه خشتی گلی در روستای خودم که در اختیارم باشد بهتر از آن ویلایی است که دو سال در مسافرت باشم و ساعتی آن جا استراحت کنم. وعده‌های خدا به همین کیفیت است. می‌فرماید برای شما مردم در هر عالمی بهشتی ساخته‌ام؛ گاهی در بهشت زمین و گاهی بهشت ماه و مریخ و گاهی در بهشت کهکشان‌ها. اگر بپرسیم خدایا تو که یک چنین بهشتی برای ما در عوالم دور ساخته‌ای که اگر با هواپیما و سفینه‌ای فضایی حرکت کنیم بایستی صد سال یا پنجاه سال در راه باشیم به چه درد ما می‌خورد؟ این همه رنج و زحمت از این عالم به آن عالم تا ساعتی تفریح کنیم؟ خداوند جواب می‌دهد من که برای شما در هر عالمی بهشتی خلق کرده‌ام و در هر کهکشانی ویلایی قرار داده‌ام مرکبی هم مانند براق در اختیار شما قرار می‌دهم که هرجا بخواهید، تا بخواهید می‌روید. نه زمان می‌خواهد و نه شما را به رنج و زحمت می‌اندازد. یک چنان بهشت‌هایی که خدا وعده داده با یک چنین مرکب‌هایی نظیر مرکب معراجی پیغمبر درست است و الا می‌گویند عطایش به لقایش نمی‌ارزد. یعنی صد سال رنج مسافرت یک ساعت و دو ساعت استراحت ارزش ندارد.

لذا خدا در این آیات که می‌گوید: تمام عوالم را در اختیار شما قرار می‌دهم و برای شما خلق کرده‌ام یک چنین مرکب‌هایی را هم معرفی می‌کند می‌فرماید**: لا تنفذون الا بسلطان**... یعنی بدون قدرت اعجازی نمی‌توانید به کرانه‌های عالم سفر کنید. سایر نعمت‌های خداوند متعال هم به همین کیفیت است. الآن زندگی دنیا طوری تنظیم شده است که بدون رنج و زحمت و کار و کاسبی چیزی در اختیار انسان قرار نمی‌گیرد. کشاورزان و باغداران یک سال یا شش ماه زحمت می‌کشند تا مقداری غذا و میوه برای خود و دیگران تهیه می‌کنند. همین طور انتقال نعمت‌ها و ثروت‌ها از شهری به شهر دیگر تا به دست مصرف کننده می‌رسد. اگر درست لذت و بهره برداری انسان را بر واحدهای رنج و زحمت تقسیم کنیم خواهیم دانست که رقم رنج و رحمت صد یا هزار است و رقم بهره برداری یک واحد و دو واحد. زن و شوهر شبانه روز زحمت می‌کشند تا ساعتی کنار سفره غذا بنشینند. این است که این زندگی در برابر رنج و زحمت‌ها و مزد و منتها ارزش ندارد. در برابر هریک از ارقام نعمت سه رقم رنج و بلا قابل تحمل است. انسان‌ها از انسان‌ها رنج می‌برند و زیر بار منت یک دیگر قرار می‌گیرند. انسان‌ها از مزاج خود و تن و بدن خود رنج می‌برند و گرفتار مرض‌ها و ضعف و ناتوانی‌ها می‌شوند و انسان‌ها از طبیعت و قوای طبیعت رنج می‌برند، این همه سیل و زلزله‌ها و تگرگ‌ها و امثال آن. در هرصورت بایستی چند ساعت در زحمت و مشقت باشند تا ساعتی بتوانند استراحت کنند. اگر زندگی آخرت هم به همین کیفیت باشد لازم نیست خداوند وعده ثواب و عقاب در آخرت بدهد. تمامی وعده‌های خدا منحصر به دنیا یا مانند دنیا می‌شود؛ مانند وعده‌ای که طبیعت به کشاورزان می‌دهد. می‌گوید شش ماه در زمستان رنج و سرما و گرما را تحمل کن تا طبیعت یک ماه در تابستان محصول کار تو را در اختیارت قرار دهد. به همین مناسبت خداوند در سوره ذاریات آیه 57 و 58 می‌فرماید: من انسان را به این منظور نیافریدم که با کارگری و باربری و رنج و زحمت زندگی کند و روزی خود را به دست آورد. من انسان را فقط برای دانستن و فهمیدن خلق کردم. خودم سهل و آسان زندگی او را سامان می‌دهم. ولی نظر به این که انسان نافرمانی می‌کند، پشت پا به دین خدا می‌زند و مکتب خدا را کنار می‌زند من هم این کار و کاسبی را برای او دایر می‌کنم تا با کار و زحمت زندگی خود را اداره کند. اگر مفت و مجانی به ثروت زیاد برسد غرور و تکبر او را فرا می‌گیرد و بندگان خدا را به ذلت می‌کشاند. به همین منظور خداوند ثروت و نعمت دنیا را کم کم می‌آفریند و با رنج و زحمت در اختیار مردم قرار می‌دهد، زیرا مردم روی هوا و هوس فعالیت می‌کنند و عالم را به فساد می‌کشانند.

ولیکن زندگی آخرت در نظام علمی و حکومتی خدا و اولیای خدا قرار می‌گیرد. مردم عالم و دانشمندند، به فساد و صلاح زندگی آگاهند و هرگز دنبال گناه و معصیت و ظلم و ستم نمی‌روند. در بارۀ زندگی دوره حکومت امام زمان (عج) نوشته‌اند که زنان جوان و زیبا در تمام کره زمین گردش می‌کنند، هر جا می‌روند مثل این است که در خانه شخصی پیش پدر و مادر خود هستند. گرد و غباری به صورت آنها نمی‌نشیند و برایشان فرق ندارد در خانه خودشان باشند یا در خانه دیگران. زیرا اگر کسی نیت گناه کند بلافاصله نیت او از راه گوش یا قلب به او مخابره ‌شده و توبیخ زبانی می‌شود که چرا گناه کرده است. در یک چنان نظامی که یا علم و حکمت بر انسان حاکم است یا حکومت خدا و اولیای خدا، لازم است هر انسانی به بی نهایت ثروت و قدرت مجهز باشد و بدون مضایقه و بدون رنج و زحمت آن چه می‌خواهد بلافاصله در اختیار او قرار گیرد. لذا خداوند نعمت‌های آخرت را همه جا به صورت نهر جاری برای انسان معرفی می‌کند. شما اگر کنار نهری یا دریایی بنشینید برای آشامیدن آب و رفع تشنگی در مضیقه نیستید بلافاصله از آب نهر یا دریا استفاده می‌کنید. آن چه در عالم آخرت لازم دارید مانند همان نهر آب در اختیار شما است. انسان‌های بهشتی پای درختی بنشینند، صدها هزار نفر باشند و از آن درخت میوه بچینند نمی‌توانند میوه‌های درخت را به آخر برسانند میوه‌ها مانند نهر در جریان است و همه چیز به همین کیفیت. انسان‌ها با علم و قدرتی که خدا به آنها می‌دهد (**جنات عدن تجری من تحتها الانهار** )می‌شوند یعنی خداوند قدرت خود و علم خود را در اختیار آنها می‌گذارد مجهز به اراده خدا می‌شوند که هرچه بخواهند فوری بیابند و برسند.

خداوند دو جور صنعت دارد. یک صنعت طبیعی از طریق عوامل طبیعت مانند صنایع دنیایی که لازم است سرما و گرما موافقت کند، در حد اعتدال قرار گیرد تا ارزاق به عمل آید. صنعت به این کیفیت مال زندگی دنیاست. و صنعت دیگر خدا صنعت ارادی اوست که می‌فرماید**: اذا اراد شیئاَ ان یقول له کن فیکون**... یعنی آن چه بخواهد به محض خواستن می‌شود و معطلی ندارد. این صنعت در زندگی آخرت در اختیار انسان قرار می‌گیرد. انسان با علم و اراده و ایمان خود نهر ثروت و قدرت است. هرچه می‌خواهد فوری می‌شود. اگر زندگی به این کیفیت باشد ارزش پیدا می‌کند و مفهوم و معنا دارد. می‌ارزد که انسان تمام مدت عمر در اطاعت خداوند باشد، ولیکن اگر به کیفیت زندگی دنیا اداره ‌شود ارزش حیات ندارد. وقتی زندگی ارزش دارد که انسان بدون رنج و زحمت به تمام مقاصد مادی و معنوی خود برسد و آن زندگی آخرت است.

# دلائل عذاب برای کفار. آیات 35 و 36

در آیات 35 و36 قسمتی از عذاب و بلاها و عذاب‌هایی را که برای کفار مقدر است یادآوری می‌کند و این بلا و عذاب‌ها را هم از اقسام نعمت خود می‌شمارد و جمله: **فبای آلاء ربکما تکذبان...** را تکرار می‌کند، در حالی که این آیه متناسب با نعمت‌هایی است که خدا به انسان میدهد و متناسب با عذاب‌هایی که مقدر می‌کند نیست. مثل این که کسی به کسی می‌گوید به تو پول دادم زندگی دادم باز هم قبول نداری؟ اما اگر بگوید تو را کتک زدم مال تو را برداشتم هنوز هم قبول نداری؟ این جملۀ قبول نداری متناسب با جمله اول است نه دوم. درست نیست خداوند در برابر عذابی که نازل می‌کند بگوید: فبای آلاء...

این آیه متناسب با نعمت‌هایی است که به انسان می‌دهد و می‌گوید برای تو دو نوع لذت آفریدم کدام یک را قبول نداری؟ زندگی بهشتی به تو دادم چرا قبول نداری؟ نه این که بگوید تو را معذب کردم چرا قبول نداری. ولی در این آیه از عذاب خبر می‌دهد که می‌فرماید: پاره‌های آتش شما جن و انس را فرا می‌گیرد. نحوست‌ها شما جن و انس را می‌گیرد در نهایت ذلت قرار می‌گیرید، نمی‌توانید کمک خود باشید و بعد از این آیه که تهدید به عذاب است می‌گوید: فبای الآء... کدام یک از نعمت‌های خدا را قبول ندارید. ولیکن حقیقت این است که از بزرگ‌ترین نعمت‌ها برای خدا و اولیای خدا قلع و قمع کفار است زیرا کفار ضد سعادت بشریتند. زندگی کفار از راه غارت و استثمار می‌گذرد. آنها در صورتی می‌توانند زنده باشند و زندگی کنند که هزاران انسان را به ذلت و بردگی بکشانند و یا آنها را نابود کنند. کافر بدون ظلم و ستم نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد و نمی‌گذارد که مردم در آسایش و آرامش زندگی کنند. اگر از راه ظلم و استثمار و به بردگی کشیدن مردم توانستند به زندگی خود ادامه دهند و ضعفا را بارکش خود قرار دهند، ادامه زندگی برای آنها ممکن است ولیکن به محض این که در ضعفا آگاهی و بیداری پیدا شود و تصمیم بگیرند از حق خود دفاع کنند و خود را به ثروت و آزادی برسانند کفار مزاحم آنها می‌شوند. با آنها می‌جنگند و آنها را می‌کشند.

این همه جنگ‌ها و ظلم و ستم‌ها که در تاریخ به وجود آمده همه جا محصول علم و عمل کافر و ظلم بوده است. اگر انسان‌ها به حق خود قانع بودند و به حقوق دیگران تجاوز نمی‌کردند، خداوند از همان ابتدا زندگی بهشتی برایشان دایر می‌کرد. پس کفار که بزرگ‌ترین مانع حیات بشریت و سعادت آنها هستند بایستی از بین بروند. وقتی که کفر و ظلم از بین برود عدالت و دین جای آن را می‌گیرد. پس کسی که به شما گوسفندی داده و یا نعمت دیگری به شما بخشیده، به شما خدمت کرده و کسی هم که گرگ درنده‌ای یا پلنگ درنده‌ای را به قتل می‌رساند به شما خدمت نموده است. رفع و دفع بلا‌ها خدمت است، جلب و جذب نعمت‌ها هم خدمت است. آن جا که خداوند آیه‌ای در تعریف نعمت‌ها نازل می‌کند جا دارد که بگوید: (فبای آلاء ربکما تکذبان) وآن جا هم که کفار را نابود می‌کند و آنها را از سر راه صلح و عدالت بر می‌دارد جا دارد که بگوید: فبای آلاء ربکما تکذبان.

در آیه 35 که خداوند از نابودی کفار خبر می‌دهد و می‌گوید شما جن و انس کافر و ظالم در محاصره پاره‌های آتش و نحوست‌ها قرار می‌گیرید، دیگر نمی‌توانید از دنیای خود کمک بگیرید و به زندگی خود ادامه دهید، نابودی کفار و ستم گران برای مؤمنین و مصلحین و عدالت خواهان یک نعمت بزرگ به حساب می‌آید و جا دارد که بگوید: فبای آلاء ربکما تکذبان

**شواظ و نحاس چه موانعی برای موفقیت کافران است:**

(شواظ) در این آیه شریفه پاره‌های آتش است. همان طور که آتش‌های معمولی گاهی جرقه می‌زند و تکه‌ای از آتش را این طرف و آن طرف می‌پراند و یا گاهی شعله آتش به خانه و اثاثیه آن سرایت می‌کند خانه و اهل را می‌سوزاند، کفار هم در آخر الزمان نزدیک ظهور امام زمان(عج) خود را به نیروهای آتشین مسلح می‌کنند. از این نیروی آتش جرقه‌های آتشین می‌سازند که همین موشک‌های قاره پیما و یا خمپاره‌های آتش زا می‌باشد که به طرف شهرها و خانه‌های مردم شلیک می‌کنند و انسان‌ها را در آتش و خون قرار می‌دهند. تمامی عذاب‌هایی که در زندگی قیامت به جان کفار می‌افتد و به صورت جهنم تعریف شده است همین عذاب‌هایی است که در دنیا ساخته‌اند و به وسیله آنها مظلومین را و بندگان بی گناه خدا را کشته و از بین برده‌اند پس کفار لازم است بدانند که این خمپاره‌ها و موشک‌های آتشین که به طرف شهرها و انسان‌های مظلوم بی گناه می‌پرانند و آنها را آتش می‌دهند در محکمه الهی عین همین موشک‌ها و آتش پاره‌ها به خود آنها برمی‌گردد و این حرارت‌ها در وجود آنها متمرکز می‌شود. خداوند می‌فرماید: **و لا یحیق** **المکرالسیی الا باهله...** هر عذابی که به سوی مردم بپرانی و بفرستی عاقبت عین همان عذاب به خودت برمی‌گردد. خداوند روز قیامت ظالم و مظلوم را زنده می‌کند. فرض کنید ظالم کسی بوده که مظلومی را آتش زده خانه و زن و بچه او را سوزانیده است. این خانواده مظلوم هر کدام در شرایط هزار درجه حرارت سوخته و ذغال شده‌اند. این درجه حرارت‌ها در وجود آنها ثبت است. روز قیامت در همین وضعیتی که آتش گرفته و سوخته‌اند زنده می‌شوند. خداوند به مظلومین قدرت می‌دهد تا بتوانند درجه حرارت وجود خود را به بدن قاتل خود برگردانند. فرض کن یک موشک قاره پیما با کلاهک هسته‌ای به سوی شهری شلیک می‌کنند موشک در آن جا منفجر می‌شود صدها هزار انسان بی گناه در خون و آتش می‌سوزند و می‌میرند. وقتی قیامت به پا می‌شود در همین وضعیت انفجار و سوختگی آن صدها هزار نفر زنده می‌شوند. دادشان بلند می‌شود و به خدا شکایت می‌کنند. خداوند ظالمین و ستم کارانی را که این آتش‌ها را ساخته و مردم را آتش زده‌اند در برابر مظلومین قرار می‌دهد، قاتل‌ها را به مقتول‌ها معرفی می‌کند، مظلومین قدرت پیدا می‌کنند هرکدام آن هزار درجه حرارت وجود خود را که آتش گرفته‌اند به تن ظالم انتقال دهند. بدن مظلومین سرد و سلامت می‌شود و بدن قاتل‌ها در شرایط هزار درجه و بیشتر و کمتر قرار می‌گیرد. وجود ظالم‌ها جهنم می‌شود و وجود مظلوم‌ها سرد و سلامت. جهنمی که خدا می‌گوید، یک چاله پر از نفت و قیر نیست که انسان‌ها را در آن چاله بیاندازد بلکه حرارت آتش‌هایی که به جان مردم سر داده‌اند عین آن حرارت در هر درجه‌ای که باشد به بدن ظالم‌ها و قاتل‌ها بر می‌گردد. هر ظالمی در شرایط هزار درجه حرارت قرار می‌گیرد می‌سوزد و نمی‌میرد زیرا در عالم آخرت نه برای بهشتیان مرگی وجود دارد و نه برای جهنمیان. پس تمامی این آتش‌ها و نحوست‌ها و قتل و کشتارها و موشک‌های قاره پیما با همان آتش‌ها و حرارت‌ها در زندگی آخرت به طرف ظالم‌ها و کافرها برمی‌گردد. این است مصداق این آیه که خداوند متعال جن و انس کافر و ظالم را طرف خطاب قرار می‌دهد، می‌فرماید: این پاره‌های آتش و نحوست‌ها که به جان مردم انداخته‌اید فردا به جان خودتان بر می‌گردد و دیگر قدرت پیروزی از شما سلب می‌شود. در آیه بعد به مؤمنینی که از شر کفار راحت شده و داخل در زندگی بهشتی شده‌اند می‌گوید: کدام یک از نعمت‌های خدا را قبول ندارید.

# ساخت تدریجی موجودات طبیعت برای آموزش به انسان است

در این جا لازم است این حقیقت را بدانیم که کارهای آخرتی از دوره امام زمان (عج) به بعد همه جا ارادی و اعجازی است. مانند صنایع طبیعی ویا صنایع انسانی نیست که به کیفیت تکنیک و مکانیک باشد؛ کارخانه‌ها با برق بچرخد، میوه‌ها با سرما و گرمای طبیعت یا ابر و باران طبیعت ساخته و زنده شود. خداوند زندگی دنیا را، خواه تولیدات طبیعت باشد یا تولیدات انسان‌ها، همه اینها را از مسیر علت و معلول طبیعی و یا علت و معلول ماشینی و مکانیکی به وجود می‌آورد. سرماها علت منقبض کردن و خشکانیدن است. گرماها علت منبسط نمودن و نرم کردن است. آب‌ها به املاح خاکی حیات می‌دهد آن را می‌رویاند. یک بوته علف یا زراعت هزاران عامل طبیعی لازم دارد تا به ثمر برسد. اگر یکی از آن عوامل نباشد پیدایش نباتات و حیوانات محال و ممتنع می‌شود.

صنایع انسانی هم به همین عوامل طبیعی تکیه دارد. نفت و بنزین در طبیعت حرارت تولید می‌کند شعاع آفتاب گیاه و علف‌ها را می‌پروراند. همین طور نیروهای محرک دیگر. عامل اصلی حرکت یک هواپیما یا ماشین همین عوامل طبیعت مانند آب و هوا و نور و حرارت است و این صنایع طبیعی و انسانی به تدریج در مدت زمانی انجام می‌گیرد. یک اصله درخت چند سال طول می‌کشد تا به میوه برسد. نطفه حیوان و انسان چند ماه طول می‌کشد تبدیل به انسان و حیوان شود. به همین کیفیت موالید طبیعت یا صنایع انسان‌ها متکی به همین عوامل طبیعت است. پس اولاً زمان می‌برد تا ساخته شود و ثانیاً طول زمان آنها را خسته و فرسوده می‌کند. دلیل این که خداوند طبیعت را به این کیفیت مجهز نموده تا با عامل حرارت و برودت در مدت زمانی تولید کند آموزش و پرورش انسان است.

خدا می‌خواهد به انسان بیاموزد که گیاه و علف چگونه تولید می‌شود، مواد و املاح خاکی چگونه با یکدیگر ترکیب می‌شود. در رحم مادران چه شرایطی پیدا می‌شود که نطفه تبدیل به انسان می‌شود. همه جا به انسان‌ها می‌فهماند که یک آفریده و یک مخلوق چه شرایطی و عواملی لازم دارد. اگر موجودات عالم مانند صنایع اعجازی بدون تأثیر عوامل طبیعی ظاهر می‌شد مردم گیج می‌شدند و نمی‌توانستند عوامل اصلی و طبیعی آن را بدانند و بشناسند در نتیجه علم و دانش پیشرفت نمی‌کرد و انسان‌ها به علوم و فنون طبیعی آگاهی پیدا نمی‌کردند. همان طور که ما به کودکان خود در مکتب و مدرسه در طول مدت زمان یک حرف یک حرف و کلمه به کلمه آموزش می‌دهیم، خداوند متعال هم در طبیعت ذره ذره و قطعه قطعه در طول مدت زمان این سازندگی‌ها و آفرینندگی‌ها را به ما انسان‌ها می‌آموزد. ما نیز از کیفیت خلقت موجودات و عوامل طبیعی که چگونه اثر می‌کند و می‌سازد، یاد می‌گیریم و صنایعی مانند صنایع طبیعی به وجود می‌آوریم. از کیفیت ساخت گوش انسان یاد گرفته سمعک ساخته‌اند یا از کیفیت ساخت چشم انسان یاد گرفته عینک و دوربین و امثال آن ساخته‌اند. پس این صنایع تدریجی از این جهت نیست که خداوند متعال هم در زندگی اسیر طبیعت باشد که اگر پدر و مادر نباشند نتواند انسانی بسازد یا اگر حرارت و برودت یا نور و روشنایی نباشد نتواند گیاه و علفی برویاند. تمام این عوامل طبیعی متصل به عامل اراده انسان و یا خدای انسان می‌شود. این که مشاهده می‌کنید به ناگاه برق می‌آید شهر روشن می‌شود و وقتی می‌رود تاریک می‌شود، اگر از شما بپرسند چه چیز شهر را روشن کرد یا آن را تاریک نمود جواب می‌دهید نیروی برق، ولیکن این نیروی برق متصل به اراده کسی است که کلید برق را در اختیار دارد. یا هواپیماهایی که حرکت می‌کنند از شما بپرسند چه چیز آنها را به پرواز درآورده جواب می‌دهید برق و بنزین ولیکن عامل اصلی اراده خلبان یا راننده ماشین یا چرخاننده سایر کارخانه‌ها می‌باشد. اراده انسان در صنایع انسانی عامل اصلی ساخت صنایع است. اراده انسان نفت و بنزین را آورده، اراده انسان برق و حرارت به وجود آورده و این همه کارخانه‌ها را می‌چرخاند و می‌گرداند. همین طور صنایع طبیعت اگرچه در ظاهر طبیعت و عوامل طبیعت است که سرما و گرما باشد ولیکن عامل اول که این عوامل را ایجاد کرده و آنها را به کار می‌اندازد اراده خداوند متعال است. از شما می‌پرسیم این آب به چه وسیله گرم شد جواب می‌دهید به وسیله آتش یا می‌پرسیم آب‌ها به چه وسیله یخ بست جواب می‌دهید به عامل برودت. باز می‌پرسیم آتش از کجا پیدا شد؟ برودت از کجا آمد و آب را چه کسی آفرید؟ جواب می‌دهید اراده خدا. پس اراده خدا حاکم بر طبیعت است. آتش را مهار می‌کند سرما و گرما را مسخر می‌کند. یک دکتر که مرضی را معالجه می‌کند با استعمال دوا داروها سال و ماهی طول می‌کشد. ولیکن یک اعجازگر صاحب اراده مانند اراده حضرت عیسی یا پیغمبران دیگر با یک نگاه سرطان را از بین می‌برند و مرض‌های مزمن را معالجه می‌کنند. همین صنعت طب را که نمونه‌هایی از آن در جامعه قابل رؤیت است، در نظر بگیرید. گاهی یک مرض با معالجه برطرف می‌شود و گاهی با اراده یک اعجازگر شفابخش. صنایع خدا به همین کیفیت است. گاهی طبیعی از طریق عوامل طبیعت و گاهی ارادی و آنی بدون استفاده از عوامل طبیعت. زندگی دنیایی از طریق همین علت و معلول‌ها و عامل و معمول‌های طبیعی پیدا می‌شود، چون هدف خداوند متعال آموزش بشر است. او می‌خواهد با این سازندگی‌ها انسان‌ها را در جریان طبیعت قرار دهد و به آنها بیاموزد ولیکن زندگی آخرتی که انسان‌ها پیشرفته و دنیا دیده و طبیعت شناس هستند، آن زندگی آخرتی و صنایع آخرتی آنی و فوری بدون استفاده از عوامل طبیعت ظاهر می‌گردد.

انسان آخرتی صاحب اراده آنی کن فیکونی خداوند متعال است. به محض این که بخواهد می‌شود بدون نفت و بنزین حرارت ایجاد می‌کند یا برودت می‌سازد، یا بدون نیروی برق از مسیر کارخانه تولید برق، روشنایی می‌سازد. روز روشن تاریکی به وجود می‌آورد و شب تاریک روشنایی. صنایع آخرتی همه جا ارادی از طریق حاکمیت انسان بر طبیعت پیدا می‌شود. نه مدت زمان لازم دارد که به تدریج ساخته شود نه هم عوامل طبیعی مانند آب و باران و سرما و گرما. یک انسان بهشتی هرجا می‌رود بهشت است و یک انسان جهنمی اگر در باغ سبز و خرمی بنشیند جهنم است. پس زندگی آخرتی با اراده انسان و اراده خداوند متعال آن چه بخواهند فوری و آنی برای آنها حاضر است، نظیر معجزاتی که در تاریخ واقع شده است. در این آیات عاقبتِ زندگی کفار را برای آنها و برای مردم روشن می‌سازد، گرچه این روشنایی و راهنمایی مخصوص اهل ایمان است. کفار و منافقین از این هدایت‌ها و روشن‌گری‌ها استفاده نمی‌کنند.

بزرگ‌ترین مصیبتی که متوجه آنها شده است پرده تاریک دنیا پرستی و مادیت است که دل آنها و فکر آنها را در تاریکی خالص قرار داده و روزنه‌ای از فضای عقل و دانش برای آنها باقی نمانده تا بتوانند حقیقت را درک کنند. این همه خداوند در آیات قرآن هشدار می‌دهد که مسیر حرکت شما و تولیدات شما در خط کفر و گناه عاقبت این نیروهای آتش است که آن را می‌سازید و یک دیگر را با آن می‌سوزانید و این سوزانندگی‌ها و سوزش‌ها و حرارت‌ها و زخم و جراحت‌ها در وجود شما تا ابد باقی می‌ماند و راه علاجی برای شما باقی نمی‌ماند. به چشم خودشان می‌بینند چه آتش‌ها و اسلحه‌های خطرناکی تولید نموده‌اند که همین زندگی دنیا را به نابودی می‌کشاند چه برسد به زندگی آخرت آنها، با همه اینها آن قدر فکرشان تاریک است که عامل اصلی پیدایش این حرارت‌ها و آتش‌ها که کفر و گناه است را نمی‌دانند و نمی‌شناسند. خداوند در این آیات به کفار می‌گوید که خط کفر و گناه خط تولید جنگ و ظلم و ستم و تخریب زندگی و عاقبت مبتلا شدن به آتش‌های هسته‌ای خطرناکی است که دنیای شما را نابود و همین عذاب‌ها برای آخرت شما می‌ماند. همان طور که در دنیا مبدأ تولید این همه جنگ‌ها و ظلم و ستم‌ها و آتش‌ها و حرارت‌ها بوده اید، در زندگی آخرت هم مرجع تمامی عذاب‌ها و بلاها خواهید بود و در آن جا قدرت دفاع ندارید که بتوانید عذاب‌ها را از خود دور کنید.

آخرت مانند دنیا نیست که امکانات زندگی و طبیعت بین کافر و مؤمن مشترک باشد، هرکدام بتوانند استفاده کنند. آخرت حکومت خدا و اولیای خدا است که سرمایه استفاده از آن حکومت فضیلت و انسانیت است. انسان‌هایی که مبدأ خیر و برکت و انسانیت بوده‌اند و ضد فتنه‌ها و شر و بلاها، در آن زندگی موفقند و انسان‌هایی که مبدأ فتنه و فساد بوده‌اند این همه حرارت و جنگ و آتش به وجود آورده و به جان مردم انداخته‌اند، تمامی این عذاب‌ها و بلاها و نحوست‌ها و آتش‌ها به خودشان برمی‌گردد و دیگر راه علاجی در اختیار آنها نیست مگر خط ایمان و تقوا که آن خط را هم در وجود خودشان کور کرده تاریکی به وجود آورده‌اند، همان طور که متولدین در فضای تاریک تا ابد در تاریکی هستند مگر این که کسی زندگی آنها را روشن کند، کفار هم که با این فکر تاریک و قلب تاریک از دنیا می‌روند تا ابد در آن تاریکی می‌مانند و دیگر کسی نیست آنها را هدایت کند و یا اگر هدایت کرد بتوانند از هدایت او استفاده کنند. لذا در این آیه شریفه خداوند به دو نوع عذاب، کفار را تهدید می‌کند، عذابی که خود برای خود می‌سازند نه این که خدا برای آنها بسازد. یکی پاره‌های آتش مانند موشک‌های هسته‌ای قاره پیما و دیگر نحوست‌ها که در افکار مردم مطرود و ملعون واقع می‌شوند و همه کس در خط انتقام از آنها قرار می‌گیرند و در آخر آیه هم می‌فرماید: **فلا تنتصران**. یعنی این آتش جهانی که شما را محاصره کرد قابل علاج نیست زیرا رابطه با خدا ندارید که خداوند این آتش جهانی را برای شما خاموش کند و زندگی برای شما دایر کند. اسباب و وسایل طبیعی هم از اختیار آنها خارج می‌شود و قدرت علاجی برای آنها باقی نمی‌ماند. پس در حقیقت خداوند در این آیه شریفه کفار را و ظالم‌ها را به سه نوع عذاب تهدید می‌کند که این هر سه نتیجه اعمال و افکار آنهاست. یکی این که زندگی خود را در محاصره آتش‌ها قرار می‌دهند و عاقبت با این جنگ‌های هسته ای، زندگی خود و دیگران را نابود می‌کنند. عذاب دوم این است که نحوست به بار می‌آورند. یعنی منفور و مطرود همه امت‌ها می‌شوند. از نظر اجتماعی وضعیتی برای خود می‌سازند که بشریت آنها را لعنت و نفرین می‌کند. هم بدان بدتران از خود را لعنت می‌کنند و هم نیکان، بدان و بدتران را نفرین و لعنت می‌کنند. و عذاب سوم از دست دادن لطف خداوند متعال است که نمی‌توانند از او خواهشی بکنند یا از شفاعت نیکان به اذن خدا استفاده کنند. پس انسان‌های کافر و ظالم عاقبت بعد از جنگ‌های هسته‌ای و ظهور زندگی آخرت، با قیام امام زمان(عج) ملعون و مطرود نیکان و بدان قرار می‌گیرند. وضعیت آنها در زندگی آخرت طوری است که از دیدن انسان‌های بد و خوب و یا حشر با انسان‌های بد و خوب وحشت دارند. هر کافر و ظالمی در زندگی آخرت وضعیتی پیدا می‌کند که اگر با انسانی مؤمن باشد یا کافر، رو به رو شود مانند این است که با گرگ و پلنگی رو به رو شده، ظالم‌ها از ظالم‌ها وحشت دارند و از عادل‌ها هم وحشت دارند. مثلا یک پدر و پسر به نام یزید و معاویه در یک جا حبسند، کنار یک دیگر هستند ولیکن معاویه از عذاب‌هایی که در وجودش ذخیره می‌شود رنج می‌کشد و ناراحت است، از یزید هم که با او محشور است رنج می‌برد و ناراحت است. معاویه دو برابر یزید عذاب دارد یکی رنج و عذابی که از یزید به او می‌رسد یکی هم رنج و عذابی که با خودش به آخرت برده است. همین طور هریک از جهنمی‌ها معذب به دو نوع عذابند. نوع اول عذابی که با کفر و گناه خود به وجود آورده‌اند و به آن مبتلا شده‌اند. نوع دوم عذابی که از مردم به آنها می‌رسد زیرا کسانی که به وسیله آنها گمراه شده و به جهنم افتاده‌اند به میزانی که خودشان عذاب می‌کشند رؤسای خود را هم عذاب می‌کنند که چرا در دنیا با تبلیغات و حیله‌گری‌ها مردم را گمراه کرده‌اند پس کافر و ظالم عاقبت در نظر کل بشر منفور و منحوس شناخته می‌شود. نحوست‌ها که نتیجه کفر و گناه است به خود آنها برمی‌گردد، منفور و مطرود تمامی افراد بشر از نیکان و بدان واقع می‌شوند. در میان مردم بد باشند یا خوب به صورت حیوان درنده‌ای شناخته می‌شوند. همان طور که اگر گرگی یا پلنگی وارد شهری شود تمامی اهل شهر او را محاصره می‌کنند و می‌کشند، وضع کفار و ظالم‌ها هم در زندگی آخرت به همین کیفیت است. اگر کافری بتواند چاهی بکند و خود را در میان چاه پنهان کند خیلی شانس می‌آورد. زیرا از رنج و عذابی که مردم به او می‌رسانند راحت می‌شود و عذاب خودش در خودش باقی می‌ماند.لذا در آخر آیه خدا می‌فرماید: **فلا تنتصران**. یعنی در آخرت نمی‌توانند از خودشان برای خودشان کمک بگیرند. مریض نمی‌تواند به نفع خود کار کند. دکتری هم در آن جا نیست که مرض او را معالجه کند این سفره طبیعت و وسیله‌های دنیایی از اختیار آنها خارج می‌شود.

# انشقاق آسمان و تشبیهات عجیب قرآن. آیۀ 37

در آیه 37 راجع به انشقاق یا شکوفایی آسمان بحث می‌کند می‌فرماید: زمانی که آسمان شکوفا یا شکفته شود و از نظر ورود مانند روغن روان و آسان گردد... یعنی در یک چنین وقتی زندگی آخرتی شما دایر می‌گردد. آیات قرآن همه جا آخرین نتیجه فعالیت کافر و مؤمن را یا کفر و ایمان را توضیح می‌دهد. اهل عالم گرچه از نظر نژاد و مذهب مختلف هستند، به چندین هزار یا چندین میلیون گروه تقسیم شده‌اند ولیکن از نظر فکر و عمل دو گروه و دو ملت بیشتر نیستند. یعنی حرکات و فعالیت‌های اهل عالم یا در مسیر کفر و گناه است و یا در مسیر ایمان و تقوا.

آن قسمت از اهل عالم که ایمان و اعتقاد به خداوند متعال دارند و هم چنین عقیده به زندگی آخرت و عمل صالح دارند، در فکر خود به سه علم مجهزند و زندگی خود را بر مدار آن سه علم تنظیم می‌کنند: اول، علم و عقیده به خدا. می‌دانند که خالق آنها خداست مقدراتشان در دنیا وآخرت به دست خداست. آن جا که می‌خواهند به بندگان خدا ستم کنند یا گناه دیگری مرتکب شوند، خداوند را به حساب می‌آورند. از خوف خدا ظلم نمی‌کنند و گناهانی که از نوع ظلم و خیانت است مرتکب نمی‌شوند. خداوند به دین و شناسنامه آنها کاری ندارد که چه دینی و مذهبی دارند بلکه به اخلاق و عمل آنها توجه دارد که آیا خوبند و خدمت گزار به مردمند یا بد و خیانت کار به مردم هستند.

صفت دوم آنها این است که به آخرت و عاقبت عقیده دارند. می‌دانند که ظلم و گناه بد است و عاقبت ندارد و احسان و خدمت عاقبت خوبی دارد یعنی به آخرین نتیجه اعمال بد و خوب عقیده دارند و می‌گویند اگر بد کردیم سرنوشت ما بد می‌شود و اگر خوب بودیم و به بندگان خدا احسان کردیم سرنوشت ما خوب می‌شود.

صفت سوم این دسته از آدم‌ها یعنی آدم‌های خوب این است که عمل آنها از نوع عمل صالح است همه جا کارهای مفید انجام می‌دهند کارهایی که نافع به حال خود و دیگران است نه اعمالی که مضر به خود و دیگران است یک چنین اعمال نافعی را عمل صالح می‌نامند.

خداوند سه شرط را در قرآن مطرح فرموده و وعده داده است که کسانی که این سه شرط را در زندگی خود رعایت می‌کنند اهل بهشت‌اند: اول این که معتقد به خدا باشند. دوم معتقد به آخرت که همان عاقبت کار و آخر کار است یعنی عقیده به سرنوشت، که اگر نیکوکار باشند سرنوشت خوب و اگر بد کار باشند سرنوشت بدی دارند و سوم این که اعمالشان نافع به حال خود و مردم باشد.این دستۀ اول از اهل عالم. گروه دوم کسانی هستند که این سه شرط را رعایت نمی‌کنند، خدا را و آخرت را به حساب نمی‌آورند، می‌گویند: خدایی نیست و آخرتی وجود ندارد و در عمل رعایت نمی‌کنند که نافع به حال مردم باشد. در ظلم و ستم به خود و بندگان خدا بی بند و بارند. خیانت می‌کنند آدم می‌کشند و زندگی بندگان خدا را غارت می‌کنند.

تمام اهل عالم و تمامی انسان‌ها همین دو گروهند یعنی دو ملت مؤمن و کافر. مؤمنین و نیکان همه جا نهال نیکی می‌کارند و می‌پرورانند کافران هم همه جا نهال ظلم و ستم و کفر و گناه می‌کارند و می‌پرورانند. پس ما در تفسیر این آیه شریفه این دو گروه کفر و ایمان را در مسیر اعمالشان و نتایج اعمالشان قرار می‌دهیم تا ببینیم و بدانیم آخرین نتیجه زندگی این دو گروه به کجا می‌رسد و چه سرنوشتی برای آنها معین می‌گردد.

یا به تعبیر دیگر خداوند گروه کافر را به نام شجره خبیثه تعریف می‌کند به نام درخت زقوم و گروه مؤمن را به نام درخت طیبه معرفی می‌کند یعنی درخت طوبی. آخرین ثمره از درخت زقوم آتش‌های ظلم و ستم است و آخرین آتشی است که زندگی بشریت را فلج کرده دنیا و مردم دنیا را به نابودی می کشاند. و آخرین ثمرۀ نیکان و نیکی ها علم و عدالت و ایمان و تقوا و پیدایش حکومت الهی می‌باشد تا در شعاع آن حکومت زندگی بهشتی دایر گردد.

خداوند در این آیه شریفه از شکوفایی افکار مردم با ایمان بحث می‌کند و ثابت می‌دارد که چگونه علم و عقیده اهل ایمان و افکار آنها شکوفا می‌شود که مسئله ولایت و حکومت الهی در نظر آنها مانند آب روان حل می‌گردد. ورودشان به حوزه ولایت مانند نفوذ و ورود مایعات در داخل خاک یا چیزهای دیگر است. کلمات انشقاق و امثال آن در کتاب مقدس الهی در موارد زیادی استعمال شده است. یک جا خداوند متعال می‌فرماید: **اقتربت الساعه و انشق القمر**... یعنی ساعت قیامت نزدیک شد و ماه شکافته یا شکفته گردید و جای دیگر می‌فرماید: **اذا السماء انشقت و اذنت لربها و حقت**... یعنی زمانی که این آسمان شکافته یا شکوفا شود و به صاحب و مالک خود اجازه ورود بدهد و حقایقش روشن و ثابت گردد. در آیه دیگر سوره فرقان می‌فرماید: **و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائکه تنزیلا...** روزی که آسمان به وسیله ابرها شکفته یا شکافته شود و فرشتگان از این شکاف‌ها به طرف زمین نازل شوند نازل شدن عجیبی. در این جا است که بسیاری از آیات قرآن اگر به همین معنای لغوی ظاهری ترجمه شود مفهوم و مصداق درستی پیدا نمی‌کند و جنبه‌های علمی ندارد مگر به آن کیفیتی تفسیر و ترجمه شود که ائمه اطهار (ع) برای ما تفسیر کرده‌اند. از جمله آیاتی که ظاهر و باطن دارد همین آیات است که خداوند از انشقاق آسمان و اجازه ورود به پروردگار آسمان خبر می‌دهد. لذا گفته‌اند قرآن تفسیر و تأویل دارد. تفسیر قرآن معانی ظاهر است که از کلمات شناخته می‌شود و مربوط به طبیعت است. آسمان یعنی فضای بالای سر، ماه و خورشید هم یعنی ماه و خورشید کوه و دریا یعنی کوه و دریای کره زمین، و معنای دوم آیات مربوط به انسان‌ها و جامعه انسانی می‌شود که آن را تأویل می‌نامند.

# تفسیر معنای اول طبیعت، تأویل معنای دوم در جامعه انسانی:

مثلا حضرت یوسف در خواب دید که ستاره‌ها او را سجده می‌کنند. این خواب اگر به ظاهر تفسیر شود معنا ندارد. چگونه ستاره‌های آسمان که عوالم بزرگی هستند از آسمان به زمین می‌آیند و حضرت یوسف را سجده می‌کنند. وقتی خواب را برای پدرش نقل کرد پدرش خواب او را تعبیر کرد، یعنی معنای دوم ستاره‌ها را به پسرش یوسف خبر داد. به یوسف گفت: تو به قدرت و سلطنت می‌رسی و انسان‌ها یا برادران تو، تو را سجده می‌کنند و تسلیم قدرت تو می‌شوند. دانست که یوسف آینده روشنی دارد و به قدرت و سلطنت می‌رسد. آیات قرآن هم به همین کیفیت است. خدا که می‌فرماید درختان و ستارگان او را سجده می‌کنند معنایش همین نیست که این ستاره‌ها و درختان سجده می‌کنند. آنها سجده را نمی‌فهمند. معنایش این است که خانواده‌های علم و دانش که شجره طیبه هستند و ستارگان هدایت که علما و دانشمندان هستند خدا را سجده می‌کنند. بسیاری از آیات قرآن در معنای دوم علمیت پیدا می‌کند. معنای اول خیلی ساده و روشن است همه کس می‌فهمند ولیکن معنای دوم که انسان‌ها باشند برای عموم مردم روشن نیست. خداوند می‌گوید قسم به این خورشید نورانی. امام می‌فرماید معنایش چهره نورانی رسول خداست. چهره رسول خدا به علم روشن است نه به نور. خورشیدی است که در افکار مردم طلوع می‌کند و مردم را به علم و دانش می‌رساند و راه‌های زندگی را روشن می‌کند، و خورشید دیگری در آسمان طلوع می‌کند کوچه و خیابان را روشن می‌کند. خورشیدی که افکار مردم را روشن می‌کند و راه و رسم زندگی به آنها می‌آموزد خیلی روشن‌تر و نورانی‌تر است از خورشیدی است که فضا را روشن می‌کند. پس معنای اول قرآن خیلی ساده است و همه کس می‌فهمند و اما معنای دوم بسیار عمیق و عجیب است که فقط به کمک خدا قابل درک است. خداوند به انسان نورانیت ایمان و روح تقوی می‌دهد با این روح تقوی و نور ایمان انسان‌ها می‌توانند معانی دوم قرآن را پیدا کنند.

آیاتی که مربوط به قیامت است و خداوند در آن آیات از حوادث قیامت خبر می‌دهد، مانند آیه‌ای که می‌گوید: آسمان‌ها باز شود و ستارگان پراکنده شوند. یا سوره دیگر که می‌فرماید: خورشید دو مرتبه طلوع کند و ستاره‌ها تاریک شوند، این آیات از حوادث قیامت خبر می‌دهد و علایم قیامت را ذکر می‌کند. این آیات مربوط به طبیعت نیست. معنایش این نیست که این خورشید طلوع کند و ستاره‌ها تیره شوند. این خورشید هر روز طلوع می‌کند و ستاره‌ها تیره می‌شوند؛ کسی نمی‌تواند آنها را ببیند. آیات مربوط به قیامت در جامعه انسان‌ها و زندگی انسان‌ها ترجمه و تفسیر می‌شود و به طبیعت مربوط نیست. خداوند می‌فرماید: قیامت روزی است که معانی دوم قرآن ظاهرگردد. درباره قیامت می‌فرماید: **یوم یاتی تأویله...** یعنی روزی که معانی دوم آیات قرآن شناخته شود. معانی دوم انسان‌ها هستند. بعضی انسان‌ها به جای آسمانند و بعضی به جای زمین و بعضی مانند ستاره‌ها هستند و بعضی مانند ماه و خورشید. این آیات انشقاق آسمان هم که از علایم قیامت می‌گوید مربوط به انسان‌ها و زندگی آنها می‌باشد. یعنی انسان‌هایی که در جامعه به جای ماه و خورشید و یا به جای آسمان و زمین هستند. پس در این جا آسمانی که بر روی مردم بسته است و در آینده باز می‌شود؛ آن چنان ساده و روان مانند ماهی در میان دریا و یا مانند روغن روان، آن آسمان بسته افکار مردم است و این افکار بسته در دایره ولایت و در مکتب اسلام باز می‌شود. تنها مکتبی که نادان‌ها و جاهلان را به علم و دانش می‌رساند و درهای بسته زندگی را به روی مردم باز می‌کند، حق و باطل را به تمامی مردم تعلیم می‌دهد، کافر و مؤمن را به همه کس معرفی می‌کند، حکومت‌های جابر و ظالم را و یا عالم و عادل را به همه کس می‌شناساند و مردم را از حاکمیت جهل و نادانی آزاد نموده به دایره حاکمیت عقل و تمدن می‌برد آن تنها مکتب، مکتب اسلام و قرآن به رهبری امام معصوم است. آنها هستند که درهای علم و حکمت و تمدن و سعادت را بر روی مردم باز کرده و مردم را به حقایق و دقایق آشنا نموده‌اند. پس آیه: **اذا السماءانشقت و یا آیه: اذا انشقت السماء** تفسیر به افکار مردم می‌شود.

افکار جاهلانه مردم به ولّی واقعی مردم که امام زمان(ع) است اجازه نمی‌دهد که وارد حوزه زندگی آنها شود و آنها را به اسرار سعادت رهبری نماید. اگر زندگی بشریت را و افکار مردم را به خانه‌ای تشبیه کنیم و یا به شهری تشبیه کنیم که دور آن شهر حصار است و درهای شهر بسته است امام زمان (عج) خارج از این شهر است نمی‌تواند وارد شهر بشود زیرا دیوارها خیلی بلند ودرها بسته است. مجبور است در خارج حوزه افکار مردم و خارج زندگی مردم باشد تا روزی که عقل و دانش بالا برود و مردم در مسیر تکامل و از مسیر برخوردها و حوادث و برخوردهای حق و باطل با یک دیگر اولیای خدا را چنان که هستند و نجات بخش آنها هستند به زندگی خود راه دهند و درهای بسته زندگی را بر روی آنها باز کنند و به آنها اجازه حکومت و حاکمیت بدهند تا آنها بعد از ورود به زندگی مردم و فتح کره زمین انسان‌ها را به سعادت و خوش بختی برسانند. زندگی دنیایی توأم با مرگ و مرض را خاتمه دهند و زندگی آخرتی توأم با حیات و سعادت را بر روی مردم باز کنند. پس کلمه **(رب)** که در آیه: **اذا السماء انشقت** به کار رفته، امام زمان علیه السلام است نه خداوند متعال. هرگز در عالم دری بر روی خدا بسته نمی‌شود تا دیگری بیاید و باز کند. خدا محیط و مسلط است بلکه این (**رب الارض**) که خداوند درآیه دیگری تعریف می‌کند می‌گوید: **و اشرقت الارض بنورربها**. امام زمان (عج) است که ما انسان‌ها در اثر جهل و نادانی، خودرأیی و خودخواهی درهای زندگی خود را به روی آن حضرت بسته‌ایم و به آن حضرت اجازه ورود نمی‌دهیم.

مدت‌ها بایستی بگذرد تا ما انسان‌ها در مسیر برخوردهای حق و باطل به یکدیگر و حدوث حوادث مانند جنگ‌ها و قتل و کشتارها فکرمان باز شود و بشناسیم کسانی را که می‌توانند عدل جهانی را به وجود آورند و درهای خیر و سعادت را بر روی ما باز کنند و بعد از این شناسایی اجازه ظهور و ورود به رب الارض که امام زمان (ع) است به زندگی خود بدهیم. آن بزرگوار وارد شود رنج و بلاها و مصیبت‌ها و مرگ و مرض‌ها را از جامعه انسانی برطرف نماید. در آن زمان معنای کامل آیات( **اذا السماء انشقت و اذنت لربها**) و یا معنای آیه**( اذا انشقت السماء** ) در این سوره مشخص و معین می‌شود. پس انسان‌ها هرچه بهتر و بیشتر بکوشند تا اباطیل و خودخواهی‌ها و خودرأیی‌ها را از فکر خود خارج نمایند و درهای بسته زندگی را بر روی آن حضرت باز کنند تا بیاید و دنیا را پر از عدل و داد کند.

# محاکمه و عفو در آخرت. آیات 39 و 40

دنباله این آیه شریفه خدا می‌فرماید: **فیومئذ لایسئل عن ذنبه انس و لا جان...** و در آیه بعد می‌فرماید: **یعرف المجرمون بسیماهم...** این آیه شریفه در ارتباط با آیات دیگر تفسیرهای مختلف و متنوعی پیدا می‌کند زیرا خداوند در این آیه از گناه گناه کاران رفع مسئولیت می‌کند یعنی از گناه جن و انس سؤآلی نمی‌شود، آنها را بازجویی نمی‌کند و کسی به آنها پرخاش نمی‌کند که چرا دروغ گفتی ؟ چرا دزدی کردی؟ و یا چرا بنده خدایی را به قتل رساندی؟ یک عالم یهودی از مولا امیرالمؤمنین (ع) دو آیه از آیات قرآن را سؤآل می‌کند و می‌گوید: یا ابا الحسن این دو آیه با یکدیگر نمی‌خواند و دو معنای متناقض دارد که یکدیگر را نفی می‌کند. یکی آیه: **و قفوهم انهم مسئولون...** یکی هم این آیه: **لایسئل عن ذنبه...** در آن آیه می‌گوید مجرمین و گناه کاران را توقیف کنید تا بازجویی شوند که چرا مرتکب گناه شدند و در این آیه می‌گوید هیچ کس از گناهش بازجویی نمی‌شود! پس دو آیه مانند مثبت و منفی یکدیگر را باطل می‌کنند.

حضرت فرمودند: این دو آیه مربوط به دو موقف در قیامت است. یکی موقف حساب و دیگری هم موقف عفو. ابتدا خداوند تمامی مردم را به دایره حساب می‌کشد و برای آنها ثابت می‌کند که این مصیبت‌ها و بلاها و گرفتاری و عذاب‌ها و جهنم‌ها را خودتان برای خودتان ساخته‌اید. آن چه خیر بوده خدا برای شما ساخته است و آن چه شر و بلا بوده خودتان برای خودتان ساخته اید. پس برای این که مردم بدانند عذاب‌ها و بلاها و مصیبت‌ها را در دنیا و آخرت خودشان به وجود آورده‌اند لازم است خداوند دلایل گناه و معصیت را از آنها بپرسد تا ثابت شود که روی جهل و نادانی این همه برای خود عذاب و مصیبت به وجود آورده‌اند. وقتی به گناهشان واقف شدند اکثریت گناه کاران که در اسارت جهل بوده یا در اسارت ابر قدرت‌ها بوده و وادار به گناه و معصیت شده‌اند از خداوند متعال تقاضای عفو و بخشش دارند. خدا از این اکثریت مردم جاهل و نادان که در اسارت ظالمان و حاکمان ظالم بوده‌اند می‌گذرد و آنها را عفو می‌کند. درست مانند دولتی که جنایتکاران درجه اول را ابتدا به محاکمه می‌کشد و بعد که معلوم می‌شود. وادار به این کار شده‌اند و مجبور و محتاج بوده‌اند از آنها می‌گذرد پس آن آیه( **قفوهم** ) مربوط به روز حساب است که ابتدای ورود به قیامت باشد و این آیه( **لا یسئل** )مربوط به عفو است که خداوند اکثریت گناه کاران را که مستضعف بوده‌اند می‌بخشد.

و امّا تفسیر دیگر: شاید مضمون آیه 41 این باشد که خداوند می‌فرماید: بدکاران به قیافه بدکاری خود شناخته می‌شوند. بدکاری آنها و ظلم و جنایت آنها از قیافه آنها واضح و نمودار می‌شود احتیاج به این نیست که محکمه و محاکمه‌ای به وجود آورند و آنها را به محکمه بکشانند، دلائل جرم و جنایت را به رُخ آنها بکشند. انسان‌ها در زندگی آخرت به آن حقیقت و واقعیتی که دارند نمودار می‌شوند. ظاهرشان از باطنشان و باطنشان از ظاهرشان شناخته می‌شود. مانند دنیا نیست که بدی‌های خود را در دل خود پنهان دارند و خوبی‌های خود را برابر مردم آشکار کنند و یا اهل آخرت مانند اهل دنیا نیستند که ظواهر فریبنده آنها را گول بزند و از باطن مردم غافل شوند. در عالم آخرت به همان کیفیت که ظاهر انسان معلوم است باطن آنها هم به همان کیفیت در نظر مردم معلوم است. قیافه کافر و مؤمن در عالم آخرت مانند قیافه سفیدپوستان و سیاه پوستان است. هرکس آنها را ببیند می‌داند که این سیاه است و آن دیگری سفید. قیافه مؤمنین در عالم قیامت نورانی است مجهز به نورانیت و زیبایی و علم و دانش هستند حوادث قیامت در وجود آنها تأثیر نمی‌کند. در میان آتش مانند ابراهیم هستند و در دریا مانند خضر و الیاسند. و امّا انسان‌های کافر با چهره سیاه و تاریک که همان عوارض کفر و گناه باشد ظاهر می‌شوند. کفر و گناهشان در برابر همه کس آشکار می‌گردد. احتیاج به این مسئله نیست که قاضی قضاوت کند فلانی کافر و فلانی مؤمن است. مانند دزدی که او را در حال دزدی دستگیر می‌کنند. صاحب خانه حرکت می‌کند می‌بیند دزدی به خانه او آمده و مالش را دزدیده است دزد را در حال دزدی می‌گیرد. در آن جا دزد نمی‌تواند منکر شود که من دزد نیستم و به دزدی نیامده‌ام. صاحب خانه می‌گوید اگر دزد نیستی چرا نصف شب بدون اطلاع از بالای دیوار و پشت بام به خانه آمده ای. در این حال احتیاج به محاکمه و سؤآل و جواب نیست که دزد منکر دزدی خود شود و به صاحب خانه بگوید بایستی شاهد بیاوری یا مدرکی بیاوری که مرا به دزدی متهم کنی. بدکاران روز قیامت با قیافه بدکاری ظاهر می‌شوند و نیکوکاران با قیافه نورانی و نیکوکاری ظاهر می‌شوند پس احتیاج به سؤآل و جواب نیست.

خداوند متعال در آیه 39 می‌فرماید: هیچ کس از گناه و معصیتش باز پرسی نمی‌شود و در آیه 41 دلیل عدم سؤآل را یادآوری می‌کند می‌فرماید: بدکاران به قیافه و سیمای بدکاری شناخته می‌شوند پس به همان دلیل قیافه تاریک و سیاهِ بدکاری با فعالیت و هدف خود قهرا به سوی جهنم می‌روند. همان طوری که خودشان کافر و گناه کار بوده‌اند خودشان جهنم را می‌سازند و وارد جهنمی که ساخته‌اند می‌شوند.

نواصی جمع ناصیه به معنای پیشانی انسان است ولیکن در عرفان و حکمت به معنای هدف انسان است. هدف هر انسانی بر آن انسان حاکمیت دارد. کسی که هدفش دزدی و خیانت است در راه دزدی و خیانت فعالیت می‌کند و کسی که هدفش خدمت به مردم است در راه خدمت فعالیت می‌کند. پس هدف خیانت، انسان‌ها را به هدف خیانت می‌کشاند که جهنم است و هدف خدمت هم انسان‌ها را به عاقبت خدمت می‌کشاند که بهشت است که خداوند می‌فرماید: با نواصی و قدم‌ها به سوی جهنم کشیده می‌شوند. یعنی از مسیر هدف بدی که دارند با پای خود به جهنم کشیده می‌شوند نه این که کسی آنها را به جهنم ببرد و بگوید سزای تو جهنم است.

یکی از مسائلی که باید بدانیم این است که زندگی بهشت و جهنم محصول عمل انسان است که خودرا جهنمی نموده و برای خود جهنم می‌سازد و به اراده خود به جهنم می‌رود و همین انسان است که خود را از نظر فکری و روانی بهشتی ساخته و با این ایمان و فکر صحیح و عمل صالح وارد زندگی بهشت می‌شود. انسان مانند درخت است که می‌روید، قد می‌کشد، بالا می‌رود و ثمرات این درخت صفات بد و خوبی است که پیدا می‌کند و براساس این صفات بد و خوب برای خود زندگی خوب و یا زندگی بد میسازد. فکر و عمل سازنده انسان است. خداوند متعال یک مرتبه ما را در رحم مادر می‌سازد و خلق می‌کند و به تمام وسایلی که می‌توانیم انسان خوبی و یا انسان بدی باشیم، ما را مجهز می‌کند. مغز قدرت مند و قلب شنوا و دانایی به ما می‌دهد، چشم بینا و دست توانا. بعد از این که انسان متولد شده وارد خط زندگی می‌گردد به تمام وسایلی که بتواند خود را خوشبخت یا بدبخت کند مجهز است و در این زندگی دنیا دو مرتبه از مسیر علم و عمل شناخته می‌شود. کفار با فکر تاریک خود و اعمال جنایت کارانه خود جانی و جنایت کار ساخته می‌شوند و از نظر فکری و روانی در وضعیتی قرار می‌گیرند که به جز کفر و گناه و ظلم و ستم و استثمار انسان‌ها به چیزی نمی‌اندیشند. تمام عمر در راه کفر و گناه و ظلم و ستم و سیاست‌های مخرب و نابود کننده فعالیت می‌کنند و برای رسیدن به مقصد که تسلط کامل بر انسان‌ها و به اسارت کشیدن آنها می‌باشد فعالیت می‌کنند. نتیجه این فعالیت‌های جنایت کارانه این است که در آینده جرثومه کفر و فساد می‌شوند. از آنها با کلمات جانی بالفطره و مبدأ شر و فساد تعبیر می‌شود. می‌گویند فلانی جانی بالفطره است یعنی جوری ساخته شده که بدون جرم و جنایت و قتل وکشتار و ظلم و ستم نمی‌تواند زندگی کند. همین انسانی که جانی بالفطره است در دوران کودکی وحشت داشت و ناراحت بود از این که حیوانی یا انسانی را اذیت کند اما بعد از آن که در اثر تعلیمات و تبلیغات غلط وارد خیانت و جرم و جنایت شد و مدتی به این کار مشغول بود در آینده از نظر روانی یک چنان فکر تاریکی پیدا می‌کند که به جز جرم و جنایت و به اسارت کشیدن بندگان خدا چیزی نمی‌داند و نمی‌کند.

# جهنم در برابر چشم کفار به دست خودشان ساخته می شود. آیات 43 و 44

گروه کفار بدون این که یکدیگر را بشناسند و با یکدیگر بند و بستی داشته باشند در خط کفر و گناه فعالیت می‌کنند و برای ادامه ظلم و ستم و تسلط بر بندگان خداوند این همه اسلحه‌های خطرناک می‌سازند. همین طور وسایل آدم کشی‌ آنها در آینده خطرناک و خطرناک‌تر می‌شود تا در این راه به ساخت اسلحه‌های آتشین و مخصوصاً بمب‌های هسته‌ای که در قرآن( **آتش کبری** )شناخته می‌شود مسلح می‌شوند. اگر کسی به آنها بگوید این همه اسلحه‌های خطرناک را برای چه ساخته‌اید و می‌سازید جواب می‌دهند برای این که ملت‌ها را به بردگی و اسارت بکشیم و خود را بر آنها مسلط کنیم. وضعی به وجود آوریم که یا در اطاعت و استثمار ما باشند و یا این که کشته شوند. به همین کیفیت در راه کفر و گناه و ساخت و ساز اسلحه‌های آتشین فعالیت می‌کنند تا این که با این جنگ‌های هسته‌ای رو به رو می‌شوند و این بمب‌های هسته‌ای خطرناک را که بشریت را نابود می‌کند می‌سازند و با یک چنین آتش خطرناکی رو به رو می‌شوند. در این جاست که خدا در آیه 43 و 44 به زبان حال به آنها می‌گوید این جنگ‌های هسته‌ای همان آتش جهنم است که ما از ابتدای تاریخ به شما گفتیم و شما را از این آتش‌ها ترسانیدیم و شما گفته ما را تکذیب کردید. وقتی این آتش آماده و مهیا شد و منفجرکردند خداوند به آنها می‌فرماید: **هذه جهنم التی** **یکذب بها المجرمون...** این است همان جهنمی که جنایت کاران تکذیب می‌کردند و مسخره می‌نمودند که امروز با آن رو به رو شدند.

در آیه 44 در حالات و روابط کفار و جنایت کاران را با این اسلحه‌های آتشین تعریف می‌کند و می‌فرماید: **یطوفون بینها و بین حمیم آن**... کلمه( **آن** )همان آناتی است که واحد بسیار کوچک زمان است. همان طوری که مکان‌ها به اعداد کوچک و بزرگ تقسیم می‌شوند زمان‌ها هم به اعداد کوچک و بزرگ تقسیم می‌شوند زمان نامتناهی را( ابد )می‌گویند، زمان کوچک‌ترآن را( سرمد )و باز کوچک‌تر از آن را( دهر) می‌نامند و کوچک‌تر از دهر را( حین )و یا( عمر )و کوچک‌تر از آن را( قرن )می‌نامند و کوچک‌تر از آن را سال و ماه و روز و ساعت و دقیقه و ثانیه. ( ثانیه )کوچک‌ترین جزء زمان است که( آن )می‌نامند. ( آن ) یعنی ثانیه، که یک شصتم دقیقه است. خداوند می‌فرماید کفار عاقبت زندگی و آسایش خود را در یک ظرف زمانی قرار می‌دهند که به اندازه یک( آن )طولانی است. مانند کسی که مشرف به هلاکت است، بر سر کوه یا دره‌ای ایستاده که در یک آن سقوط می‌کند.

خداوند می‌فرماید وضع دنیا در آخر الزمان چنین می‌شود. از یک طرف نگاه می‌کنند به این اسلحه‌های هسته‌ای که خودشان را و بشریت را نابود می‌کند و از طرف دیگر نگاه می‌کنند به یک زندگی و حکومتی که بر پایه ظلم و زور بنا کرده‌ و قابل دوام نیست زیرا بزرگ‌ترین پایه کفار ظلم و زور است، همان طور که بزرگ‌ترین پایه قدرت اهل ایمان حق و عدالت است. کفار در زندگی خود یک اصل به نام تنازع بقا دارند که بر مدار آن اصل فعالیت می‌کنند، مؤمنین هم در زندگی خود اصلی به نام تعاون بقا دارند که بر مدار آن اصل فعالیت می‌کنند. اصل تعاون بقا در مقابل اصل تنازع بقا قرار گرفته است. تنازع به معنای این است که هر کس به سرمایه‌ای مجهز شد، با آن سرمایه، خواه علم و هنر باشد یا مال و ثروت و یا حکومت و ریاست، و برای حفظ آن سرمایه لازم است با کسانی که فاقد آن سرمایه هستند بجنگد. یعنی برای حفظ آن ثروت، فقیرها را فقیرتر کند و با ثروت آنها بجنگد و برای حفظ علم و هنر بی سوادان و بی هنران را بی سوادتر و بی هنرتر کند تا بتواند برآنها مسلط شود و برای حفظ مقام و ریاست با کسانی که فاقد مقام و ریاست هستند بجنگد آنها را ضعیف‌تر و ناتوان‌تر کند. پس تنازع بقا یعنی برای حفظ خود با دیگران جنگ و نزاع کن. جلوافتادگان، عقب‌افتادگان را عقب نگهدارند و اگر مزاحم ثروت و قدرت و ریاست آنها شدند آنها را به قتل برسانند. اما تعاون بقا ضد آن است که این قانون اسلام و قرآن است.

قرآن می‌گوید هرکس چه در مال و ثروت و چه در علم و هنر و یا مقام و ریاست جلو افتاد برگردد به عقب افتادگان کمک کند. غنی‌ها به فقیرها کمک کنند، علم و دانش و هنر خود را به آنها بیاموزند. رؤسا و حاکمان با ریاستی که دارند خود را در خدمت مردم قرار دهند نه در خیانت به مردم.

این تنازع بقا اصلی است که حاکم بر کفار و طبیعیون عالم است. آنها اجبار دارند این اصل را رعایت کنند تا بتوانند زندگی کنند. لذا در آخرالزمان کفار که مشاهده می‌کنند ملت‌ها بیدار شده‌ و آنها با اسلحه‌هائی مثل توپ و تانک و گلوله نمی‌توانند بر آنها غلبه کنند متوسل به بمب‌های هسته‌ای می‌شوند تا کشتار دسته جمعی راه بیاندازند. شهری و یا روستایی را به کلی نابود کنند، خبر ندارند که این بمب‌های هسته‌ای همان جهنم است که در حکومت عادلانه خداوند و امام زمام تمام این آتش‌ها و حرارت‌ها به خودشان برمی‌گردد و به آنها می‌گویند این همان جهنمی است که آن را دروغ می‌دانستی و مسخره می‌کردی.

در این آیه هم می‌فرماید: کفار در آخر الزمان در وضعی قرار می‌گیرند که فقط یک آن و یا یک ساعت با این خطر بزرگ که جهنم است فاصله دارند؛ مانند کسی که روی دیوار باریکی قرار گرفته، با کوچک‌ترین تکانی سقوط می‌کند. مانند سیم بازها که روی سیم راه می‌روند و فاصله آنها با مرگ یک ثانیه است. کفار با یک چنین اسلحۀ خطرناکی در وضعی قرار می‌گیرند که در این دقیقه یا دقیقه دیگر و در این ثانیه یا ثانیه دیگر متوسل به این جنگ خطرناک می‌شوند. این معنای آیه شریفه است که می‌فرماید: **یطوفون بینها و بین حمیم آن**... یعنی کفار بین جهنم و این آتش یک آن و یک ثانیه فاصله دارند.

کسی نگوید این تفسیرها تفسیر به رأی است و دلیلی از ائمه اطهار (ع) و یا پیغمبر اکرم (ص) برای این تفسیرها وارد نشده است زیرا جهنمی که خدا مردم را از آن می‌ترساند و همین طور بهشتی که خدا به مردم وعده می‌دهد در زندگی آخرت و بعد از مرگ است و این آتش هسته‌ای که شما تعریف می‌کنید آتش‌هایی است که در زندگی دنیا با اهل دنیا به وجود آمده و کار به آخرت ندارد. پس ما لازم است امثال این آیات را بخوانیم و به خاطر بسپاریم و چون ترجمه وتفسیر صریحی از ائمه اطهار (ع) نداریم از ترجمه و تفسیر آن خود داری کنیم و ساکت باشیم تا حدیثی یا روایتی پیدا کنیم که ائمه اطهار(ع) تفسیر کرده باشند. شما که امثال این آیات را به این جنگ‌های هسته‌ای جهانی تفسیر می‌کنید دلیلی از مفسرین اصلی قرآن یعنی ائمه اطهار(ع) ندارید!

در جواب آنها می‌گوییم اولاً قرآن مسیر زندگی انسان‌ها، فعالیت و حرکت آنها را در دنیا و آخرت برای مردم توضیح می‌دهد. عذاب خدا در دنیا و آخرت مصادیقی دارد که قابل رؤیت است. مثلا هر نوع عذابی که سر انسان می‌آید عذاب الهی است خواه در دنیا باشد و خواه در آخرت. مثلا کسی خانه دیگری را آتش می‌زند و یا انسان بی گناهی را می‌سوزاند مردم می‌گویند خانه او را تبدیل به جهنم کرد. گرچه جهنم اصلی و سوخته شدن واقعی در عالم آخرت است ولیکن آتش‌های دنیا و سوزانیدن مردم هم از نوع جهنم است. اینها جهنم کوچک دنیایی است و آن جهنم آخرت هم جهنم بزرگ است. پس آیاتی که عذاب آتش را تعریف می‌کند، هم به این آتش‌های دنیا که مردم را می‌سوزانند قابل تطبیق است و هم با آتش‌ها و عذاب‌های آخرت. خداوند همه جا پیدایش آتش را به کفار نسبت می‌دهد، می‌فرماید عذاب آتش را کفار می‌سازند و شعله ور می‌کنند و سایر عذاب‌ها را به همین کیفیت. مثلا می‌فرماید: **یصلون سعیرا...** یعنی روشن می‌کنند آتش جهنم را. و یا در آیات سورۀ ذاریات( آیۀ13 )می‌فرماید یوم الدین زمانی است که کفار فریفته آتش می‌شوند. ما هم به آنها می‌گوییم بچشید آتشی که فریفته آن شده اید. بدیهی است که انسان فریفته عذاب نمی‌شود، فریفته شدن‌ها به معنای اسیر شدن به چیزهایی است که جلوه ظاهری دارد ولیکن مصیبت واقعی است مانند انسانی که دزدی در نظرش جلوه می‌کند و می‌بیند چقدر خوب بدون زحمت می‌تواند مال کسی را بدزدد و دیگری خبردار نشود. پس این مال قابل سرقت برای دزد جلوه می‌کند و سارق فریفته مال مردم می‌شود، آن را می‌دزدد به عاقبت بد دزدی مبتلا می‌شود. آن جهنم معروف جلوه‌ای ندارد که انسان‌ها فریفته آن شوند آتشی که جلوه دارد و کفار را فریفته خود می‌کند و این همه سرمایه گذاری می‌کنند تا از نیروی آتش استفاده کنند این جنگ‌های آتشین دنیایی است. مشاهده می‌کنند که آتش خیلی قدرت و نیرو دارد. یک عامل بزرگ تخریب است. می‌توانند با یک بمب هسته‌ای یا مواد منفجره تی ان تی جمعیت زیادی را به آتش بکشند و یا مملکتی را نابود کنند. این همه سرمایه گذاری می‌کنند تا این اسلحه‌های آتشین را بسازند. پس اسلحه‌های آتشین و نیروی آتش کفار را فریفته خود می‌کند و کفار عاشق نیروهای آتشین می‌شوند و این همه سرمایه گذاری می‌کنند تا از این نیروها استفاده کنند. این آتش‌ها هم عذاب است و جهنم است؛ اگر جهنم بزرگ آخرتی نباشد جهنم کوچک دنیایی هست.

پس آیاتی که خداوند در آن آیات می‌فرماید: **یوم هم علی النار یفتنون...** آنها فریفتۀ آتش می شوند، قابل تطبیق به این ابرقدرت‌هایی است که تا این اندازه فریفته اسلحه‌های آتشین و موشک‌های قاره پیما شده‌ و عاقبت با این اسلحه‌ها جنگ خود را شروع می‌کنند. بنابر این تطبیق آیات جهنم به این جهنم‌های دنیایی خارج از برنامه تفسیر و تأویل قرآن نیست و اینها تفسیر به رأی نخواهد بود. این آتش‌های دنیایی هم شعبه‌ای از آتش‌های جهنم آخرت است و چقدر احادیث و روایات هم داریم، از آن جمله مولا امیر المؤمنین علی(ع) در سخنرانی عید فطر خود که دنیا را به میدان مسابقه تشبیه می‌کند می‌فرماید: عاقبت این میدان آتش است. یعنی انسان‌ها که با یک دیگر مسابقه دارند تا هر یک خود را قوی‌تر کند و مسلح به اسلحه‌های آتشن نماید، در این مسابقه تسلیحاتی آخرین سلاح آنها آتش است و همین آتش‌ها است که در دنیا روشن می‌کنند و برای آخرتشان ذخیره می‌شود.

# زندگی بهشتیان و دو معنائی بودن آن. آیۀ 46

در آیات 46 خداوند خبر می‌دهد که هر یک از بهشتیان دو بهشت دارند و در هر بهشتی دو نوع میوه و درخت، در هر بهشتی دو چشمه در جریان است، تا این که در آیه 53 می‌فرماید: هر نعمتی از نعمت‌های بهشت جفت در اختیار اهل بهشت قرار می‌گیرد.

منظور از جفت بودن نعمت‌ها چیست؟ نعمت‌های الهی اقسام مختلف دارد غذاها، میوه‌ها، لباس‌ها، خانه‌ها، آب و شربت‌ها، تمامی آن چه که از طریق حواس پنج گانه قابل استفاده است مانند مناظر زیبای گل‌ها و باغ‌ها و یا صداهای دل نشین آوازها و موسیقی‌ها و امثال آنها، نعمت‌هایی که از طریق حواس پنج گانه قابل استفاده است. نعمت‌هایی است که نمونه‌های آن را خداوند در دنیا به انسان‌ها داده و کامل آن را وعده می‌دهد که در عالم آخرت به آنها برسد. این نعمت‌ها که خوراک و پوشاک باشد و یا مناظر زیبای گل‌ها و میوه‌ها جفت و طاق ندارد که خدا می‌فرماید: از هر نعمتی جفت در اختیار اهل بهشت قرار می‌گیرد! می‌فرماید: چشمه‌های آخرت، جفت دو چشمه، باغ‌ها جفت، دو باغ، درخت‌ها جفت، دو نوع درخت. این جفت‌ها چه معنایی دارد؟ انسانی که داخل بهشت می‌شود یک چشمه داشته باشد یا دو چشمه، تشنگی پیدا نمی‌کند. یک باغ داشته باشد یا دو باغ گرسنگی پیدا نمی‌کند. هرکس داخل زندگی بهشتی شود، هرکه باشد تا بی نهایت ثروت و نعمت در اختیار خود دارد. کم نیست تا زیاد شود و زیاد نیست تا کم گردد. نعمت‌ها و ثروت‌های بهشت مانند نهر آب در جریان است. برای کسانی که کنار نهر آب هستند فرق ندارد یک نهر آب باشد یا دو نهر، تشنگی و گرسنگی نمی‌بینند تا بگوییم یک بهشتی که دو باغ دارد خیلی سیر می‌شود و آن بهشتی دیگر که یک باغ و یک چشمه دارد گرسنه می‌ماند، گرسنگی و تشنگی در بهشت وجود ندارد. پس این دو باغ چه معنایی دارد که خدا می‌فرماید: به نیکان و مؤمنین دو باغ و دو درخت و دو چشمه می‌دهم.

لازم است تمامی نعمت‌هایی که لذت بخش است بدانیم و بشماریم، بعدا معلوم گردد آیا همه کس از تمامی این نعمت‌ها بهره می‌برند یا این که بعضی نعمت‌ها اختصاصی می‌باشد و عمومیت ندارد. نعمت‌های قابل استفاده و لذت بخش چهار قسم‌اند که انسان‌ها طالب آنها هستند تا به هر قیمت که باشد به دست آورند.

قسم اول مادیات، لذت‌های مادی از طریق حواس پنج گانه خوراکی‌ها، بوییدنی‌ها شنیدنی‌ها و مناظر زیبای عالم.

قسم دوم، عشق و علاقه انسان‌ها به یکدیگر، رابطه دوستان با یکدیگر، زن و شوهرها با یکدیگر و زن و فرزندان همچنین. اگر در محلی زندگی می‌کنید که تمامی آنها شما را دوست دارند دوستانی وفادار و فداکارند، از حشر با آنها لذت می‌برید و خود را خوش بخت می‌دانید که در میان آنها زندگی می‌کنید و اگر در جایی باشید که دشمن و بی وفا هستند در ناراحتی به سر می‌برید که همسایگان ناجوری دارید یا فرزندان نا اهلی و امثال آنها. پس رابطه دوستانه انسان‌ها با یکدیگر و عشق و علاقه آنها با یکدیگر یک نعمت لذت بخش است.

قسم سوم، علم و دانش و معرفت. دانستنی‌ها لذت دارد علم و دانش برای علما لذت دارد. کسانی که دانشمندند بیشتر آرامش و آسایش دارند از کسانی که جاهل و نادانند. علما برابر علم و دانش خود چندین مرتبه از نادانان بالاترند.

و اما نعمت چهارم که بسیار کم یاب و خیلی دیر نصیب انسان می‌شود لذت قرب و ملاقات با خداوند متعال است که از آن تعبیر به بهشت رضوان می‌کنند خداوند می‌فرماید: و **رضوان** **الله** **اکبر**... یعنی آن بهشت رضوان بزرگ‌ترین نعمت است. انسانی که مقرب درگاه خداست و معرفتش به خدا کامل است چنان معرفتی دارد که همیشه با خدای خود رابطه دارد، می‌گوید و می‌شنود و با خدا سخن می‌گوید. خدا مانند پدر مهربانی است که او را بهترین فرزند خود می‌شناسد. این بنده خود را به اسما و صفات خود مجهز می‌کند، علم کامل و قدرت کامل خود را در اختیار او می‌گذارد و او هرجا می‌رود برای خود و دیگران منشأ خیر و برکت است. به دلیل همین قرب و مقامی که با خدا دارد و مانند خدا می‌داند و می‌تواند، در بالاترین مقام قرار می‌گیرد. این نعمت قرب و مقام یا بهشت رضوان بزرگ‌ترین نعمت است. و این دو باغی که خدا می‌فرماید، یکی نعمت مادیات است که در ذایقه انسان یا در باصره و سامعه او لذت بخش است و نعمت دیگر لذت علم و دانش و یا علاقه و محبت انسان‌ها به یکدیگر است. انسان بهشتی در جامعه‌ای زندگی می‌کند که هر کدام نسبت به او چندین هزار مرتبه بیشتر و بالاتر از پدر و مادر نسبت به او مهربانند. یک دیگر را آن چنان دوست می‌دارند که بزرگ‌ترین شوق و ذوقشان همان وقتی است که یک دیگر را ملاقات می‌کنند و یا به دیدار یکدیگر می‌روند. پس این دو باغ و دو درخت و دو چشمه را می‌گوییم یکی مادیات و دیگری انسانیات. انسانیات که عشق و علاقه انسان‌ها نسبت به یکدیگر است بزرگ‌ترین نعمت است.

متقابلا جهنمی‌ها هم معذب به دو نوع عذابند. آن دو نوع عذاب را هم می‌توانیم به مادی و معنوی تعبیر کنیم. عذاب اول عذاب‌های بدنی مثل درد و زخم‌ها و جراحت‌ها و سوزش ابدان به وسیله آتش. تمامی رنج و عذاب‌هایی که در زندگی دنیا ظالمانه از آنها سرزده و به مظلومین رسیده است در زندگی آخرت از طرف مظلومین به خودشان برمی‌گردد. مثلا سربازان یا بندگان خدایی که در شرایط هزار درجه حرارت آنها را آتش زده‌اند و سوزانده‌اند و این درجه حرارت در وجود آنها ثبت شده و از دنیا رفته‌اند در زندگی آخرت با همان زخم‌ها و جراحت‌ها و سوختگی‌ها زنده می‌شوند و به همان کیفیتی که سرازیر قبر شدند از قبر خارج می‌شوند، داد مظلومین بلند می‌شود از خدا کمک می‌خواهند و شکایت می‌کنند که به چه گناهی کشته شده و یا سوخته‌اند، عدالت الهی ظالم را در برابر آنها قرار می‌دهد و به آنها قدرت می‌دهد تا جراحت‌ها و سوزش آتش‌ها را از تن خود به تن ظالم انتقال دهند و این انتقال با اراده انجام می‌گیرد نه این که نفت و بنزین بیاورند ظالم را بسوزانند. بلکه با اراده، درد جراحت‌ها را به تن ظالم منتقل و حرارت آتش‌هایی که با آن سوخته شده‌اند از تن خود به ظالم انتقال می‌دهند. ظالم در همان درجات حرارتی می‌سوزد که در دنیا مظلوم را آتش زده و سوزانیده است. به همین کیفیت تمامی آثار ظلم و ستم، درد و جراحت‌ها و سوزش آتش و حرارت‌ها که در تن مظلومین ثبت شده و از دنیا رفته‌اند در زندگی آخرت با همان جراحت‌ها و سوزش بدن‌ها زنده می‌شوند و آن سوزش‌ها و حرارت‌ها را به تن قاتل خود و یا ظالم خود انتقال می‌دهند. خودشان سالم می‌شوند و قاتلشان در حرارت آتش‌ها و یا سوزش زخم‌ها قرار می‌گیرد. به همین کیفیت تمامی عذاب‌ها و بلاها که در زندگی دنیا از ظالم‌ها به مظلوم‌ها رسیده در عالم آخرت از مظلوم‌ها به ظالم‌ها برمی‌گردد

این که خدا همه جا می‌فرماید کفار در جهنم می‌سوزند و با آتش عذاب می‌شوند دلیل این است که در دنیا با این اختراعات و اسلحه‌های آتشین بندگان خدا را کشته و سوزانیده‌اند و همین آتش‌ها که خودشان ساخته‌اند و بندگان خدا را با آن سوزانده‌اند در آخرت به خودشان برمی‌گردد. در نتیجه برای ظالمین و کافرین یک جهنم به وجود می‌آید، حرارت‌ها مانند حرارت تب در ابدانشان متمرکز می‌شود نه این که چاله‌ای بسازند پر از نفت و قیر و امثال آن و ظالمین را در آن چاله‌ها حبس کنند بلکه وجودشان هزار درجه حرارت یا بیشتر و کمتر، به همان میزانی که بنده خدایی را آتش زده و سوزانیده‌اند خواهد شد.

و اما عذاب دوم این است که اهل جهنم در جهنم مثل گرگ و پلنگی هستند که به جان یک دیگر می‌افتند. پسری که به وسیله پدر گمراه شده و به جهنم افتاده است همان طوری که خودش معذب می‌شود پدر و مادر خود را هم معذب می‌کند که چرا آنها پسر خود را گمراه نموده و به جهنم کشیده اند.و یا استادی که شاگردان خود را گمراه نموده و آنها را در خط قتل و کشتار بندگان خدا مجهز نموده‌، این شاگردان که به وسیله استاد خود گمراه شده‌ و به جهنم کشیده شده‌اند هرچه بتوانند استاد خود را هم عذاب می‌کنند. همان طوری که هر انسان خوبی برای دوستان خودش یک نعمت بزرگی به حساب می‌آید هر انسان بدی هم برای دوستان بد خود عذاب بزرگی شناخته می‌شود، اهل بهشت یکدیگر را در شعاع محبت و لطف و مهربانی خود قرار می‌دهند و اهل جهنم یکدیگر را در شکنجه و عذاب قرار می‌دهند. پس جهنمی‌ها دو نوع عذاب دارند و بهشتی‌ها هم دو رقم نعمت و استراحت، و این دو نوع بهشت را خداوند در آیات بعد تفسیر می‌کند.

تمام این تفسیرها از باب مثال و تشبیه است. می‌فرماید: هر یک از درخت‌های آن دو باغ بهشت دارای دو شاخه است. **ذواتا افنان...** یعنی هر درختی صاحب دو شاخه. و در آیه 50 می‌فرماید: در آن باغ‌ها دو نوع چشمه در جریان است و در آیه 52 می‌فرماید: از هر نوع میوه‌ای که انتظار داری جفت در اختیار اهل بهشت قرار می‌گیرد.

این جفت نعمت‌ها به معانی ضمیمه شدن فردی با فرد دیگر، مانند دو عدد درخت و دو عدد چشمه و یا دو عدد شاخه درخت و امثال آن نیست. درست دقت کنید: مثلا گاهی شما تنها در بیابان کنار سفره غذا می‌نشینی و غذا می‌خوری و گاهی در دامن پر مهر و محبت پدر و مادر غذا میل می‌کنی غذایی که در دامن پدر و مادر میل می‌کنی در برابر غذایی که در بیابان می‌خوری دو برابر لذت دارد. در این جا لذت غذا و لذت محبت و در بیابان لذت غذای تنها. بزرگ‌ترین لذت بهشتیان این است که در دامن لطف و محبت خدا و اولیای خدا و در دامن مهر و محبت پدران و مادران خود و دوستان صمیمی درجه یک قرار می‌گیرند. لذایذ مادی که همان لذت غذاها و میوه‌هاست و لذایذ معنوی که لذت مهر و محبت خدا و اولیای خدا و تشویقاتی است که از جانب آنها به انسان می‌رسد.

اگر دقت کنیم در دنیا و آخرت نود درصد آسایش انسان از حشر با انسان‌ها پیدا می‌شود ده درصد آسایش از مال و ثروت و این تأمین آسایش به وسیله انسان برای انسان در زندگی آخرت بی نهایت بالا می‌رود زیرا بهشتیان یک چنان انسان‌های پاک و خالصی هستند که وقتی آنها را ببینی بی نهایت خوش حال می‌شوی و به زیارت آنها بروی لذت می‌بری. کنار سفره آنها بنشینی چندین برابر مواد غذایی لذت مهر و محبت و پذیرایی نصیب شما می‌شود. پس تمامی ثروت‌ها و نعمت‌های بهشت به همین کیفیت دو قسمت است. لذایذ مادی از طریق حواس پنج گانه و لذایذ معنوی یعنی لذت مهر و محبت از مسیر تربیت‌های خوب که انسان تا بتواند خود را در خط خدمت قرار دهد نه در خط ظلم و خیانت، و دو چشمه آب یکی شربت‌های گوارای بهشت است و دیگری شربت‌های حیات بخش علم و حکمت. در هر صورت زندگی مجهز و مجللی است که خداوند برای انسان ساخته است و آن چه خدا می‌سازد مانند خود خدا بی نهایت ارزش پیدا می‌کند.

# تکیه گاه اهل بهشت

در آیه 54 قسمت دیگری از نعمت‌های خود را که در بهشت آفریده و به بهشتیان داده است تعریف می‌کند و می‌فرماید: اهل بهشت بر فرش‌هایی و یا پشتی‌هایی تکیه دارند که باطن آن و یا آستر آن **(استبرق)** است و آنها همه جا و همه وقت به این دو نوع میوه‌ها و یا لذتی که در آیات بالا ذکر شد نزدیک هستند.

مسئله عجیب و مهم در این آیه شریفه تعریف تکیه‌گاه‌هایی است که اهل بهشت متکی به آن هستند. این را می‌دانیم که یگانه عامل آسایش و آرامش فکری و روانی انسان سرمایه‌هایی است که متکی به آنها می‌باشد. کودکان با خیال راحت می‌روند و می‌آیند زیرا پدر و مادر دارند. تکیه گاه فکری و روانی آنها که با خیال راحت به بازی مشغول می‌شوند وجود پدر و مادر است که برای آنها زندگی به وجود آورده‌اند و همین کودکی که با خیال راحت زندگی می‌کند و به بازی مشغول می‌شود وقتی که یتیم می‌شود و تکیه گاه خانوادگی خود را از دست می‌دهد کنار کوچه به حال یأس و ناامیدی می‌نشیند، تمایل به زندگی و بازی و اسباب بازی ندارد. عقده‌ای می‌شود و گاهی خودکشی می‌کند. و یا انسان‌های برتر و بالاتر که به علم و هنری مجهزند، می‌توانند از علم و هنر خود استفاده کنند و فقر و ناداری را از زندگی خود دور کنند، با خیال راحت مشغول زندگی می‌شوند زیرا علم و هنرشان و یا مقام و ریاستشان و یا ثروتشان تکیه گاه آنهاست و مایه آسایش و آرامش آن‌ها می‌شود. به محض این که ثروتمند ورشکست می‌شود یا هنرمند هنر خود را از دست می‌دهد و یا ریاست خود را از دست می‌دهد، فاقد تکیه گاه زندگی و وسایل معاش می‌شوند. خیالشان ناراحت شده حالت یأس و ناامیدی در آنها پیدا می‌شود و گاهی خودکشی می‌کنند. پس انسان که وجودش و زندگی و مال و ثروتش در معرض فنا و نابودی است و تکیه گاهی ندارد نمی‌تواند با خیال راحت زندگی کند. همان طوری که برای بدن خود تکیه گاهی لازم داریم، زمین باشد و یا روی چیز دیگر، که اگر در فضای خالی انسانی را از بالا پرت کنند و تکیه گاهی نداشته باشد نمی‌تواند ثبات و آرامش پیدا کند، فکر ما و روح و عقل و شعور ما هم تکیه گاهی لازم دارد. سرمایه‌ای غیر قابل فنا لازم دارد تا با خیال راحت زندگی کند. و اهل بهشت در زندگی بهشتی خود یک چنین تکیه گاه عظیمی لازم دارند. اولین تکیه گاه آنها که زمینه حیات ابدی و زندگی دائم آنهاست لطف و محبت خداوند متعال است. مهر و محبت خداوند به انسان بی نهایت برابر مهر و محبت پدر و مادر است. این لطف و محبت خدا تکیه گاه فکری و روانی انسان‌ها می‌باشد.

تکیه گاه دوم آنها تجهیزات وجودی آنهاست یعنی خداوند انسان را به علم و قدرت سازندگی مجهز می‌کند. انسان را مجهز به اسم اعظم خود می‌کند، یعنی علم و هنر سازندگی خود را در اختیار انسان می‌گذارد. انسان را که به جای شاگرد اوست به علم و هنر خود مجهز می‌کند، یک چنان علم و هنری که هرچه می‌خواهد به محض اراده بدون رنج و زحمت برای خود می‌سازد. نفوذ اراده بهشتیان مانند نفوذ اراده خداست. انسان‌های بهشتی حاکم بر مرگ و مرض و فقر و ناداری و نادانی هستند. هر چه بخواهند به محض خواستن می‌شود. پس تکیه گاه عظیمی دارند سرمایه‌های زندگی آنها تا ابد به آنها نوید سعادت و خوشبختی می‌دهد و هرگز تهدید به فقر و ناداری و عجز و ناتوانی و پیری نمی‌شوند. این فرش‌هایی که آستر آن استبرق است مانند فرش‌های دنیایی ما نیست که ظاهر و باطنی دارد و هر دو در معرض نابودی قرار می‌گیرند. بهشتیان به نیروی روح و اراده مجهزند. روح یک انسان بهشتی مثل نور برق در اختیار اوست و موجودات عالم مانند چراغ‌ها و وسایل برقی هستند که تا بخواهد، زندگی خود را روشن می‌کند و یا اگر بخواهد خاموش می‌نماید. مجهز به روح کلی آفرینش است و از این روح کلی تعبیر به فرشتگان می‌شود. فرشتگان که مانند برق آفرینش هستند مسخر یک بهشتی می‌باشند. همان طور که مدیر کارخانه برق، برق مملکت را به اختیار خود دارد، به محض این که بخواهد مملکت را خاموش یا روشن می‌کند بهشتیان هم یک چنین تجهیزاتی دارند. به محض این که اراده کنند از درختی چندین هزار تن میوه در اختیارشان باشد بلافاصله میوه‌ها مثل چراغ‌ها که روشن می‌شود ظاهر می‌شوند در اختیار بهشتی قرار می‌گیرند.

(**بطائن**) در این جا به معنای باطن آفرینش است که روح آفرینندگی می‌باشد. این نیروی آفرینندگی در اختیار بهشتی و بهشتیان است که آن چه بخواهند به محض خواستن در اختیار آنها قرار می‌گیرد. لذا در آخر آیه می‌فرماید: (**و جنا الجنتین دان**) یعنی میوه‌های هر دو باغ یکی باغ بهشت که میوه درختان باشد و یکی لطف و محبت خدا و عشق الهی، میوه‌های این هر دو درخت به بهشتیان نزدیک است آن چه بخواهند بدون زحمت در اختیار خود دارند. (جَنا) میوه‌هایی است که آماده چیدن است. کلمه (دان) هم به معنای نزدیک شدن و نزدیک بودن است یعنی آن چه می‌خواهند به آنها نزدیک است.

# حور و غلمان بهشت چه کسانی هستند. آیۀ 56

در آیه 56، خداوند همسران بهشتی را برای بهشتیان تعریف می‌کند که به نام **حور العین** شناخته شده‌اند. این همسران بهشتی همین زنان دنیا هستند که در مسیرتکامل و ترقی مادی و علمی و هنری و زیبایی کامل می‌شوند. لذا حضرت زهرا(س) را تعریف کرده‌اند و فرموده‌اند: **انسیه** **حورا** یعنی یک انسانی است که حورالعین بهشتی است. بعضی‌ها حور بهشتی را از جنس انسان نمی‌دانند خیال می‌کنند حور بهشتی مانند فرشتگان یا یک موجود خیالی مانند جنیان است. موجودات خیالی از طبیعت و حقیقت خیلی فاصله دارند. انسان‌ها هرگز نمی‌توانند آینده‌ها را مانند گذشته ها بشناسند. مولا علی (ع) در تعریف آینده‌ها و گذشته‌ها می‌فرماید: **یُنکرنَ مُقبِلات و َیعرِفنَ مُدبِرات.** آن چه گذشته شناخته شده مثل دوران کودکی و جوانی و دوران ازدواج و یا انسان‌های تاریخ. گذشته‌ها را چنان که بوده‌اند شناخته‌اند، نیکان را به نیکی و بدان را به بدی. مثل فرعون‌ها و شدادها که در زمان خود آنها را خدا می‌دانستند و می‌پرستیدند و امروز لعنت می‌کنند، چون آنها را به بدی و بد جنسی شناخته‌اند، و یا امثال پیغمبران که مردمِ زمان آنها را مسخره می‌کردند امروز تعریف می‌کنند و ارتباط با آنها را مایه افتخار خود می‌دانند.

پس آن چه گذشته شناخته شده ولیکن آینده‌ها ناشناخته‌اند. مردم آینده‌ها را به صورت‌های خیالی می‌شناسند، فرشته‌ها را مانند پرنده‌ها می‌دانند که بال و پر دارند، از آسمان به زمین یا از زمین به آسمان می روند. حوران بهشتی را هم از جنس آن فرشتگان می‌دانند و خیال می‌کنند جنسیت آنها غیر از جنسیت انسان‌ها است. خداوند متعال این پنج تن یا چهارده معصوم را که انسان‌های بهشتی هستند به این دنیا آورده و در معرض نمایش انسان‌های دیگر قرار داده است. از آن جمله حضرت زهرا(س) که پیغمبر اکرم فرمودند:( انسیه حورا) یعنی انسان است اما حور بهشتی است. حوریان بهشتی همان زنانی هستند که به مقام علم و ایمان رسیده علم و اخلاق آنها کامل شده است. نظر به این که آلودگی فکری و روحی از آنها برداشته شده اخلاق و اعمالشان از عیب‌ها و نقص‌ها پاک و منزه است، آلودگی‌های بدنی هم از آنها برطرف شده و دائم مانند برگ گل معطر و زیبا هستند و هرگز عطر و زیبایی آنها کم نمی‌شود که بگویند فلان خانم صد ساله و آن پنجاه ساله و آن یکی دختر جوان است. وضعیت زنان و مردان در زندگی دنیا طوری است که خدا از هر نعمتی نمونه‌ای به زن و مرد دنیایی می‌دهد و در آینده از انسان می‌گیرد. از تولد تا دوران سی سالگی یا چهل سالگی خداوند یک یک نعمت‌های خود را به انسان می‌دهد و انسان در مسیر زندگی رشد می‌کند بالا می‌رود. از نظر اخلاقی و مزاجی و بدنی بهتر و بهتر می‌شود و باز از دوران سی چهل سالگی، خداوند یک یک نعمت‌هایی که به انسان داده است می‌گیرد و در انتهای پیری، علم و اخلاق و صبر و حوصله و استعداد و زیبایی و قدرت مزاجی آنها در حد صفر قرار می‌گیرد. این دادن و گرفتن‌ها برای این است که انسان‌ها نعمت‌های خدا را بشناسند که چقدر خوب است و زیباست و ارزش دارد، از خدا مطالبه کنند، مشتری خدا شوند و خدا را به عنوان یک بخشنده و آفریننده بشناسند. دست به دامن خدا شوند که خدا یا جوانی ما را به ما برگردان. زیبایی ما و دانایی و توانایی ما را به ما برگردان، وقتی که در درون قلب انسان یکچنین خواهش‌ها و آرزوهایی پیدا می‌شود و خدا را مرجع خواهش‌ها و آرزوهای خود قرار داده چراغ امیدش به خدا روشن می‌شود، دو مرتبه در زندگی آخرت ارقام نعمت‌ها که از انسان سلب شده چندین هزار برابر به انسان برمی‌گردد و در این برگشت، مردان غلمان بهشتی می‌شوند؛ که خداوند آنها را تعریف می‌کند می‌فرماید:

**لؤلؤا** **منثورا**... مانند ُدرهای پراکنده. دُرها سنگ‌هایی است که ظاهرشان از باطنشان دیده می‌شود و باطنشان از ظاهرشان. خداوند در سوره(دهر) آنها را تعریف می‌کند می‌فرماید: ( **یطوف علیهم ولدان مخلدون** **اذا رأیتهم حسبتهم لؤ لؤ منثورا ).** در آن جا وقتی پسران و مردان را ببینی خیال می‌کنی از شدت زیبایی ُدرهایی پراکنده‌اند و در تعریف زنان بهشتی می‌فرماید:( **لؤ لؤ مکنون** )یعنی دُرهایی که ساخت خداوند متعال است دست نخورده است. این غلمان‌ها و حوری‌ها که خدا در این آیات تعریف می‌کند همین زنان و مردان مؤمن و مؤمنه دنیا هستند که در زندگی آخرت در تمام جهات مادی و معنوی تکامل پیدا می‌کنند. ولیکن در این تعریفات تکاملی که خداوند زنان را تعریف می‌کند و می‌فرماید: **فیهن** **قاصرات الطرف**... و یا می‌فرماید: **کانهن الیاقوت و المرجان...** و مردان را تعریف می‌کند به دُرهای پراکنده، هرکدام از این زنان و مردان بهشتی وضعیتی دارند که لازم است دانسته شود و زنان و مردان بدانند چه نعمت‌هایی برای آنها ذخیره شده است.

خداوند در خلقت زنان و مردان از نظر نعمت‌هایی که می‌دهد مثبت و منفی قرار داده است مثل دو سیم برق که یکی را (فاز) و دیگری را (نول) می‌نامند. سیم فاز محل جریان برق است. مرکز نیرو و روشنایی است، به هرکسی و به هرچیزی متصل گردد به آن نیرو و روشنایی می‌دهد ولیکن سیم منفی و یا (نول) گیرنده برق و روشنایی است، از خود برق و روشنایی ندارد. یا به تشبیه دیگر مثل خورشید و ستارگان، که هر دو اجرامی نورانی هستند که خداوند درآسمان آفریده است ولیکن خورشید مرکز و معدن همه روشنایی‌ها و گرمی‌ها و خیر و برکاتی است که به ستارگان و به همه کره زمین می‌رسد.

این همه برکاتی که در زمین به وجود آمده؛ جمادات و نباتات و حیوانات و انسان‌ها پرورش پیدا می‌کنند، مرکز و منبع تمامی این برکات و روشنایی‌ها خورشید است. کرات دیگر مانند پروانه دور شمع خورشید می‌چرخند و از آن نیرو و برکت می‌گیرند. همین طور در طبیعت خداوند متعال مثبت و منفی قرار داده و بین این مثبت و منفی ازدواج به وجود آورده است. مثلاً کره زمین جاذبه دارد همه چیز را به خود جذب کرده و به طرف خود می‌کشد. آن چه در هوا و فضاست به طرف خود جذب می‌کند چون دارای نیروی مثبت است اما جسمی که در آسمان است نیروی منفی دارد، زمین آن را جذب می‌کند. همه جا زوجیت و ازدواج و جلب و جذب اشیا و اشخاص از طریق مثبت و منفی پیدا می‌شود. خداوند یک جا را مرکز خیرات و برکات قرار می‌دهد و جای دیگر را محتاج به آن خیرات و برکات، و در اثر همین مرکزیت و احتیاج، مثبت و منفی یا غالب و مغلوب پیدا می‌شود. منفی‌ها برای جذب برکت دور مثبت‌ها می‌چرخند و مثبت‌ها برای برکت دادن منفی‌ها را به دور خود می‌چرخانند.

همین طور خداوند بین زن و مرد از طریق مثبت و منفی یا جاذب و مجذوب ازدواج برقرار کرده است و از مسیر ازدواج این همه خیرات و برکات و مادیات و معنویات به وجود آورده است. زنان را مرکز و مبدأ خیرات و برکات قرار داده تمامی فیوضات و برکات خود را در وجود آنها قرار می‌دهد و مردان را مجذوب آن خیرات و برکات، و مخصوصا در عالم آخرت. در زندگی آخرت و در زندگی بهشتی زنان به جای خورشید می‌درخشند. منبع و معدن تمامی الطاف و برکات الهی هستند و مردان اقماری هستند که مجذوب خورشیدها شده و در محور آنها می‌گردند و می‌چرخند. از جمله جاذبیت و مجذوبیت ها و برکات دیگر این است که مردان از طریق زنان به خدا مربوط می‌شوند و زنان مردان را به طرف بهشت می‌کشانند. به همین مناسبت خداوند در آیات قرآن و از آن جمله این آیات زنان بهشتی را به این کیفیت تعریف می‌کند که همیشه باکره هستند، مانند دُرها و جواهرات دست نخورده، و این دست نخوردن از این جهت نیست که با شوهران خود تماس ندارند یا مردان به آنها تماس ندارند. در آیه دیگر می‌فرماید: **انا انشأناهن انشائا** **فجعلناهن** **ابکاراً...** یعنی ما همه جا و همیشه زنان بهشتی را باکره قرار می‌دهیم. مثلاً در داستان حضرت مریم(س) گفته‌اند با این که بچه به دنیا آورده باکره بوده است. یعنی خداوند اجازه نمی‌دهد عاملی یا چیزی در وجود زنان تصرف کند و به زیبایی و جمال و جوانی آنها لطمه وارد سازد. در این آیه هم می‌فرماید:

**فیهن قاصرات الطرف...** یعنی زنانی هستند که تمامی خوشی و آسایش و لذت خود را در ارتباط با شوهر می‌دانند و هرگز تصرفاتی که نقص و کسری در آنها به وجود می‌آورد در وجود آنها پیدا نمی‌شود. آنها را تشبیه به یاقوت و مرجان می‌کند و میفرماید: **کانهن الیاقوت و المرجان...** و جای دیگر می‌فرماید**: لؤ لؤ** **مکنون...** تشبیه می‌کند به ُدرها و جواهراتی که در طبیعت تکون یافته ساخت اراده خداوند متعال است. آن چنان زیبا و جاذب و جالب است که همه کس و همه چیز را به طرف خود جذب می‌کند.

در زندگی بهشتی زنان و مردان چنین وضعیتی دارند که ظرف میلیون‌ها سال و یا تا ابد کوچک‌ترین ملالت و خستگی در فکر و روحیه آنها و یا کسالت و فرسودگی در بدن آنها قابل ظهور نیست. ظرف میلیون و میلیاردها سال احتیاج به این که بدن و یا لباس خود را شستشو کنند و یا محل زندگی خود را که آلوده شده باشد پاک و پاکیزه کنند ندارند. طهارت الهی در وجود آنها و زندگی آنها ظاهر می‌شود مثل آب صاف و زلال که به جز آب چیزی نیست. املاح غیرآب ندارد، ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش دیده می‌شود. این طهارت دنیایی که خداوند برای زن و مرد معین کرده و آلودگی‌هایی در بدن یا لباس آنها و روحیه آنها پیدا می‌شود و یا جوانی از آنها گرفته ‌شده به دوران پیری می‌رسند همه برای این است که معنای طهارت و نظافت را بفهمند و دائم در پی پاکی و پاکیزگی باشند. زنانی که احکام مربوط به نظافت و طهارت را تمرین می‌کنند و دائم به فکر این هستند که خود و لباس خود را پاک و پاکیزه نگهدارند از مسیر تمرین همین احکام که غسل و وضو و شستشوی‌های دیگر است آشنایی به نظافت و طهارت پیدا می‌کنند و یک چنین خواهش و تقاضایی درآنها به وجود می‌آید که دائم طالب پاکی و پاکیزگی و نظافت و طهارت باشند و براساس همین تمرینات و خواهش و تقاضاها کلمات (طَهّرنی و طَهّرنا) بر زبانشان جاری شده از خداوند متعال تقاضای طهارت و پاکی می‌کنند. این خواهش‌ها و تقاضاها از مسیر تمرین احکام مربوط به نظافت و طهارت پیدا شده و از خداوند متعال تقاضای طهارت می کنند و کلمه (طَهّرنی و طَهّرنا) بر زبانشان جاری می گردد. خداوند در زندگی آخرت دعای آنها را مستجاب می‌کند تمامی آلودگی‌ها و فرسودگی‌های روحی و بدنی از آنها برطرف می‌گردد.خداوند در آیه دیگر می‌فرماید: **انا انشأناهن انشاءً فجعلنا هن ابکاراً**... یعنی ما آنها را در زندگی آخرت به کیفیت دیگری خلق می‌کنیم. آنها دائم و تا ابد جوان و زیبا و بکر هستند. هیچ عارضه‌ای در بدن و مزاج آنها و لباس آنها پیدا نمی‌شود. همان حوریانی می‌شوند که خدا در آیات قرآن تعریف می‌کند.

در آیه 60 می‌فرماید: **هل جزاءُ الحسان الا احسان...** یعنی آنها در دنیا زن و مرد نجیب و پاک بودند پاداش آنها این است که خدا به آنها احسان کند، احسان خدا یک ثروت و نعمت کامل است که تا ابد برای انسان دوام پیدا می‌کند و هرگز ملالت و خستگی در انسان پیدا نمی‌شود.

# درجات متفاوت اهل بهشت و زندگی متفاوت. آیه 64

در آیات 64 تا آخر سوره قسمت دیگری از کیفیت زندگی بهشتی را برای بهشتیان ذکر می‌کند که چند درجه از کیفیت زندگی بهشتیان در آیات قبل پایین‌تر است. خداوند متعال در سوره (واقعه) بعد از سوره (الرحمن) مردم را از نظر درجات فکری و عقلی و کیفیت زندگی به سه قسم تقسیم می‌کند. یک قسمت پیشتازان به سوی خدا که سابقون شناخته شده‌ و در هر عمل خیری مسابقه را برده‌اند. قسمت دوم اصحاب یمین یعنی انسان‌هایی که گرایش به حق داشته‌ قلباً متمایل به خدا و اولیای خدا بوده‌اند، گرچه نتوانسته‌اند کاملا از آنها اطاعت کنند و قسمت سوم انسان‌های به قهقرا رفته‌ای که در خلاف مسیر حق و عدالت فعالیت داشته‌ و تمامی عمر خود را به کفر و گناه گذرانده‌اند. براساس همین تقسیمات سه گانه زندگی آخرتی آنها را هم به سه کیفیت گزارش می‌دهد. در این سوره الرحمن بهشت انسان‌های کامل را که سبقت گرفته‌اند و درجه اول به حساب آمده‌اند و انسان‌های درجه دوم را تعریف می‌کند. آیات اول که فرمود: هرکسی عظمت خدا را درک کند مستحق دو بهشت و دو نعمت می‌شود، آن قسمت، کیفیت زندگی بهشتیان پیشتاز به سوی خدای متعال است. در آیات آخر سوره هم کیفیت زندگی بهشتی اصحاب یمین را تعریف می‌کند.

در این آیات می‌فرماید: چند درجه پایین‌تر از درجات زندگی بالا دو باغ و دو بهشت دیگر برای اصحاب یمین مقدر است. این دو باغ و دو بهشت (**مُدهامّتان)** هستند یعنی ُپر از درخت‌های انبوه و سربه فلک کشیده. بهشت آنها مانند بیابان و کویر نیست بلکه باغ و بوستان است. در این دو بهشت دو نوع چشمه تراوش می‌کند.

بهشت پیشتازان را فرمود: دو چشمه جریان دارد... و بهشت طایفه دوم را می‌گوید: دو چشمه که آب از آن تراوش می‌کند... میوه‌های بهشت دوم را هم محدود تعریف می‌کند می‌فرماید: سبزیجات و خرما و انار... تا آخر آیات که همه چیز را به کیفیت محدود برای اصحاب یمین تعریف می‌کند.

بدیهی است که نعمت‌های خداوند از نظر کیفیت و کمیت نامتناهی است. از نظر کمی مانند اقسام و ارقام میوه جات و حبوبات و گل‌ها و مناظر زیبا که از طریق حواس پنج گانه قابل استفاده است نامحدود است. مانند نهری است که به یک دریای نامتناهی متصل است که هرگز آب آن کم نمی‌شود و یا نمی‌خشکد. آن دریای نامتناهی، اراده خدا و اراده اولیا خدا است لذا خداوند متعال نعمت‌های بهشتی را به صورت نهر تعریف می‌کند می‌فرماید: تجری من تحتها الانهار... یعنی از داخل آن به صورت نهر تمامی نعمت‌ها در جریان است. از این نعمت‌هایی که از نظر ارقام نامتناهی هستند هرانسانی به کیفیتِ نا متناهی استفاده می‌کند. نامتناهی از نظر کمیت و مقدار. زیرا همه جا تقسیم نامتناهی بر اعداد متناهی، خارج قسمت نامتناهی است. هر انسانی بی نهایت ثروت و قدرت. و اما نامتناهی از نظر کیفیت هم به همین صورت است. زیبایی‌ها حد نهایی ندارد. همچنین لذت‌ها از طریق ذائقه. هر چیزی که خوب است خوب‌تر از آن هم قابل تصور است و هر کسی و هر چیزی که زیباست زیباتر از آن هم قابل تصور است. هر غذایی که شیرین و خوش مزه است و یا هر میوه‌ای که بسیار لطیف و شیرین است، شیرین‌تر و بهتر از ان هم قابل تصور است لذا می‌گوییم نعمت‌های مادی و معنوی خدا در زندگی بهشتی بی نهایت است. از نظر کمیت و کیفیت انتها ندارد که روزی تمام شود و مردم گرسنگی یا تشنگی پیدا کنند. الاّ این که این ثروت‌های نامتناهی در ارتباط با انسان‌ها براساس فکر و دانش و عقل و معرفت آنها کثرت و قلت پیدا می‌کند. درست مثل ثروت‌های دنیا در ارتباط با کودکان و بزرگان. اطفال سه ساله و چهارساله در زندگی یک پادشاه و یک ثروت مند برابر استعداد خود می‌توانند استفاده کنند فقط مقداری بازی و اسباب بازی. ولیکن جوانان و بزرگان ارقام بهتر و بیشتری در اختیار دارند و استفاده می‌کنند. کسی به پدر ثروتمند اعتراض نمی‌کند که چرا برای کودک خود یک زندگی مجهز و مدرنی نمی‌سازد زیرا پدر جواب می‌دهد که اول بایستی کودک خود را به عقل و دانش بزرگان برسانم و بعد یک زندگی مجهز در اختیار او قرار دهم. خداوند متعال هم همان پدر ثروت مند و قدرت مند است و انسان‌ها در برابر او مانند صبیان و کودکان. ثروت هر انسانی در بهشت برابر عقل و استعداد اوست. در صورتی که عقل و معرفت کم و ضعیف باشد زندگی بهشتی او هم قلیل و ضعیف است و زمانی که عقل و معرفتش زیادتر و بیشتر شود زندگی بهشتی اش کامل‌تر و بهتر است و راه تکامل و ترقی هم تا ابد ادامه دارد. بهشت بهشتیان هم مانند درجات علم و معرفت هر روز بهتر و بهتر می‌شود و انتها ندارد. پس اصحاب یمین که درجات فهم و شعورشان از سابقین کمتر و ضعیف‌تر است قهرا وضعیت بهشتی آنها کوچک‌تر و ضعیف‌تر است.

این حقیقت هم معلوم باشد که انسان برای انسان بزرگ‌ترین نعمت است. تمامی نعمت‌های خداوند متعال در وجود انسان خلاصه می‌شود و نعمت‌های خداوند متعال در صورتی برای انسان لذت بخش است که به وسیله انسان در اختیار انسان قرار بگیرد و تمامی خوشی‌ها و زیبایی‌های مقدر و ممکن خواه از نظر بینایی یا از نظر شنوایی یا از نظر بویایی تمامی این زیبایی‌ها و نعمت‌ها در وجود یک همسر برای شوهر و یا در وجود شوهر برای همسر خلاصه می‌شود. زندگی کامل آن را می‌گویند که به وسیله انسان کامل به وجود می‌آید و سازنده آن انسان کامل است. شما تمامی ارقام خوشی را چه از طریق شنوایی یا از طریق بینایی و چشایی و یا از طریق لامسه و یا از طریق تفکر و علم و دانش همه این‌ها را تا بی نهایت از نظر کیفی و کمی بالا ببرید؛ همه این بی نهایت‌ها در وجود شوهر برای زن خلاصه می‌شود و در وجود زن برای شوهر. اگر انسان در عالم نباشد ولیکن غذاهای لطیف و لذیذ در تنهایی در اختیار انسان باشد، خوب فکر کنید آن سفره لذیذ در تنهایی با تمام تشکیلات با غذای لذیذ در جمع و بین زن و شوهر با یکدیگر چه فرقی دارد. یک نفر زن یا مرد تنها در بیابان یا جنگل زندگی می‌کند غذاهای لطیف و لذیذ هم در اختیار دارد همه چیز در اختیارش هست غیر از انسان. درست اگر دقت کنید زندگیش در حال توحش و تنهایی برابر با جهنم است زیرا صدی نود و نه نعمت‌ها وجود انسان برای انسان است. مخصوصاً انسان‌ها وقتی کمال پیدا می‌کنند و در مسیر علم و تقوی و اخلاق و رفتار، انسانِ کامل می‌شوند بسیار برای انسان‌های معاصر و معاشر خود لذت بخش هستند. به هر میزان که علم و تقوای انسان بالا می‌رود، زندگی بیشتر مفهوم و معنا پیدا می‌کند و به هر میزان که علم و تقوی پایین‌تر باشد زندگی انسان کمتر مفهوم و معنا پیدا میکند. از این رو خداوند متعال در قرآن بهترین شوهران را برای بهترین زنان و بهترین زنان را برای بهترین شوهران تعریف می‌کند چون تمامی نعمت‌های خدا در وجود انسان برای انسان خلاصه می‌شود.

نعمت کاملی که خداوند در این سوره برای بندگان خدا تعریف می‌کند در آیه 74 ذکر شده است که می‌فرماید: **اهل بهشت بر رفرف سبز و تکیه گاه‌های بسیار خوب تکیه دارند.** انسان‌ها را در سایه‌ای قرار می‌دهد به نام (**رفرف)** یعنی سایه سبز خدا به همراه انسان‌های بسیار زیبا و با شکوه. علاوه بر لذایذ مادی که در بهشت تعریف می‌کند مانند خرماها و انگورها و خوراکی‌ها و پوشاکی‌های بسیار لذیذ و زیبا و لذت بخش که این لذایذ مادی از طریق حواس پنج گانه قابل استفاده است، دو نعمت بسیار بزرگ دیگر هم در این آیه شریفه تعریف می‌کند. می‌گوید: **متکئین علی رفرف خضر...**

رفرف، سایه لطف خداست. وقتی یک بذر و گیاهی در سایه لطف خدا قرار می‌گیرد، خداوند باران رحمت خود را برآن بذر و گیاه ریزش می‌دهد و آن را در لباسی سبز و خرم همراه گل‌ها و میوه‌های زیبا و شیرین به نمایش می‌گذارد. پس این بذر گیاه و یا نهال درخت در سایه لطف خدا قرار گرفته هر روز وضع بهتری و عالی‌تری پیدا می‌کند. برگ‌های با طراوت، سبز و خرم و گل‌های زیبا و قشنگ و میوه‌های لطیف و شیرین. بهشتیان هم بزرگ‌ترین ثروت و نعمتشان سایه لطف خداوند متعال است. عظمت خدا و لطف و محبت خدا و قدرت و عنایت خدا را بالای سر خود احساس می‌کنند. در سایه حکومت خدا، خدا را می‌شناسند که چه عظمتی است محیط و مسلط بر همه کاینات، و می‌شناسند که چقدر زیاد لطف و محبت به بندگان خود دارد. همان طوری که درخت‌ها زیر سایه خدا سبز و خرم می‌شوند انسان‌های بهشتی هم سایه لطف خدا را بالای سر خود احساس می‌کنند. خداوند زندگی آنها را رشد می‌دهد و به ثمر می‌رساند. عاقل و کامل می‌شوند و یک آرامش کامل قطعی ابدی که هیچ وقت احساس خطر برای آنها قابل تصور نیست. زندگی بهشتیان یک نواخت و یک جور نیست بلکه هر روز بهتر و بهتر و باز فردا از امروز بهتر، سال آینده از سال گذشته بهتر، و این بهتر و بهتر از نظر کیفیت وکمیت تا ابد ادامه دارد. هر روز وارد یک زندگی تازه بی سابقه‌ای می‌شوند. رفرف، سایه لطف خداست و رفرف سبز هم به معنای این که خدا زیر سایه لطف خود زندگی تو را سبز و خرم می‌کند و می‌پروراند تا مبادا در یک زندگی یک نواختی باشی و احساس خستگی کنی و یا زندگی بدتری از زندگی دیروز، ناراحتی پیدا کنی که چرا ضعیف یا پیر و فقیر شدم. پس این دو حالت خسته کننده است یعنی زندگی یک نواخت انسان را خسته می‌کند، زندگی قهقرایی هم که بدتر و بدتر می‌شود، انسان را ناراحت می‌کند. زندگی توأم با نشاط و آسایش آن زندگی است که دائم در ترقی و تکامل است یعنی همه چیز بهتر و بهتر می‌شود. آینده‌ها از گذشته‌ها بهتر و آینده آینده‌ها از گذشته‌ها بهتر، مانند درختی که هر روز بهتر و بیشتر قد می‌کشد و میوه‌های شیرین‌تری به انسان می‌دهد.

و اما نعمت دوم دوستان بسیار خوب هستند. انسان‌هایی زیبا عالم و عارف و خوش برخورد و خوش اخلاق با قیافه‌های زیبا و باز. زنان و مردان مهربان به همین کیفیت. زنان زیبای عالم و عارف، مردان زیبای عالم و عارف. آن چنان با صداقت و با امانت و پاک دلی، منزه و مبرا از بخل و حسد و کینه توزی. انسان‌هایی که هرچه تو را خوش حال‌تر ببینند خوش حال‌ترند و اگر تو را ناراحت ببینند از خودت ناراحت‌تر می‌شوند درد و رنج دیگران را درد و رنج خود می‌دانند. خوشی و سلامتی دیگران را خوشی و سلامتی خود می‌دانند برای یک دیگر عامل خوشبختی و آرامش هستند.( **عبقری حسان )**یعنی دوستان و انسان‌های با عظمت و با شخصیت، عاقل و متین و سنگین و بسیار خوش حال و ذوق زده، خندان و متبسم. آن چنان به یکدیگر احترام می‌گذارند و در خدمت به یکدیگر تلاش می‌کنند که گویی خودشان نوکرند و دیگران ارباب آنهایند. این دو نعمت یعنی دوستان و هم نشینان به این زیبایی و لطف خدایی که روی سر انسان سایه می‌اندازد و انسان را رشد می‌دهد و به یک زندگی بهتر و عالی‌تر می‌رساند، بزرگ‌ترین رقم نعمت خداوند متعال است.

پس هر انسانی در سه نوع نعمت قرار می‌گیرد:

ـ لذایذ مادی تا بی نهایت.

ـ سایه لطف خدا و احساس محبت و احساس عشق و علاقه به خدا تا بی نهایت.

- دوستان بسیار زیبا و مجلل و خوش برخورد و خوش اخلاق زن و مرد آن هم تا بی نهایت.

اینها نتیجه زندگی انسان‌هایی است که در خط ایمان و تقوی در اطاعت خدا و در خط خدمت به بندگان خدا هستند.

# اسم خدا و صفات جلال و اکرام. آیۀ 78

در انتهای سوره اسم خود را با برکت تعریف می‌کند. می‌فرماید: اسم پروردگار تو خیلی با برکت است صاحب جلال و کرامت است... اسم خدا در این جا همان شخصیت‌های بزرگ عالم و عارفی هستند که بین انسان‌ها و خدای انسان واسطه فیض شده‌اند. فیوضات و برکات وجودی خدا را در دنیا و آخرت به انسان‌ها رسانیده‌اند. اسمی که خدا در این جا ذکر می‌کند لغات و کلمات لفظی نیست. اسم خدا لفظ( الله) ویا کلمه( رحمان و رحیم )نیست بلکه انسانی است که از یک طرف نمایش گر عظمت خدا و از طرف دیگر مجرای فیض و برکات الهی می‌باشد و این اسم، انسان‌های کاملند که در زندگی ما به نام امام‌های معصوم شناخته شده‌اند. این امام‌های معصوم و اولیای خدا اولاً بسیار حریصند بر این که فیوضات و برکات وجودی خود را به انسان‌ها برسانند. آن چنان در تعلیم و تربیت و فیض رسانی به انسان‌ها حریصند که گویی منت شاگردان خود را می‌کشند که در محضر آنها حاضر شوند و از آنها لذت ببرند.

یکی از نمونه‌های فیض رسانی، که می‌بینیم انسان در حال فیض رسانی به غیر خود لذت می‌برد و حریص است که به این کیفیت برکات وجود خود را به انسانی برساند، ساعتی است که یک مادر مهربان بچه زیبای خود را که خیلی دوستش دارد در دامن خود می‌نشاند و پستان خود را به دهانش می‌گذارد. بچه شیر مادر را می‌مکد و مادر از این شیر دادن و مکیدن لذت می‌برد و گاهی لذت مادر آن قدر زیاد است که کودک احساس می‌کند از این که روی زانوی مادر نشسته و مادرش را خوش حال کرده و پستان او را مکیده گویی سر مادرش منت دارد. اولیای خدا به همین کیفیت بسیار لذت می‌برند از این که بنده خدایی را به سعادت و خوش بختی رسانیده‌اند و بسیار ناراحت می‌شوند از این که بنده‌ای از بندگان خدا از آنها جدا شده و محرومیت پیدا کرده است. مانند پدری که وقتی بچه خود را خوش بخت می‌بیند لذت می‌برد و اگر او را بدبخت ببیند ناراحت می‌شود. یک چنین افرادی اسماء الله‌ هستند که خداوند در **بسم الله** آنها را بین خود و بندگان خود واسطه قرار داده و فرموده از این اسمای خدا کمک بگیرید و اینها را بین خود و خدا واسطه قرار دهید آنها علم خدا را از خدا می‌گیرند و به شما می‌رسانند و شما را تربیت می‌کنند.

براساس این تربیت، بهشت خدا را در آخرت به شما می‌رسانند. این اسماء صاحب جلال و کرامت هستند. جلال و کرامت ممکن است صفت اسم باشد که همان ائمه اطهار(ع) هستند و ممکن است صفت خداوند متعال باشد. فرقی ندارد، هر صفتی که خدا دارد ائمه اطهار (ع) دارند و هر صفتی را که ائمه اطهار (ع) دارند از خدا به آنها رسیده است. اولا جلیلند یعنی مجهز به تمامی زیبایی‌ها و منزه از تمامی عیب‌ها و نقص‌ها و همچنین صاحب اکرامند یعنی در حالی که به شخصیت و مقام شاگردان و دوستان خود خیلی احترام گذاشته‌اند و به آنها عظمت داده‌اند و هم شأن خود شناخته‌اند، به آنها فیض می‌دهند. در فیض رسانی چنان نیستند که دوستان خود را پایین‌تر و کوچک‌تر از خود بدانند و خود را بالاتر و بزرگ‌تر از آنها. در حالی که چهره دوستان خود را می‌بوسند و به مقام و شخصیت آنها خیلی ارج می‌گذارند، فیوضات و برکات وجودی خود را به آنها می‌رسانند و در این حال بسیار لذت می‌برند از این که بنده خدایی را خوش بخت کرده‌اند. یک چنین افرادی اسم خدایند **صاحب جلال و عظمت و صاحب اکرام و کرامت هستند.**

اکرام به معنای این است که تو را در فیض رسانی خیلی بزرگ می‌شناسند و می‌شمارند. مانند بعضی افراد نیستند که اگر فیض رسانی و خدمتی به دیگران کنند به آنها می‌فهمانند که من از تو بالاترم که خدمت کرده‌ام و تو از من پایین‌تری که از خدمت من استفاده کرده‌ای. یک چنین حالتی ضد کرامت است و لئامت شناخته می‌شود.

الحمدلله‌ اولا و آخرا و انا العبد - محمد علی صالح غفاری

برای پشت جلد:

آیات این سوره غالبا کوتاه و تکراری است. خداوند متعال در هر آیه ای از این آیات نعمتی از نعمت های بزرگ مادی و معنوی خود را یاد آوری کرده و از مردم اقرار می گیرد تا به این نعمت ها اعتراف کرده و تکذیب نکنند زیرا بهترین و بزرگ ترین عاملی که انسان را به خدا نزدیک می کند یادآوری نعمت های خداوند متعال و شکر آن می باشد.